

# طلای خدایان

اریک فون دانیکن

ترجمه: داریوش شاهین



ارایه‌ای از سایت

# بیگانگان باستانی

[www.ancientaliens.ir](http://www.ancientaliens.ir)

## توضیح ناشر نسخه ایبوک

با توجه به اینکه کتاب طلای خدایان تجدید چاپ نمیشود و نسخه‌های موجود این کتاب هم به صورت اسکن شده و با کیفیت پایین ارایه گردیده بود و خوانندگان عزیز و علاقمندان به تحقیق در «نظریه بیگانگان باستانی» در دانلود و مطالعه دچار مشکل می‌شدند، «سایت بیگانگان باستانی» پس از ارایه کتاب ارابه خدایان تصمیم به تایپ مجدد کتاب طلای خدایان و ارایه آن با کیفیت مطلوب و حجم کم گرفت. این نسخه از روی نسخه چاپ دوم کتاب طلای خدایان چاپ ۱۳۷۶ بدون تغییر در متن مجدداً تایپ گردید. فقط برخی از کلمات و جمله‌بندی‌ها مطابق رسم الخط امروز تصحیح و املائی درست کلمات جایگزین گردید. بعنوان مثال: «بتن دارند» شد «به تن دارند»، «بکجا» شد «به کجا»، «بنام» شد «به نام»، «بیاری ستارگان» شد «به یاری ستارگان»، «بسهولت» شد «به سهولت» و مانند اینها. علاقمندان به «نظریه بیگانگان باستانی» می‌توانند جهت آشنایی بیشتر و همچنین دسترسی به منابع دیگر و تصاویر بیشتر در این زمینه به سایت «بیگانگان باستانی» به آدرس [www.ancientaliens.ir](http://www.ancientaliens.ir) مراجعه نمایند.

سید حسن موسوی

# طلای خدایان

(متن کامل)

اریک فون دانیکن

ترجمه: داریوش شاهین

دی ماه ۱۳۹۲



## پیشگفتار

«اریک فون دانیکن»<sup>۱</sup> روز ۱۴ آوریل سال ۱۹۳۵ در «زوفیگن»<sup>۲</sup> سوئیس دیده به جهان گشود. وی پس از اتمام تحصیلات مقدماتی، وارد دانشکده «سن میشل»<sup>۳</sup> سوئیس گردید و تحصیلات عالی خود را در این دانشکده به اتمام رسانید.

راهی را که «اریک فون دانیکن» برای آینده خود در پیش گرفت، او را نسبت به آشنایی و شناخت کامل حقایق تازه درباره تکامل تدریجی بشر اولیه، بسیار علاقمند کرد.

او جستجو و پرسش و تحقیق را از مبانی تاریخ بشریت آغاز کرد. در هر زمان جستجوگرانه و مشتاق در عصر ماقبل تاریخ و آثار و نشانه و خط و نقاشی و لوحه‌های آن زمان به کنجکاوی پرداخت. حتی در این رهگذر تورات و انجیل را با دقت بیشتری مورد مطالعه و بررسی قرار می‌داد. سنگواره‌های «مایا»<sup>۴</sup> ها و «اینکا»<sup>۵</sup> ها، صخره‌های اعصار بسیار دور، مجسمه‌های سنگی، غارهای زیرزمینی، راهروها و تونل‌های اعماق خاک موضوعات و مکانهایی بودند که حتی در شمال آفریقا با تمام دشواریهای زیستن در آنجا، مورد مطالعه و تحقیق و بررسی وی قرار می‌گرفت.

«اریک فون دانیکن» «ارابه خدایان»<sup>۶</sup> را به سال ۱۹۶۸ چاپ کرد که موفقیتی بسیار سریع برایش بوجود آورد.

در سال ۱۹۷۲ او ۱۹۰،۰۰۰ کیلومتر را با پرواز و سفر زمینی طی کرد تا دامنه تحقیقات خود را وسیعتر کند و در مورد مبانی و اشیاء و گنجینه‌های باستانی بشر اولیه سخنرانی‌ها بنماید. تئوری وی که: زمین به زمان ماقبل تاریخ مورد بازدید فضانوردانی که از سیارات ناشناخته

۱ Erich Von Daniken تلفظ درست این نام «اریش فون دنی‌کن» می‌باشد که چون به اریک فون (یا ون) دانیکن در ایران مشهور شده به همان شکل نادرست نوشته شده است.

2 Zofigen

3 St. Michel

4 Mayas

5 Incas

6 Chariots of the Gods

آمده‌اند، قرار گرفته، در کتاب «خدایان از آنسوی فضا»<sup>۱</sup> و در «طلای خدایان»<sup>۲</sup> آشکارا مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

«اریک فون دانیکن» تئوری و نظرات تکانگر خود را به تمام مجامع و محافل و کنگره‌های تحقیقاتی باستان‌شناسی و اساتید این علم عرضه داشته و چنانکه در کتابهایش اشاره دارد گاهی مورد تنفر و نفرین و اهانت قرار می‌گرفته، و گاهی هم مورد تایید و تصدیق بوده است.

اما در مجموعه فرضیه‌های وی هنوز قطعی و اثبات نشده و دانشمندان مخالف نظرات او نسبت به موافقتش بسیار بیشترند و معتقداتش بیشتر در ابهام است تا اثبات. آنجا هم که از «خداوند» خالق سخن می‌گوید معلوماتش بر افسانه‌ها استوار است نه علوم دینی کلاسیک.

هنگامی که او نه در پی اکتشاف و نه مشغول سخنرانی باشد، در خانه‌اش در «بانشتتن»<sup>۳</sup> سوئیس

در کنار همسرش «الیزابت» و دختر یازده ساله‌اش «کورنلیا» می‌ماند.

«اریک فون دانیکن» اینک در دفتر خطابه «بانتام»<sup>۴</sup> مشغول کار است.

د - شاهین

1 Gods From Outer Space  
2 The Gold of the Gods  
3 Bonstetten  
4 Bantam

## نگاهی به کتاب «ارابه خدایان»

«اریک فون دانیکن» در ایران با کتاب «ارابه خدایان» شناسانده شد. وی با تحمل رنج سفرهای بس طولانی، به جهان‌های ناشناخته‌ای راه یافت که در تاریخ علوم و بخصوص باستان‌شناسی تحولی بوجود آورد.

در کتاب «ارابه خدایان» سخنان او به خیال بیشتر شبیه بود تا حقیقت و بطور اصول کار او متکی به باستان‌شناسی است. اما جهان علوم در سایر کشورهای جهان برداشت و خط تازه‌ای در تحقیقات و نظرات او یافت. اینک ناچاریم به آنها پردازیم، و شاید در فرصتی دیگر و زمانی دیگر همه نظرات آنان را درباره کارهای «دانیکن» در زمینه تاریخ بسیار دور بشر و احتمال سفرهای موجودات بسیار باشعورتر از ما به کره «زمین» مورد بررسی قرار دهیم.

«دانیکن» بطور صریح ابراز می‌کند که:

- «نوشتن چنین مطالبی نیاز به تهور و شهامت دارد. زیرا این فرضیات با آنچه باستان‌شناسی تا کنون اظهار داشته سخت تضاد دارد.»

این از ویژگی‌های ارایه هر فرضیه نوینی است. هر حرکت تازه‌ای در عرصه هر رشته از علوم، این دشواری را به دنبال دارد که محقق و دانشمند در معرض «لعنت‌های علمی» عالمان است. عده‌ای راه تمسخر می‌پویند و گروهی آن را «اراجیفی» رها شده از مغز «معلول» نویسنده‌اش می‌دانند.

«دانیکن» معتقد است که:

- «گذشته ما چیزی غیر معمول و ناشناخته است. این گذشته به هزاران میلیون سال ابهام می‌رسد. می‌گوید که ما در گذشته به آن دوری با سفینه‌ها و سفینه‌نشین‌های سایر کرات آسمانی همکاری و مبادلات علمی و عملی داشته‌ایم. فنون و علوم گذشته پیشرفته‌تر و اعجاب‌انگیزتر از آنچه که اینک می‌بینیم، بوده است.

«دانیکن» در این زمینه یاد می‌کند:

- «ما نوعی باطری الکتریکی که متعلق به هزاران سال قبل است کشف کرده‌ایم. ما موجوداتی

که لباس کامل فضانوردی، با بست‌های پلاتین داشتند کشف کرده‌ایم. ما ارقام پانزده رقمی که حتی کامپیوترهای پیشرفته امروزی قادر به ثبت آن نمی‌باشند، به دست آورده‌ایم.»

این محقق به این بن‌بست می‌رسد که:

– «چگونه ما به روزگار قبل از تاریخ، توانسته‌ایم این واقعیت‌های باور نکردنی را بسازیم؟»  
«دانیکن» به این دانشمندان و مکتشفین و مخترعین نام «خداوندان دوره تاریک علوم ماقبل تاریخ» می‌دهد. دانشمندان و صاحبان علمی که از فضا – به هر دلیل – به سراغ اجداد ما آمده‌اند و به نحوی با آنان در ارتباط بوده‌اند.

دلایلی که این محقق ارائه می‌دهد، قابل مطالعه است. دلایل گاهی از اعتبار تحقیقات مستند و ثبت و ضبط شده‌ای برخوردار است که جابجا در علوم باستان‌شناسی قابل بحث و بررسی است. وی اظهار می‌دارد:

– «شاید مشکل سفرهای فضایی که موضوع بحث‌انگیز روز است، برای انسان‌های هزاران سال پیش، یک واقعیت بوده، و هرگز مشکلی به حساب نمی‌آمده است.»  
او جای پا و حرکت و وجود این انسان‌ها و مخلوقات را با نشانی دقیق به ما می‌نمایاند.  
... و بدین ترتیب بنای دیرینه و «کلاسیکی» را که باستان‌شناسان برای معرفی ماقبل تاریخ با عبارات گنگ و نامفهوم به ما عرضه می‌داشتند خراب می‌کند.

نویسنده در کتاب «ارابه خدایان» تحت عنوان «آیا در کیهان موجودات متفکر وجود دارند؟» ضمن اشاره به اینکه بشر این عصر همچنان معتقد است که زمین ما در این کیهان پر ستاره تنها کره‌ای است که دارای انسان است، به علوم ستاره‌شناسی و کشفیات و ادراکات این دانشمندان اشاره می‌کند و فرضیات محاسبات آنان را در مورد فواصل کهکشانی‌ها، تکرار می‌کند.  
یاد می‌کند:

– «هارلو شپلی» اخترشناس معروف با توجه به قدرت تلسکوپ‌های کنونی حدس می‌زند ده به توان بیست (۱۰<sup>۲۰</sup>) ستاره در دیدگاه تلسکوپ‌های امروزی است. جایی که «شپلی»، امکان وجود یک سیستم کره‌ای را به یک در هزار ستاره قرار داده، در آن صورت ما می‌توانیم حدس بزنیم که این نسبت با احتیاط تخمین زده شده. از این رو اگر ما همچنان بر این اساس ادامه دهیم که بر فرض وجود محیط مناسب برای زیست، فقط یک در هزار ستاره باشد، پس محاسبه بر رقم ده بتوان چهارده (۱۰<sup>۱۴</sup>) می‌رسد. اگر یک در هزار ستاره‌ای در این فضا قابل زیست باشد پس (۱۰<sup>۱۱</sup>) ستاره باقی می‌ماند که قابلیت پرورش حیات را دارند. اگر فرض شود که فقط از هزار کره از این تعداد تنها یکی قادر به وجود آوردن حیات باشد، پس ۱۰ میلیون کره باقی می‌ماند که ما می‌توانیم فرض کنیم زندگی درون آنها وجود دارد. این محاسبات بر روی تحقیقاتی که به وسیله روش‌های امروزی و با استفاده از تلسکوپ انجام شده به دست آمده و رو به پیشرفت است.

اگر ما فرضیه بیوشیمیست دکتر «میلر» را بپذیریم که می‌گوید:

– اوضاع برای ایجاد حیات ممکن است در یکی از این کرات زودتر از زمین دست به کار شده باشد...

آنوقت ما قبول می‌کنیم که امکان دارد تمدنی پیشرفته‌تر از مادر ۱۰۰،۰۰۰ کره وجود داشته باشد.



پروفسور دکتر «ویلی لی» می گوید:

... اگر بگوییم که فقط یک درصد کرات در مدار به دور خورشید خود می توانند در یک درجه حرارت مطلوب قرار بگیرند، باز ۱۸۰ میلیون کره باقی می ماند که امکان زیست برای آنها وجود دارد. و اگر باز هم فرض کنیم که یک درصد اقماری که می توانند ایجاد حیات کنند، در حقیقت حیات بوجود می آورند باز ۱/۸ میلیون کره خواهیم داشت که امکان وجود حیات را دارند. در جاده شیری حدود ۱۸۰۰ میلیارد کره مشابه زمین وجود دارد که شرایط مناسبی برای حیات دارند. حتی اگر یک درصد از این کرات به راستی درونش حیات و جاندار وجود داشته باشد، پس ۱۸۰ کره باقی می ماند!

«دانیکن» در زمینه رد شرایط مشابه زمین برای حیات می گوید:

این نظریه که حیات فقط در اوضاعی مانند اوضاع و شرایط طبیعی زمین بوجود می آید، بطور مطلق حقیقت ندارد. زندگی بدون آب و اکسیژن هم می تواند بوجود بیاید. حتی روی زمین خودمان گونه ای موجودات زنده هستند که به اکسیژن احتیاج ندارند. یکنوع باکتری به نام «اینورابیک» است که مقدار کمی اکسیژن برای آنها درست مانند سم کشنده است. به این دلیل چرا نمونه عالی تری از موجودات زنده وجود نداشته باشد که از اکسیژن بی نیاز باشند؟

از میان انواع موجودات شناخته شده روی زمین حدود چندین هزار آنها بر طبق نظریات و قوانین علمی امروز، به هیچ عنوان نباید زنده باشند!

آب رادیواکتیو خالی از هر نوع میکروب است، اما در حقیقت یک نوع «باکتری» وجود دارد که زندگی خود را با این محیط، آب کشنده، وفق داده و در اطراف «راکتور»های هسته ای به سر می برد. باکتری هایی کشف شده اند که در کوه های آتشفشان زندگی می کنند و برخی سنگ می خورند! و تعدادی دیگر آهن می سازند! اینها را دانشمندان امروز ما روی زمین کشف کرده اند. پس: محیط زیست باید دوباره مورد تفکر و آزمایش قرار گیرد.

دانشمندان حدس زده اند که:

– کیهان حدود ۸ تا ۱۲ میلیارد سال سن دارد. «میتورایت»ها ذرات مواد آلی را به زیر میکروسکپ های ما می آورند و باکتری های چندین میلیون ساله با زندگی تازه ای بیدار می شوند! ذرات معلق در فضا، به وسیله واکنش های نور خورشید بر آنها، باعث می شود که کیهان را طی کنند و زمانی می رسد که در محیط جاذبه یک کره قرار گرفته و در آنجا محبوس می شوند! بدینسان باید نتیجه گرفت که:

– حیات تازه همچنان به تکامل خود در این دوره بی انتهای پیدایش ادامه می دهد، همانطور که میلیون ها سال ادامه داده است... ما حق داریم که این فرضیه را قبول نکنیم که موجودات متفکرتر از ما در کرات دیگر نیستند.

نباید هراس داشت که کاخ رفیع دانش امروز فرو ریزد. چند مرتبه ستون های دانش در طول قرون و اعصار فرو ریخته است. ما باید به ناچیزی خود اعتراف کنیم. زمانی رسیده است که ما باید در کشفیات کیهان بی انتها با شیوه و اندیشه تازه بکوشیم.

«دانیکن» در دومین فصل زیر عنوان «هنگامی که سفینه فضایی ما به زمین نشست» یاد می کند:

- فرض کنیم ما سفینه فضایی در ۱۵۰ سال آینده درست خواهیم کرد که زمین را به سوی خورشیدهای دور دست ترک می‌کند. تمام تکنولوژی بشر خاکی برای ساختن چنین کشتی فضاییما در اوج پیشرفت خود خواهد بود. اگر این سفر به یک ستاره ثابت باشد، زمان برای سرنشینان سفینه که با سرعتی نزدیک به سرعت نور در حرکت هستند، کندتر از زمان برای مردم روی زمین خواهد گذشت. یعنی اگر سفینه با سرعتی معادل ۹۹٪ سرعت نور حرکت کند ۱۴ سال و ۳۶/۵ روز برای مسافرانش خواهد گذشت. در حالی که برای افراد روی زمین یکصد سال طول خواهد کشید. این سفینه خیالی فضایی ما هنگامی که به ستاره مورد نظر خود می‌رسد، فضانوردان آن کره را مورد مطالعه قرار خواهند داد. تحقیقات طیفی خواهند کرد. قدرت جاذبه و مدار آن کره را محاسبه می‌کنند. از این رو کره‌ای مشابه کره زمین را برای فرود آمدن انتخاب می‌کنند. لذا اگر سفینه سوخت برای یک بار داشته باشد، پس برای برگشت یا ادامه سفر خود باید از مواد سوختی «فیژنی» مخازن خود را پر کند. لذا سرنشینان سفینه باید محلی را برای فرود انتخاب کنند که نزدیک منابع فیژنی باشد. نزدیک کوه‌های «اورانیوم» دار آنها فرود می‌آیند. مردم هشت هزار سال پیش از دیدن سفینه و موجودات شباهت به خودشان حیرت می‌کنند. سفینه‌نشینان هم از گوسفندداری و ابزارآلات سنگی بشر هشت هزار سال پیش ما حیرت می‌کنند. این فضانوردان در نظر افراد نیمه وحشی روی زمین با آن کلاه‌های راداردار و نورافکن‌هایی که روی بدن خود تعبیه کرده‌اند و کمربندهای موشکی که آنها را به هوا بلند می‌کند و در هوا حرکت می‌دهد، مانند خدایان پر قدرت خواهند بود. به کمک نوع پیشرفته کامپیوترها، فضانوردان زبان ساکنان خاکی را به زودی می‌فهمند. فضانوردان پس از سوخت‌گیری می‌روند و خاکیان در حیرت و حسرت دور شدن خدایان، آنها را تماشا می‌کنند. این ماجرا قصه شده و نسل به نسل بازگو می‌شود و اسباب و لوازم جا مانده از این فضانوردان به عنوان مقدسات در معابد مورد پرستش قرار می‌گیرد. «دانیکن» حوادث بعدی را برای تکمیل تئوری خود چنین توجیه می‌کند:

- بومیان خاکی با دقت در رفتار و کردار «خدایان» از آسمان آمده، چیزهایی می‌آموزند. محل فرود سفینه مکان مقدسی اعلام می‌شود. در آن مکان سجده می‌کنند و ترانه‌های مذهبی می‌خوانند. معابد و اهرام بر پا می‌سازند و جمعیت رو به آن نقطه می‌گذارد. جنگ میان قبایل در آن مکان در می‌گیرد و عده‌ای می‌خواهند محل فرود خدایان را ویران کنند. عده‌ای از ترس ویرانی اشیاء به اصطلاح مقدس، فضانوردان را زیر عمق خاک و غارها پنهان می‌کنند.

سال‌ها بعد که این نقاط کشف می‌شود، دانش ناقصی در این زمینه پدید می‌آید.

«دانیکن» در این فصل نتیجه می‌گیرد که:

- آیا ممکن است آنچه کشف شده اثری از سفر فضانوردان در زمان‌های ماقبل تاریخ باشد؟

در فصل سوم تحت عنوان «دنیای غیر ممکن ابهامات» «دانیکن» اشاره می‌کند:

- گذشته تاریخی انسان‌ها از حفاری‌ها، کتب قدیمی، کتیبه‌ها، نقاشی‌های درون غارها، داستان‌ها

و غیره تشکیل شده و از اینها برای یک فرضیه علمی استفاده شده است. این فرضیه را ما مطابق دلخواه خودمان ساخته‌ایم و همه چیز را بر اساس این فرضیه تفسیر و تایید می‌کنیم. این فرضیات دیگر قابل مراجعه نیستند و باید فرضیات علمی جدیدتری مرکز تحقیقات در باره گذشته قرار

گیرد. بدین منظور باید از میراث خدایان که به دست ما رسیده استفاده کنیم. در اوایل قرن هجدهم میلادی یک نقشه قدیمی که متعلق به یک افسر نیروی دریایی ترکیه بود، در کاخ «توپکاپی» به دست آمد و دو اطلس دیگر که شامل نقشه کل مدیترانه و نواحی اطراف «بحرالمیت» می باشد در کتابخانه دولتی «برلین» نگاهداری می شود. طی مطالعاتی معلوم می شود که نقشه ها درست بوده است. تحقیقات و مطالعات بعدی هم اهمیت و درست بودن این نقشه را تایید می کند.

در کنار جبال «اندیز» در «پرو» شهر قدیمی «نازاکا» قرار دارد. در دره «پالپا» قطعه زمین مسطحی است که حدود ۵۵ کیلومتر طول و یک کیلومتر و نیم عرض دارد و پراز قطعات سنگ‌هایی است که شبیه آهن زنگ زده است. چیزی که به فکر «دانیکن» رسید این است که این منطقه به یک فرودگاه بیشتر شبیه است تا چیز دیگری. اگر چنین نیست پس چنین بانندی به این شکل برای چه هدفی است؟ یک نقش ۲۶۰ متری بر صخره سرخ «لیما» ایجاد شده. این برای چیست؟ این همه زحمات اگر مربوط به موجودات فضایی نبوده است، پس، برای چه بوده است؟

تقویمی وجود دارد که نشان دهنده مبداء فصل‌ها طبیعی و نجومی است. حالات مختلف ماه را در هر ساعت و حرکت آن را نشان می دهد البته با در نظر گرفتن حرکت زمین. این تقویم در گل خشک شده در «تیاخواناکو» می باشد. چه کسانی این تقویم را درست کرده اند؟ آیا آنها تمدنی برتر از تمدن ما و فرهنگ و دانش ما نداشته اند؟

در این مکان مجسمه بزرگی است از یک قطعه سنگ سرخ رنگ به ارتفاع ۷/۲۰ متر که وزنش به ۲۰ تن می رسد. در آن نقوش و خطوطی حکاکی شده که با هیچ مجسمه‌ای قابل مقایسه نیست. علایم روی مجسمه زمانی را ثبت کرده که ستاره‌ای ۴۲۵ دور به دور زمین چرخیده که سال زمین ۲۸۸ روز بوده است.

دانشمندان اظهار نموده‌اند که این مجسمه اوضاع کیهانی را در ۲۷۰۰۰ سال قبل ثبت کرده است. شهر «تیاخواناکو» پر از معماهاست. در آنجا صخره‌ها و سنگ‌های لوله‌ای عظیمی وجود دارد که به دقت تراش شده. در محوطه معبدهایی در آنجا تعدادی مجسمه بدون سر وجود دارد که معلوم شده متعلق به نژادهای مختلفی است. در آنجا شکل‌های افرادی به روی سنگ‌ها نقش شده که چهار انگشت دارند. اینها چه کسانی هستند؟ هیچکس در هیچ عصری و هیچ ملتی اظهار نداشته که زمان آبادانی «تیاخواناکو» چگونه بوده است؟ این راز چیست؟

در منطقه دیگری به نام «ساکسی هیوامن» معبدی است که از سنگ یکپارچه درست شده. این بنا به نحوی ناباورانه تزئین گردیده. پله‌های پیچ‌پیچ، سوراخ‌های تزئینی. یک فرو رفتگی که به طور کامل شبیه یک صندلی است که به نظر می آید در فضا معلق مانده است. چه کسی اینها را تعبیه کرده است؟

در کتیبه میخی «اور» که از قدیمی ترین مدارک بشریت است از خدایانی که در سفینه‌ها در کیهان حرکت می کردند و سلاح هولناکی داشتند صحبت شده است.

در حدود ۲۰۰۰ سال پیش قوم «سومری» دست به کار ثبت گذشته پر عظمت خود شدند و تا کنون ما نمی دانیم که این قوم از کجا آمده‌اند. اما می دانیم که آنها یک تمدن پیشرفته با خود آوردند.

این «سومری»ها طول عمر بسیار زیادی داشته‌اند، از این رو ده تن از اولین پادشاهان «سومری» مدت ۴۵۶۰۰۰ سال سلطنت کرده‌اند!

تصویری وجود دارد که به محض تماشای آن بیننده به سرعت به یاد تصویر اتم می‌افتد. کراتی که در کنار هم در مداری به دور هسته مرکزی در حال گردش می‌باشند. اینها چه نشانه‌هایی هستند؟! در «لبنان» قطعه سنگی شیشه مانند به نام «تکتایت» وجود دارد که دکتر «استر» آمریکایی در آن «ایزوتوپ» رادیوآکتیو آلومینیوم کشف نمود.

در «مصر» و «عراق» عدسی‌هایی از کریستال برش شده به دست آمده است که امروزه آن را فقط می‌توان با استفاده از اکسید «سینریوم» ساخت. این اکسید با روش «الکتروشیمیایی» به دست می‌آید. در «هلوان» تکه پارچه‌ای کشف شده که امروزه آن را فقط می‌توان با روش مخصوصی در کارخانه ریسندگی بافت.

در موزه بغداد باطری‌های خشک که بر اساس روش «گالوانیک» کار می‌کند، به معرض نمایش گذاشته شده است. می‌توان «المنت»های الکتریکی با الکترودهای مسی و یک «الکترولیت» ناشناخته را در این موزه دید.

در منطقه کوهستانی آسیا در غاری نقش حک شده موقعیت کامل ستارگان همانطور که ۱۰ هزار سال پیش بوده‌اند ثبت شده است. کره زمین و کره زهره با خطی به یکدیگر متصل شده‌اند. در «پرو» تزیین آلاتی از پلاتین به دست آمده. قسمتی از یک کمر بند آلومینیومی در قبر «چوچو» در کشور چین کشف شده است.

در «دهلی» ستونی از آهن پیدا شده که در آن «فسفر» و یا «سولفور» یافت نمی‌شود، لذا جو و هوای آن اثر نکرده و از بین نخواهد رفت!

این غیر ممکن‌ها از کجا آمده‌اند؟ این دانش‌ها از کجا منشاء داشته‌اند؟ افراد بدوی به جا مانده، نسل به نسل در داستان‌های خود به سادگی این پیشرفت‌های تکنولوژی را که برای ما عادی می‌باشد بازگو می‌کنند.

«هنری لهوت» دانشمند فرانسوی در «تاسیلی» (صحرا) چند صد دیواره را با هزاران نقاشی حیوانات و انسان و اشکالی ملبس به کت‌های کوتاه و زیبا کشف کرد. آنها یک چوب در دست دارند که یک جعبه غیر قابل توصیفی بر روی آنها قرار گرفته است. در کنار آن نقش حیوانات و موجودی در لباسی که شباهت زیادی به لباس غواصی دارد، دیده می‌شود که جای حیرت است. تمام خدایانی که در نقاشی‌های غارها در «سوئد» و «نروژ» رسم شده دارای سرهای یکنواخت و نامفهومی می‌باشند. آیا می‌توان قبول کرد که اجداد دور ما خدایانی را می‌پرستیدند که آنها هم می‌خوردند و هم تصویرشان را می‌کشیدند!!!

تصاویری که بر روی دیوار غارهاست حیوانی است با شاخ‌های بلند که پنج پیچ به چپ و پنج پیچ به راست دارد.

اینها از کجا دیده شده و نقاشی شده‌اند؟

«دانیکن» در فصل چهارم کتاب خود، تحت عنوان «آیا خدا یک فضانورد بود؟» می‌نویسد:

«انجیل»، پر است از اسرار و تضادها. در تورات پیرامون بر خورد و روبرو شدن پسران خدا

با غول‌ها صحبت می‌شود. در متولوژی شرق و غرب، در داستان‌های «تیاخواناکو» و قصه‌های «اسکیمو»ها غول‌ها اغلب صفحات کتاب قدیمی را سحر می‌کنند. باید وجود آنها واقعیت داشته باشد. این غول‌ها چگونه موجوداتی بوده‌اند؟ «انجیل» درباره غول‌ها صحبت می‌کند و آنها را پسران خدا معرفی می‌نماید و این پسران خدا با دختران بشر تولید مثل کرده و نوع بشر را افزایش دادند. در کتاب پیدایش آمده است:

- شب، هنگامی که «لوط» در کنار دروازه شهر نشسته بود دو فرشته به «سدوم» آمدند. در «انجیل» آمده:

- مردم می‌خواستند بدانند که این غریبه‌ها که بودند، اما غریبه‌ها قادر بودند با یک حرکت شهوت جنسی این افراد را از بین ببرند! آنها خطاکاران را کور می‌کردند! خبر ویرانی این شهر به همه داده شد. در کتاب پیدایش آمده است:

- هنگام صبح، فرشتگان با شتاب به «لوط» گفتند:

- عجله کن و برخیز و همسر خود را با دو دختر خود که اینجا هستند با خود از شهر بیرون ببر. مبادا که در ویرانی شهر آنها بمیرند. به پشت سر خود نگاه نکن و در خارج شهر بمان.

گویی شمارش معکوس برای ویرانی شهر آغاز شده است!

چرا آنها حق نداشتند به پشت سر خود نگاه کنند؟ چرا باید فقط به کوهستان پناهنده می‌شدند؟ وقتی دو بمب در ژاپن انفجار یافت، متوجه شدیم که افرادی که تحت تشعشعات مستقیم آن قرار بگیرند خواهند مرد. صخره‌های کوهستانی تشعشعات سخت و خطرناک را جذب می‌کنند. ما که داستان را می‌دانیم خوانده‌ایم که همسر «لوط» به عقب برگشت و به خورشید اتمی نگاه کرد و مرد. در کتاب «حزقیال» نبی آمده است که:

- ... آگاه باش، گردبادی از شمال بیرون آمد، ابر سیاه و آتش عظیمی نمایان گردید و روشنایی پر ابهتی در اطرافش بود و در میان ابر و آتش روشنایی عجیبی به رنگ خون نمایان گردید و از میان آنها چهار موجود زنده نمایان شد و ظاهر آنها چنین بود: به انسان شباهت داشتند. پاهای آنها مستقیم بود و پاشنه پای آنها مانند سم گوساله بود و آنها چون مس شفاف می‌درخشیدند.

گویی «حزقیال» نبی شرح کاملی از به زمین نشستن سفینه می‌دهد. سپس شرحی مفصل از چرخ و دستگاه وسیله نقلیه آنها می‌دهد. «حزقیال» نبی مشاهده می‌کند که چرخ‌ها با هم با موجودات بالدار به هوا بلند شدند. از پشت سر خود صدای بال‌های این موجودات را شنیدم که به یکدیگر برخورد می‌کردند، و صدای چرخ‌ها را بر فراز آنها، آن غرش عظیم...

این سخنان از کجا آمده؟ باید چیزی وجود داشته باشد که اینطور در باره‌اش نوشته شود. آن موجودات چه کسانی بودند؟ بدون تردید «خداوند متعال» نبوده است. نسبت دادن این سخنان به «خداوند» یکتا سنجیده نیست. پس موجوداتی بودند. در کتاب حضرت «موسی» دستورات کاملی را که خداوند در باره ساختن تابوت عهد به او داده، آمده است. دستورات فوق‌العاده دقیق است. حتی نوع آلیاژ فلزی آن تابوت عهد، معین شده. چندین مرتبه خداوند به حضرت «موسی» هشدار می‌دهد که مبادا اشتباهی کند. خداوند به حضرت «موسی» می‌گوید:

- هیچکس نباید به تابوت عهد نزدیک شود.

خداوند دستورات کاملی در باره اینکه چه نوع لباسی و چه نوع کفشی به هنگام حمل تابوت عهد ببوشد به او داده بود.

از این قبیل کتب مذهبی درک می شود که بشر به وسیله غول ها و فرزندان بهشت بطور دایم بارور می شدند و نوع تولید شده ناسالم از بین برده می شد. طوفان «نوح» نیز بر اساس این اصل قرار داشت. ویرانی و مرگ قوم «لوط» قوم نافرمان «موسی». اینها ناشی از چیست؟ در فصل پنجم زیر عنوان «ارابه های آتشین از آسمان ها» می خوانیم:

- در اولین کتیبه سفالی کشف شده در «کویند جیک» در باره فتح شجاعانه «گیلگمش» که دیوار دور شهر «اورک» را ساخته نوشته شده: خدای بهشتی در یک خانه مجلل زندگی می کرد و محافظان بر دیوارهای شهر پاسداری می دادند.

از سوی دیگر خواننده ایم که «گیلگمش» مخلوطی از خدا و انسان بوده. دو سوم خدا و یک سوم بشر. کسانی که به دیدنش می آمدند از ترس، بر خود می لرزیدند چون تا آن زمان موجودی به زیبایی و عظمت او ندیده بودند.

در کتیبه دیگری در باره ازدواج او با زن نیمه حیوان مطالبی می خوانیم. در کتیبه سوم در باره ابری از خاک که از دوردست می آید سخن گفته شده. بهشت غرش نموده، زمین لرزیده و سرانجام فرزند خدا پدید آمده و «اینکیدو» را در چنگال و بال های خود گرفت. در کتیبه پنجم آمده است که چگونه «گیلگمش» و «اینکیدو» برای ملاقات خدایان به قصر آنها می روند. در کتیبه هفتم اولین گزارش عینی توسط «اینکیدو» در مورد کشتی های فضایی نوشته شده. او مدت چهار ساعت در عقاب پولادین پرواز نموده در هشتمین کتیبه می خوانیم، «اینکیدو» که باید زمین را از ارتفاع بسیار زیاد دیده باشد، توسط مرض مرموزی می میرد به طوری که «گیلگمش» به این فکر که مبادا نفس مسموم حیوانات بهشتی به او خورده است! در نهمین کتیبه آمده است که «گیلگمش» در سوگ دوست خود تصمیم می گیرد که طی سفری طولانی به سوی خدایان برود. در این سفر با دو غول روبرو می شود. سرانجام به باغ خدایان می رسد.

به هر حال کتیبه «گیلگمش» شامل گزارشاتی است که امکان ندارد ناشی از وهم و خیال باشد. در فصل ششم کتاب «ارابه خدایان» زیر عنوان «تخیلات و حماسه های قدیمی یا حقایق» به اجداد «مایا» ها اشاره شده می پرسد:

- چرا «اسکیموها» در باره پرنده فلزی صحبت می کنند؟ چرا سرخپوستان از پرنده آتشین می گویند؟ از کجا اجداد «مایا» فهمیده اند که زمین مدور است؟ «مایا» ها حساب کرده اند که سال زهره ۵۸۴ روز و سال زمین را ۳۶۵/۲۴۲۰ روز تخمین زده اند.

در «رامایانا» می خوانیم که ماشین پرنده در ارتفاعات بسیار زیادی به کمک جیوه و با طوفان عظیمی حرکت می کرده است. آن ماشین پرنده می توانست مسافت های طولانی را طی کند و جلو یا بالا برود.

حماسه ها و سخنانی در باره کرات سماوی مانند مریخ، مشتری از زمان های بسیار دور نقل شده است.

امروز آفتاب بالدار و عقاب پرنده که علامت ابدیت و زندگی ابدی را حمل می کند بر سر در

معابد در «ادفو» دیده می‌شود. تمام اهرام بر حسب موقعیت ستاره بخصوص ساخته شده‌اند. مصری‌ها در ۴۳۲۱ سال قبل تقویم کاملی داشتند. مقبره‌ای وجود دارد که گردنبند طلا و اسکلت یک حیوان شناخته نشده در آن کشف شده که گفته می‌شود شاید متعلق به شاه «یودیمو» باشد. «دانیکن» نتیجه می‌گیرد که:

– آنچه که امروز واقعیات خوانده می‌شود، در گذشته چیزی بجز تخیلات یک آینده‌نگر نبوده است. دانش ما سوخته شده. به دستور «چای هوانگ» امپراتور چین ۲۰،۰۰۰ جلد کتاب نابود شد. به دستور «هیتلر» در میدان عمومی کتب بسیاری سوزانده شد. همین اتفاق در چین به زمان انقلاب «مائو» پیش آمد.

در فصل ششم تحت عنوان «آثار باستانی یا مرکز فضایی» محقق به آثار باستانی چندی اشاره می‌کند که هر یک می‌توانند مرکز فضایی بوده باشند. می‌نویسد:

– در شمال دمشق تخته سنگی به نام سنگ «بعلبک» وجود دارد که عرض آن ۱۹/۵ متر و وزن آن بیش از ۲۰۰۰ تن است. پروفیسور «اگرست» معتقد است که این سکو ممکن است باقیمانده یک فرودگاه عظیم باشد.

چگونه مصری‌ها از تخته سنگ‌ها مقبره‌ها حفر می‌کردند و چه ذخیره‌ای داشتند که بتوانند طرح چنین راهروها و غارها را بریزند؟

در کتاب ۶۰۰۰ صفحه‌ای «چارلز اسمیت»، که در سال ۱۸۶۴ چاپ شده، در باره بستگی بین هرم و کره زمین مطالب تکان دهنده‌ای وجود دارد. اگر ارتفاع هرم «خئوپس» را هزار میلیون برابر کنیم به طور تقریب مساوی مسافت بین زمین و خورشید می‌شود.

۲۶۰،۰۰۰ تخته سنگ عظیم از معادن سنگ کنده شده، تراش شده و با دقتی معادل یکصدم سانتیمتر در محل بنا در کنار هم قرار گرفته و هرم‌ها بدین ترتیب بنا شده‌اند.

اگر کارگران قادر بودند که ۱۰ سنگ را در هر روز در محل‌های نصب کنند، یک هرم که از نیم میلیون سنگ تشکیل شده باید حدود ۲۵۰،۰۰۰ روز یعنی ۶۶۴ سال یک هرم را بنا کنند. این به عقل راست نمی‌آید.

«هرودت» در دومین کتاب تاریخ خود این فرضیه را قبول می‌کند. موبدان «تیبس» تعداد ۳۴۱ مجسمه عظیم را که هر یک یک نسل سرموبد بوده‌اند و در مجموع ۱۱۳۴۰ سال می‌شود به او نشان می‌دهند.

تهیه اجساد مومیایی شده و دفن آنها یک عمل عادی به شمار می‌رفته و معلوم می‌شود که بشر ماقبل تاریخ به زندگی دوباره اعتقاد داشته است. آنها که بدن مردگان را مومیایی می‌کردند به نحوی می‌دانستند که سلول‌های بدن باید سالم نگهداشته شوند تا اجساد نگهداری شده، برای زندگی دوباره محفوظ بمانند. قرن‌ها بعد به سال ۱۹۶۳ بیولوژیست‌های دانشگاه «اوکلاهما» ثابت کردند که سلول‌های پوست شاهزاده مصری «منه» قادر به زندگی می‌باشند. در حالی که وی چند صد سال پیش مرده است!

نباید انکار کرد که فضانوردان ماقبل تاریخ دارای علومی بوده‌اند که ما هنوز به آنان دست نیافته‌ایم. تعدادی قبر که عمرشان به ۱۰۰۰۰ سال بالغ می‌شود در «بیت المقدس» کشف شد که درون

آنها چند مدل سر که از پلاستر پاس ساخته شده می باشد و در حدود ۸۰۰۰ سال قدمت دارند. در دشت «گپی» در اعماق خرابه های «خاراخوتا» در نزدیکی آن ماسه های عجیب و سوخته وجود دارد که فقط در اثر حرارت بسیار زیاد امکان وقوع داشته است. پروفیسور «کوزلاو» مقبره ای کشف می کند که دیرینگی آن به ۱۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می رسد.

از غارهایی، پارچه های بسیار ظریف و لطیفی به دست آمده که به هیچ عنوان نمی توان حدس زد بشر و حشی آنها را بافته باشد. آنها بدون وسیله ماشینی. «دانیکن» در اختتام این فصل می گوید:

- بگذارید در اینجا موضوع را به طور کامل روشن کنم که من هیچگونه شکی در تاریخ دو هزار ساله اخیر نمی کنم، من فقط در باره زمان های بسیار دور و دوران تاریک بشریت گفتگو می کنم و سعی دارم با سوالات تازه خود به این تاریکی، نوری بتابانم.

در فصل هشتم کتاب زیر عنوان «جزیره ایستر سرزمین مردان پرنده» محقق می نویسد: اولین دریانوردان اروپایی که در ابتدای قرن هجدهم به جزیره «ایستر» آمدند، آنچه را که می دیدند نمی توانستند باور کنند. صدها مجسمه عظیم در سراسر این جزیره دیده می شد. یک کوه عظیم جابجا شده بود. صخره هایی که به سختی پولادند، مانند پنیر بریده شده بودند!... مجسمه هایی که خیره به تماشاگر آن نگاه می کنند کلاه به سر دارند که معلوم نیست اصل این انسان ها از کجا بوده اند. جالب اینکه سنگ هایی که برای کلاه آنها به کار رفته ۱۰ تن وزن دارند و از جایی دیگر آورده شده اند. این جزیره از هر قاره و یا مرکز تمدن دور می باشد. این مجسمه ها را چه کسی حکاکی کرده است؟ چقدر کارگر، چند سال متوالی، با چه نوع غذایی قادر بودند این مجسمه ها را بتراشند؟

یکنوع ارتباط بین غول های سنگی جزیره «ایستر» و «تیاخواناکو» که پیش از این به آن اشاره شد وجود دارد. مجسمه ها به هم شباهت دارند. اما فاصله این دو ۴۶۸۷ کیلومتر است!

در میتولوژی ماقبل «اینکا»ها ما می خوانیم... او نژادی از غول ها از سنگ تراشید و چون آنها برای او خوش آیند نبودند، آنها را در سیل غرق کرد... او در «تیاخواناکو» مجسمه انسان و حیوانات را از گل ساخت و سپس به آنها زندگی داد.

چرا «اینکا»ها در ۳۰۰۰ سال قبل از مسیح در «پرو» پنبه پرورش می دادند؟ می دانیم که چرخ ریسندگی نداشتند و از آنها با اطلاع نبودند. «مایا»ها جاده ساخته بودند اما از آن استفاده نمی کردند، هر چند که در باره چرخ اطلاعات کافی داشتند.

چرا اجداد گذشته ما می بایستی آدمهای عجیبی باشند که کارهای سخت را دوست بدارند و مجسمه های غول پیکر خود را در نقاط بسیار غیر ممکن بسازند؟ آیا فکر کنیم که آنها سخت زندگی کردن را دوست می داشتند؟!

فصل نهم کتاب با عنوان «معماهای آمریکای جنوبی و عجایب دیگر» شروع می شود. محقق یاد می کند که:

- خرابه های واقع در جنگل های «گواتمالا» و «یوکاتان» می توانند شباهتی به بناهای عظیم مصری داشته باشند. ناحیه هرم «تیوتیهواکان» در ۴۵ کیلومتری شمال «مکزیکوسیتی» محوطه ای



را در بر دارد به مسافت نزدیک به ۱۲۰ کیلومتر مربع که تمام بناهای واقع در این محوطه با ستارگان بخصوصی مطابقت دارند. روایات قدیمی می‌گویند خدایان در این منطقه جمع شدند و در باره انسان با هم به مشورت پرداختند. تقویم «مایا»ها دقیق‌ترین تقویم‌هاست. ثابت شده که تمام بناهای «چیچین ایتزا»، «تیکال»، «کوپان» و «پالنکو» طبق تقویم ارزشمند «مایا»ها ساخته شده است. در «مصر» در سال ۶۰۰ قبل از میلاد مسیح ناگهان اتفاق شگفتی پیش آمد. ناگهان مردم شهرهای مستحکم و معابد ثروتمند، اهرام و مجسمه‌ها و استادیوم‌های بزرگ را ترک کرده و به شمال بایر کوچ می‌کنند.

من فرضیه‌ای در پاسخ به علت این کوچ دارم. معتقدم که در زمانی در طول دوران اجداد «مایا»ها خدایان که فضانوردان بودند، به دیدن آنها آمدند. بنا به رسوم موبدان، هنگامی که بناهای عظیم بر طبق تقویم ساخته و تمام شود، خدایان باز خواهند گشت. برای درک علت کوچ آنها می‌توان خیلی مسایل را بررسی کرد.

در سال ۱۹۳۵ سنگی با نقش برجسته که «کوکوماتز» را نشان می‌دهد در «پالتکو» کشف شد. نقش مردی است که نشسته و قسمت بالایی بدنش مانند موتورسیکلت سواری خم شده است. لباس‌هایش مناسب است. شلوار کوتاه، کمربند پهن، کتی که یقه‌اش در جلو به شیوه نوین «ژاپنی» است. نوارهای چسبان بر ساعد و ساق‌هایش است. پوشاکی برای سرش دارد با لوله‌ها و برآمدگی‌های معمولی و چیزی شبیه آنتن. این نقش چه چیزی را نشان می‌دهد؟

«دانیکن» برای روشن شدن علت کوچ «مایا»ها نمونه و مثال‌های دیگری در زمینه: نقش برجسته «پالنکو»، آشنایی «مایا»ها با دریا، سیزده آب‌انباری که در «تیکال» بوده و دوره‌های زمانی «مایا»ها که در تقویم خود از آن استفاده می‌کردند، گزارشات قدیم «دیاگودولاندا» و چاه جواهرات، و چاه مقدس «چیچین ایتزا» اشاراتی دارد. سپس می‌گوید:

- به سال ۱۹۰۰ غواصان در نزدیکی «اتینسگرا» کشتی غرق شده قدیمی که محتوی مجسمه‌های مرمر و برنز بود کشف کردند. در میان اشیاء کشف شده دستگاهی بود که بیست چرخ کوچک از نوع چرخ‌دنده‌های «دیفرنسیالی» داشت. به نظر پروفیسور «سولا پرایس» آمریکایی می‌گوید این دستگاه یک ماشین حساب بوده که حرکات ماه و خورشید و شاید کرات دیگر را با آن محاسبه می‌کردند. از دوران عتیق‌نقشی از حیواناتی که ۱۰۰۰۰ سال پیش امکان نداشته که در آمریکای جنوبی وجود داشته باشند، مثل شیر و شتر، بر صخره‌های دشت «مارکا هواسی» در ارتفاع ۳۷۵۰۰۰ متری از سطح دریا کشف شده است.

ویرانه‌ای از یک شهر قدیمی در دره مرگ واقع در صحرای «نوادا» هست که باید بر اثر یک حادثه هولناک از بین رفته باشد. صخره‌های ذوب شده آن هنوز دیده می‌شود. حتی یک علف هم در این صحرا نمی‌روید.

«حجرالقبل» در لبنان است که ۹ میلیون کیلوگرم وزن دارد. تزیین شده و هیچ بشری نمی‌تواند این سنگ را به حرکت آورد.

کتیبه‌هایی از طلا که در «اور» واقع در «چالدی» به دست آمد به خدایان که مانند انسان بودند و

از آسمان‌ها آمدند و این کتیبه‌ها را به موبدان هدیه کردند اشاره می‌کند. در «کونمینگ» واقع در «چین» نقشه‌های کنده‌کاری شده اجسام استوانه‌ای شکل که در حال صعود به بالا هستند به دست آمده. کنده‌کاری‌ها بر روی هر می است که ناگهان پس از یک زلزله از کف دریاچه «کونمینگ» آشکار شده است.

حل این معماها چگونه امکان‌پذیر است؟ باید در گذشته‌ها جستجو کرد.

«دانیکن» در فصل دهم کتاب خود زیر عنوان: «تجربه زمین از فضا» می‌نویسد:

—از ابتدای زمان کنجکاوی و عطش برای دانش مدام نیرویی وادار کننده در ادامه به تحقیقات بوده است. دو پرسش: اول اینکه چرا چیزی اتفاق افتاده؟ دوم اینکه چگونه اتفاق افتاده؟ همیشه پیش‌تاز پیشرفت و ترقی بوده است.

۱۱۲ سال طول کشید که عکاسی تکامل پیدا کند. پس از ۵۶ سال استفاده از تلفن امکان‌پذیر شد. ۳۵ سال طول کشید تا تحقیقات علمی به حدی رسید که رادیو را به نقطه دریافت امواج رسانید. تکمیل رادار ۱۵ سال طول کشید. تلویزیون سفید و سیاه پس از ۱۲ سال تحقیق و تکمیل در معرض تماشا قرار گرفت. ساختن اولین بمب اتمی ۶ سال به طول انجامید. و این همه ۵۰ سال ترقی علمی بود. می‌توان به سهولت قبول کرد که در صد سال آینده اکثر آرزوهای بشر به حقیقت خواهد پیوست.

باید اطمینان داشت که روزی بشر به مریخ خواهد رفت و به اوضاع جوی آنجا عادت می‌کند. همین‌طور که اگر «اسکیمو»ها را به «مصر» ببریم به هوای آنجا عادت خواهند کرد. کشتی‌های فضایی حامل فرزندان ما، کرات آسمانی را تسخیر خواهند کرد. لذا لازم است که به تحقیقات فضایی همچنان ادامه دهیم. به طور قطع چون منابع انرژی زمین فناپذیر نمی‌باشد، و روزی به پایان می‌رسد، لذا برنامه تحقیقات فضایی، به صورت یک امر حیاتی در خواهد آمد و ما برای تهیه مواد سوخت اتمی که به وسیله آن شهرهای خود را روشن کنیم و خانه‌هایمان را گرم کنیم باید به مریخ یا کرات دیگر سفر نماییم. به زودی کشتی‌های فضایی غول‌پیکر با موتورهای بسیار عظیم ساخته خواهند شد. گروهی از فیزیک‌دانان در صدد کشف «تکیان» هستند. اینها - اینک - اجسام فرضی هستند که سرعتی مافوق سرعت نور دارند و حداقل سرعتشان برابر با نور است. این دانشمندان معتقدند که «تکیان» باید وجود داشته باشد.

«یو - اف - او» (اجسام پرنده شناخته نشده) بر فراز آمریکا، فیلیپین، آلمان غربی و مکزیکو دیده شده‌اند. حتی اگر فکر کنیم آن یک بالن و یا یک گوی آتشین بود، باز هم باید توجه به اظهار نظرهای عده کثیری کرد که مدعی بودند که چیزی را دیده‌اند که وجود نداشته است.

در ۲۹ ژانویه ۱۹۶۵ دو جسم ناشناخته‌ای را در صفحه رادار فرودگاه «مری‌لند» دیده‌اند. این اجسام در ارتفاع ۴۸ کیلومتری با سرعت عظیم ۴۳۵۰ از سوی جنوب به طرف فرودگاه آمدند، سپس یک دور کند زدند و از دید رادار خارج شدند.

در سوم ماه مه ۱۹۶۴ عده‌ای جسم بزرگ درخشانی را در آسمان دیدند که در مسیر شمال شرقی در حرکت بود. شهود گفتند که این شیء شگفت‌انگیز حرکت عجیبی داشت و هنگامی که جسم کوچکتری به طرفش حمله برد، جسم کوچک درخشندگی قرمزی از خود داد و سپس نابود

شد و آن شیء در مسیر شمال غربی ناپدید شد.

در ۲۳ ماه نوامبر ۱۹۵۳ یک جسم پرنده ناشناسی در صفحه رادار در مرکز هوایی «کیزوز» میشیگان دیده شد. به ستوان «ویلسون» که داشت با جت «اف ۸۶» پرواز ترمینی می کرد دستور داده شد که این شیء را تعقیب کند. شاهدان دیدند که «ویلسون» شیء را تعقیب کرد. ناگهان هر دو پرنده در صفحه رادار یکی شدند. هر چه ستوان «ویلسون» را به وسیله رادیو صدا زدند پاسخی نیامد. تمام نواحی محل حادثه را برای یافتن آثار و علایمی جستجو کردند اما چیزی یافت نشد. حتی اثری از «ویلسون» و هواپیمایش هم به دست نیامد.

برابر با گزارش خبرنگار آژانس خبری بلژیک «بی.تی.آر» جسم پرنده ناشناخته‌ای را که از خورشید بزرگتر بوده و بعد تغییر شکل داده به صورت یک ذوزنقه در آمده، مشاهده شده است. جای تردید نیست که افرادی که این اجسام را به پرواز در می آورند از نظر تمدن از ما خیلی پیشرفته ترند و می توان از آنها بسیار چیزها آموخت.

در باره دو ماه و کره مریخ بسیار تحقیقات شده است. ستاره شناس معروف آمریکایی «کارل سگن» در کتاب خود به نام «موجودات متفکر در کیهان» «خوباس» (یکی از دو قمر مریخ) را یک ماهواره می شمارد و آن را تو خالی می داند. در حالی که یک ماه تو خالی نمی تواند طبیعی باشد. دانشمندان شرق و غرب معتقدند که مریخ روزگاری دارای تمدن بوده. اگر این نظر درست است، پس چرا این تمدن دیگر در مریخ وجود ندارد؟  
فرضیه‌ای وجود دارد که:

- شاید غول‌های مریخی به زمین گریختند زیرا مریخ گرفتار یک فاجعه نابود کننده شده است. اینان روی زمین با موجودات نیمه وحشی آمیختند و نسل تازه‌ای از «هوموسپین»‌ها ایجاد کرده‌اند. اگر این فرضیه درست باشد، پس آن غول‌ها که از ستارگان آمدند کسانی هستند که قادر بودند قطعه سنگ‌های عظیمی را حرکت دهند.

اما پاسخ این انبوه سوالات و فرضیه‌ها چیست؟ در فصل یازدهم این کتاب زیر عنوان «کاوش برای ارتباط مستقیم» آمده است که: برای ارتباط با ستارگان دیگر تلاش‌ها و پروژه‌هایی انجام شده است. فاصله ستارگان به مقیاس سال نوری مورد بررسی دانشمندان قرار گرفته است. امکان ارتباط موج رادیویی بین ستارگان و اجرام سماوی بدیهی است. حتی در سال ۱۹۵۹ آزمایش «ناتیلوس» به این نتیجه منجر شد که ارتباط مغزی بین دو مغز انسانی می تواند از امواج رادیویی قوی تر باشد. مغز بشر دارای قدرتی ناشناخته است. دانش ما از طرز کار مغز بشر بسیار کم است. اما تنها این را می دانیم که یک دهم مغز انسان سالم کار می کند ولی معلوم نیست نه دهم بقیه مغز انسان چه می کند؟ این موضوع از نقطه نظر علمی ثابت شده است که بشر قادر است با تلقین، از بیماری‌های علاج ناپذیر رهایی یابد.

بر اساس جلسه محرمانه که در سال ۱۹۶۱ توسط یازده تن از دانشمندان بنام در رصدخانه ملی ستاره‌شناسی رادیویی در «گرین تیک» تشکیل شد فرمولی تحت نام «گرین تیک» ارایه گردید بر این مبنی:

- در کیهانشان ما در هر لحظه ۵۰ میلیون تمدن‌های مختلف وجود دارد که یا می خواهند با

ما تماس بگیرند و یا منتظر یک علامت از کرات دیگر هستند. یعنی اینکه: در یک موقعیت بسیار نامساعد، چهل دسته تمدن‌های مختلف در جاده شیری ما در حال جستجوی تمدن‌های دیگر هستند. بنا بر این فرمول:

- ما می‌توانیم قبول کنیم امکان دارد تمدن‌های پیشرفته‌تر از ما صدها هزار سال قبل وجود داشته است.

«ناسا» یک برنامه تحقیقات در دست دارد که به وسیله آن بتوانند مدارکی از حیات ناشناخته کیهانی را مورد کاوش قرار دهد. هشت ماهواره اکتشافی که هر یک در نوع خود بی‌نظیر و پیچیده‌اند در نظر گرفته شده‌اند که شواهدی از زندگی در کرات خورشیدی ما، به دست بیاورند. «فون براون» اظهار نظر می‌کند که:

- به نظر من بسیار احتمال دارد که در کرات دور دست کیهانی نه تنها زندگی حیوانی و گیاهی وجود داشته باشد، بلکه موجودات زنده متفکر نیز زندگی کنند.

پروفسور «فون براون» در پاسخ به این پرسش که آیا تمدن‌های قدیمی‌تر و از لحاظ فنی پیشرفته‌تر از ما در کهکشان وجود داشته باشد می‌گوید:

- تا کنون مدرک یا علامتی که دلیل بر وجود موجودات پیشرفته‌تر از نظر فنی و قدیمی‌تر از ما در کهکشان باشد، نداشته‌ایم، با این حال بر اساس محاسبات تقریبی و امکانات فلسفی من از وجود چنین موجودات پیشرفته مطمئن هستم، اما باید تاکید کنم که ما هیچگونه مدرک و سند مطلق علمی که دلیل بر این موضوع باشد در دست نداریم.

«دانیکن» در آخرین فصل کتاب ارباب خدایان زیر عنوان «آینده» می‌نویسد:

- آیا روزی فضا به تصرف بشر خواهد آمد؟ آیا در گذشته دور موجوداتی از اعماق بی‌نهایت کیهان به کره ما آمده‌اند؟ آیا در آینده بایده‌کی‌های مصنوعی بدن انسان مانند: کلیه، قلب، ریه و غیره می‌توان عمر بشر را به بی‌نهایت رسانید؟

این محقق دانشمند، پس از اشاره به طراحی نوعی کامپیوتر، کتاب خود را چنین پایان می‌دهد:

- تحقیق در باره گذشته که قادر است خاطره‌های پر ارزشی از آینده به همراه داشته باشد،

جالب است. مدارکی که ثابت خواهند شد و بدینوسیله تاریخ گذشته بشریت را برای نسل‌های آینده روشن خواهند نمود.

## طلای خدایان

برای من این داستان ناباورانه و حیرت‌انگیز قرن است. هرچند که اگر خودم این حقایق ناباورانه را ندیده بودم و از آنها عکسبرداری نکرده بودم، ممکن بود که به سادگی آن حقایق را ناشی از افسانه‌های علمی و پدیده‌های ذهنی خودم بدانم.

آنچه را که من دیدم نتیجه خیال و تصور نبود، بلکه حقایقی بودند که می‌شد آنها را لمس کرد. یک سیستم عظیم تونل به طول هزاران کیلومتر، با ساختمانی ناشناخته، و در زمان‌هایی ناشناخته، در ژرفنای قاره آمریکای جنوبی<sup>۱</sup> پنهان بود.

تا کنون صدها کیلومتر راهرو زیرزمینی در «اکوادور»<sup>۲</sup> و «پرو»<sup>۳</sup> کشف و اندازه‌گیری شده اما با اینهمه، این خود شروع است و تا کنون جهان به راز آن آگاه نشده است.

در ۲۱ ماه جولای سال ۱۹۶۹ شخصی به نام «خوان موریکس»<sup>۴</sup> که ساکن «آرژانتین»<sup>۵</sup> بود، سند رسمی امضا شده‌ای را که چند شاهد آن را تصدیق کرده بودند، به دکتر «گوستاو فالکونی»<sup>۶</sup> سردفتر اسناد رسمی «گوایا کوئیل»<sup>۷</sup>، تحویل داد.

این ادعا در این سند آمده بود که «موریکس» تونلی را کشف کرده که به دولت جمهوری «اکوادور» و به طور کلی به نسل آینده مربوط می‌شود و من این سند را که به زبان «اسپانیولی»<sup>۸</sup> نوشته شده بود، به یاری یک مترجم سازمان ملل متحد ترجمه کردم که در آغاز این داستان ناباورانه خودم مهمترین بخش‌های آن را می‌آورم:

- 1 South America
- 2 Ecuador
- 3 Peru
- 4 Juan Morics
- 5 Argentine
- 6 Dr. Gustavo Falconi
- 7 Guayaquil
- 8 Spanish



■ طبق این سند رسمی در تاریخ ۲۱ جولای ۱۹۶۹ غارهای «اکوادور» در مالکیت «خوان موریکس» قرار گرفت. وی تمام غارها را زیر نظر دولت قرار داد تا در آینده به سهولت بتوان در باره آنها تحقیق نمود.

- «خوان موریکس» ساکن آرژانتین، متولد «مجارستان»<sup>۱</sup> شماره پاسپورت ۰۰۰۴۳۶۱۶۸۹ «من» اشیایی را در استان «مورونا سانتیاگو»<sup>۲</sup> که تحت فرمانروایی دولت جمهوری «اکوادور» می باشد، کشف کرده ام. این اشیاء از نظر فرهنگی و تاریخی برای بشر بسیار ارزشمند می باشد. آنها به طور کلی شامل: لوحه های فلزی حکاکی شده ای می باشند که شاید نمایانگر تاریخ فشرده یک تمدن گمشده باشد. تمدنی که بشر تا به امروز حتی تصور وجود آن را نکرده است. این اشیاء در غارهای گوناگون پراکنده می باشند. در شرایط مناسبی من موفق به کشف آنها شدم. من به قدر توانایی یک

1 Hungars

2 Morona Santiago

دانشجو زمینه تحقیقاتم را در مورد نژاد، زبان، آداب و عادات بومی قبایل «اکوادور» تداوم دادم. در نتیجه اشیایی که کشف کردم بدین قرار است:

- ۱- ابزار سنگی و فلزی به اندازه و رنگ‌های گوناگون.
- ۲- لوحه‌های فلزی (به صورت ورق) که علامت و نوشته‌هایی بر روی آنها حکاکی شده بود. این مجموعه یک کتابخانه فلزی واقعی است که امکان دارد فشرده تاریخ بشریت باشد، و یا اینکه مبداء پیدایش بشر بر روی کره خاکی باشد، و سرانجام ممکن است اطلاعاتی باشد در مورد تمدنی که ناپدید شده است.

این اکتشافات با توجه به ماده ۶۶۵ قانون مدنی، موجب می‌شود که مالک و صاحب قانونی لوحه‌های یافته شده و سایر اشیاء باشم. کوتاه اینکه من معتقدم این اشیاء - با اینکه در ملک شخصی من کشف نشده‌اند - اما از نظر ارزش فرهنگی و تاریخی غیرقابل ارزیابی بوده و بر اساس ماده ۶۶۶ قانون مدنی، این گنجینه و اشیاء تحت نظر دولت جزو مالکیت شخصی من باقی خواهد ماند. اینک اینجانب از محضر جناب ریاست جمهوری تقاضا دارم هیئتی علمی برای رسیدگی به محتویات این سند و ارزیابی اشیاء پیدا شده، اعزام دارند.

«من آمادگی خود را جهت نشان دادن محل دقیق، و در ورودی غارها، و کلیه اشیاء یافته شده، به هیئت مذکور، اعلام می‌دارم.»

«موریکس» در ماه ژوئن ۱۹۶۵ به دنبال کار تحقیقاتی خود، راهروهایی را در ژرفنای زمین کشف کرد و در کار تحقیقاتی‌اش سرخپوست‌های اهل «پرو» در نقش رابط بین او و مردم سرسخت قبایل بومی، به او کمک می‌کردند.

فطرت احتیاط و خوی تردیدآوری پژوهشگرانه او موجب گردید که سه سال سکوت کند. آنگاه که کیلومترها راهرو زیرزمینی و انواع اشیاء کشف کرد، سپس از رئیس جمهور «ولاسکو ایبارا»<sup>۱</sup> اجازه حضور خواست، که در بهار سال ۱۹۶۸ امکان‌پذیر شد.

از سوی دیگر، برای رئیس جمهور کشوری که می‌توان گفت تمام گذشتگانش در شورش و انقلاب، پیش از اتمام دوره ریاست جمهوری همه برکنار شده‌اند، دیگر فرصتی و حوصله‌ای برای شنیدن سخنان مرد شجاعی که داستان ناباورانه‌ای از اکتشاف نقل می‌کند، ندارد. اما این باستان‌شناس سرسخت و پشت‌کاردار نظر میراث‌خواران کاخ، موجودی جالب آمد. از این رو پس از یک تاخیر طولانی به او اطمینان دادند که در چند ماه آینده به هر حال برایش اجازه شرفیابی ترتیب می‌دهند. با این وجود چندی بعد اعلام کردند که تا سال ۱۹۶۹ فرصتی نخواهد یافت تا با ریاست جمهوری ملاقات کند.

بدین ترتیب «موریکس» نو میدان و با حالت اندوهباری به غارهای خود بازگشت. من اولین مرتبه «خوان موریکس» را در ۴ ماه مارس ۱۹۷۲ ملاقات کردم. وکیل او دکتر «پنا متیوس»<sup>۲</sup> اهل «گوایا کوئیل» دو روز مدام می‌کوشید تا با تلفن و تلگراف با او تماس بگیرد. می‌توان گفت که گویی من در دفتر دکتر «پنا» ماندگار شده بودم. آنجا هم خیلی چیزهای خواندنی

1 President Velasco Ibarra

2 Dr. Pena Matheus

وجود داشت، با این حال باید اعتراف کنم که به تدریج داشتم عصبی می‌شدم. زیرا بر اساس اطلاعات رسیده، معلوم می‌شد که به سادگی نمی‌توان به «موریکس» نزدیک شد. وانگهی او از کسانی که به نحوی با کار نوشتن و نویسندگی ارتباط داشتند، تنفر داشت.

سرانجام تلگرافی به او رسید. به من تلفن کرد. او با شناختی که از کتاب‌های من داشت گفت: - بی‌میل نیستم که با شما مذاکره داشته باشم.

شب ۴ ماه «مارس» او را دیدم. مردی تنومند و قوی‌بنیه، با پوستی آفتاب سوخته بود. در سنین چهل سالگی موهایی خاکستری داشت.

وی از کسانی است که برای به حرف آوردنشان باید آنها را تشویق کرد، زیرا چنین کسانی اغلب پرچانه نیستند. پرسش‌های پیوسته و اسرارآمیز من او را تشویق نمود تا به تدریج به حرف آید. او مشخصات تونل‌ها را به طور مستند تشریح نمود. فریاد زد:

- برایم باور کردنی نیست.

دکتر «پنا» گفت:

- به هر حال آنچه می‌گوییم به طور دقیق حقیقت و واقعیت است. من همه آنها را به چشم خود دیده‌ام.



■ «اریک فون دنیکن» در کنار «خوان موریکس» کاشف غارها در برابر ورودی غارهای عجیب زیرزمینی.

«موریکس» از من دعوت کرد تا از غارها دیدن کنم. «موریکس»، «فرانتز سینر»<sup>۱</sup> (همسر من) و من سوار جیب «تویوتا» شدیم. در مدت ۲۴ ساعت سفرمان تا به محل موعود، هر یک به نوبت رانندگی کردیم. در مدخل غار، برای رعایت احتیاط، پیش از ورود به طور کامل استراحت کردیم. درست هنگامی که طلوع آفتاب نوید روز گرمی را می‌داد، ماجرا آغاز شد.

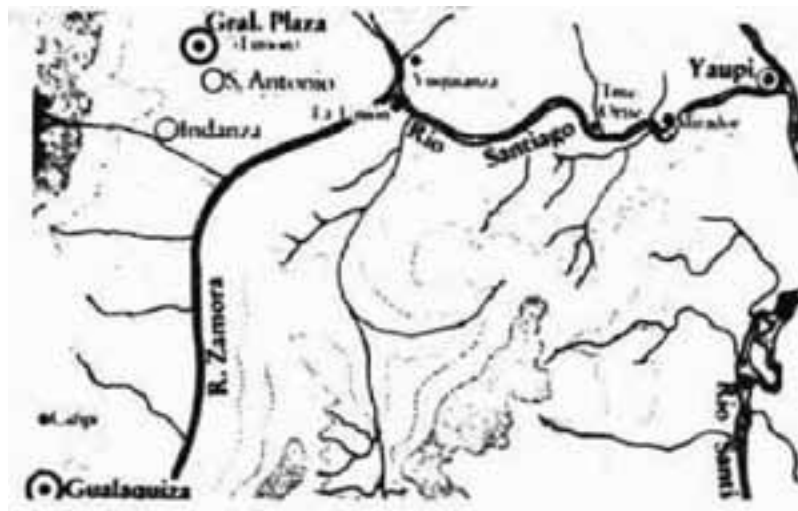
مدخل در سنگ قرار داشت. اینجا به پهنای ورودی یک طویله است. غار در استان «مورونا سانتیاگو»



واقع است. میان مثلثی که از «گوالاکویزاسن آنتونیو»<sup>۱</sup> و «یاوپی»<sup>۲</sup> تشکیل شده است. ناحیه‌ای که مکان زندگی سرخپوستان مهاجم و وحشی است.

هنوز یک قدم پیش نرفته بودیم که ناگهان روشنایی تند روز به ظلمت قیرگونه‌ای مبدل شد. پرنده‌ها بر فراز سرمان پرواز می‌کردند. وزش بادی که بر اثر حرکت بال‌های پرندگان به ما می‌خورد، ناراحت‌کننده بود. چراغ روی کلاه‌های ایمنی خود را روشن کردیم. ناگهان در برابرمان شکافی ژرف خیره‌کننده نمایان شد. با طناب به اولین سکو در ۳۷۵ متری زیرزمین رفتیم. از آنجا برای دو مرتبه پیشروی کردیم. هر بار ۳۷۵ متر. از اینجا تازه مشاهدات زیرزمینی و باستانی ما از یک نژاد عجیب و ناشناخته شروع شد. راهروها زاویه‌های به طور کامل قائمه دارند.

در برخی نقاط باریک و در جای دیگر پهن می‌شدند. دیوارها صاف و گاهی برخی از نقاط صیقلی هستند. سقف‌ها هموار و به نظر می‌آید که لعابی روی آنها داده شده. جای انکار نیست که عوامل طبیعی این گذرگاه‌های زیرزمینی را بوجود نیاورده، اینها بیشتر شبیه پناهگاه‌های زیرزمینی است که برای محافظت جان از حملات هوایی در قرن اخیر از آن استفاده می‌شود.



■ ورودی مخفی تونل‌های پنهانی که در وسط محلی که به شهرهای «گوالاکوئیز - سان آنتونیو - یاوپی» قرار گرفته و به وسیله بومیان مهاجم محافظت می‌شود.

همان طور که داشتیم سقف و دیوارها را آزمایش می‌کردم و دست می‌کشیدم، ناگاه خنده‌ای ممتد سر دادم که طنین آن در تونل‌ها انعکاس یافت.

«موریکس» نور چراغش را به صورتم انداخت و گفت:

«ها... چه شده؟ مگر دیوانه شده‌ای؟»

گفتم:

«می‌خواستم بدانم کدام باستان‌شناسی می‌تواند مدعی شود که اینها کار تبر و دست است؟! در این هنگام، در باره راهروهای زیرزمینی هر چه تردید داشتم ناگاه نابود شد و بسیار احساس

1 Gualaquiza San Antonio

2 Yaupi

شادی کردم. «موریکس» گفت:

- شبیه این راهروهایی که داریم از میانش می گذریم، زیر خاک «پرو» و «اکوادور» صداها کیلومتر کشیده شده است.



■ داخل تونل‌ها محل زندگی پرنندگان است. در دو نقطه‌ای که عمق فضله پرنندگان را ندازه گرفتیم ۸۰ الی ۸۷ سانتیمتر از کف غار عمق داشت. سقف‌ها صاف، دیوارها قائم بر کف و اغلب صیقلی بودند.

«موریکس» با علامت ما را به سمت راست هدایت کرد. ما در مقابل مدخل یک تالار بزرگ به وسعت آشیانه یک «جمبوجت» ایستادیم.

فکر کردم ممکن است اینجا یک مرکز توزیع و یا یک انبار بوده. زیرا راهروهایی در جهت‌های مختلف از آنجا شاخه می گرفت. هنگامی که کوشیدم برای تعیین جهت راهرو از قطب‌نما استفاده کنم، دیدم که قطب‌نما از کار افتاده است. آن را تکان دادم، عقربه جهت‌نما حرکت نکرد. «موریکس» به من نگاهی کرد و گفت:

- فایده‌ای ندارد. در اینجا تشعشعاتی هست که موجب می شود که قطب‌نما از کار بیفتد. البته من در باره ماهیت این تشعشعات چیزی نمی دانم، اما فقط وجود آنها را حس می کنم. این هم برای فیزیکدانها می تواند کار تحقیقی جالبی باشد.

در مدخل یک راهروی کناری، اسکلتی روی زمین افتاده بود. این طور به نظر می آمد که پزشکی با دقت تمام به منظور تشریح بدن انسان آن را روی زمین مهیا ساخته. وانگهی روی اسکلت گرد درخشانی پاشیده بود، زیرا اسکلت زیر نور چراغ‌های ما، مثل طلای ناب می درخشید.

«موریکس» به ما گفت چراغ‌ها را خاموش کنیم و به آهستگی دنبالش حرکت کنیم. سکوت سنگینی وجود داشت. تنها صدای گام‌ها و نفس‌های ما و صدای پرنندگان - که خیلی زود به آنها عادت کردیم - این سکوت را می شکست. ظلمت آنجا از شب‌های تیره هم، سنگین تر بود. فریاد «موریکس» بلند شد که:

- چراغ‌ها را روشن کنید.

ما با حیرت بسیار و هیجان عجیبی خود را درست وسط سالن بزرگی یافتیم. «موریکس» کاشف، با غرور بسیار، با زیرکی، «بروکسلی»‌ها این حالت فوق‌العاده را بوجود

آورده بود. بروکسلی‌ها اغلب برای اینکه «گراندا پالاس» را به جهانگردان نشان دهند که چطور میدان عظیم و زیبای جهان است، از این روش استفاده می‌کنند.

به این سرسرای ناشناخته هفت راهرو متصل می‌شد که وسعت آن ترسناک می‌نمود. ما متوجه شدیم که اندازه‌ها ۱۳۷ در ۱۴۸ متر است. ناگهان به فکر رسید که این تا حدودی به همان اندازه‌های هرم ماه در «تیوتیهوکان»<sup>۱</sup> ساخته شده. سازنده و مهندس هر دوی آنها معلوم نیست چه کسانی بوده‌اند. درست وسط اتاق یک میز قرار داشت. آیا به راستی یک میز بود؟ ممکن است. هفت صندلی در طول یک جانب میز گذاشته شده بود. آیا به راستی صندلی بودند؟ به ظاهر اینطور می‌نمود. آیا سنگی بودند؟ نه. نوع آنها به سردی سنگ بود. آیا چوبی بودند؟ البته که نه. چوب هرگز هزاران سال عمر نمی‌کند. آیا از نوع فلز ساخته شده بودند؟ من که باور نمی‌کنم. به نظر می‌آمد از یک نوع پلاستیک ساخته شده بودند. اما به سختی فولاد. حیواناتی پشت صندلی‌ها بودند. خزنده‌ها، فیل، شیر، سوسمار، پلنگ و حشی، شتر، خرس، میمون، گاو میش، گرگ با حلزون و خرچنگ که اطراف آنها حرکت می‌کردند.

اینطور به نظر می‌رسید که مجسمه‌ها قالب‌سازی هستند، اما نظمی منطقی در نحوه قرار گرفتن آنها دیده نمی‌شد. جفت نبودند، به آنگونه که در کشتی «نوح»<sup>۲</sup> دیده می‌شوند. وانگهی به ترتیبی که اغلب منظور نظر جانورشناسان است، هم مرتب نشده بودند. حتی به ترتیبی هم که بیولوژیست‌ها سیر تکامی را نظم می‌دهند، قرار نگرفته بودند. خیلی ساده در زوایایی قرار داشتند و اینطور به نظر می‌رسید که خارج از قوانین طبیعی هستند.

این مجموعه شبیه یک باغ وحش بسیار خاصی است. با این تفاوت که همه حیوانات از فلز یکپارچه ساخته شده‌اند.

در کنارش آن گنجینه ارزشمند کتاب‌های فلزی که در سند قید شده بود، در این سرسرا قرار داشت. این چیزی بود که هرگز برای من قابل حدس و گمان هم نمی‌نمود. کتابخانه و ورق‌های فلزی درست مقابل مجموعه حیوانات و در جانب چپ میز کنفرانس قرار داشت. کتابخانه محتوی همان ورق‌های فلزی است که قطر برخی از آنها به چند میلیمتر می‌رسد و طول و عرض اغلب آنها ۹۷ در ۴۸/۵ سانتیمتر بود.

پس از یک بررسی دقیق و طولانی، هنوز نتوانسته بودم درک کنم که اینها از چه مواد ساخته شده‌اند. اما آنچه مسلم می‌نمود، این بود که باید از یک ماده غیر معمول باشد، چون ورق‌ها با اینکه نازک و پهن بودند، اما خم و تان نشده و همچنان صاف مانده بودند. تمام اوراق منظم و مثل صفحات کتاب قطور پشت سر هم قرار داشتند. هر برگ حاوی نوشته و مهرهای چاپی دقیقی بود. درست مثل این که آنها را با ماشین چاپ کرده باشند.

تا کنون «موریکس» موفق نشده بود که تمام صفحات را بشمارد، اما به طور تقریب حدس می‌زد که ممکن است بیش از دو تا سه هزار صفحه باشند و من هم قبول داشتم.

علاماتی که روی فلزها حک شده ناشناخته است اما اطمینان دارم اگر به دانشجویان این رشته،

1 Teotihuocan

2 Noah's Ark

وجود چنین مجموعه‌ای اطلاع داده شود، این علامات به سرعت کشف و بر همه معلوم می‌شود. نکته قابل اهمیت این نیست که چه کسی این کتابخانه را بوجود آورده و یا در چه زمانی زندگی می‌کرده است. این ناشناس بزرگ نه تنها از دانشوران متخصص سری‌سازی اوراق فلزی، آن هم به صورت اعداد کثیر نه محدود می‌باشد، بلکه بر اساس آنچه مشاهده می‌شود، او از خود الفبائی به جای گذاشته که به وسیله آن در نظر داشته است که اطلاعات مهمی را به آیندگان بسیار دور بسپارد. این کتابخانه فلزی هم به نحوی ساخته شده که سال‌ها بتواند دوام یابد و برای ابد خواندنی و ماندنی باشد.

مرور زمان معلوم می‌کند که آیا عصر ما به راستی مشتاق کشف و درک این رازهای بخصوص می‌باشد یا نه.

آیا در صورت کشف رمز این علامات، ما آماده‌ایم که حقایقی را قبول کنیم؟ هر چند که این حقایق تمام تصورات و پندارها و باورهای ما را از دنیای خودمان با آن مفاهیمی که دارد، واژگون کند؟ آیا دانشمندان بزرگ ادیان متحول شدن بنای علوم ماقبل تاریخ را به جای دانش آفرینش جاری را می‌پذیرند و یا این که از فهم آن بیزار می‌شوند؟ آیا بشر به راستی آماده قبول آن هست یا نه؟ آیا آماده است تا تاریخ پیدایش را با آنچه که داستان‌های مذهبی در اندیشه‌اش پدید آورده معاوضه کند؟ آیا باستان‌شناسان و مورخین بی هیچ تبعیض دنبال این دقایق روشن هستند یا نه؟ باید پذیرفت هیچکس مایل نیست که از فراز آسمان‌خراشی که خود ساخته، خویشتن را به پایین رها کند.

دیوارها و راهروهای تونل ساده و بدون نقش و نگار هستند. باید پذیرفت هیچ نقشی مانند نقش‌هایی که بر مقبره‌های دره شهریاران در «لوکسور»<sup>۱</sup> و یا غارهای ماقبل تاریخ سراسر جهان کشف شده، نمی‌باشند. ما در هر گام به شکل‌های سنگی جدید می‌رسیدیم. «موریکس» یک طلسم آویزه سنگی دارد که ابعادش ۱۰ در ۵ سانتیمتر است. روی این شیء موجودی با بدن پنج ضلعی با سر مدور حکاکی شده که امکان دارد کار یک بچه باشد.

به هر حال این موجود ماه را در دست راست و خورشید را در دست چپ دارد. تا اینجا جای هیچ شگفتی نیست. اما نکته جالب اینجاست که این موجود روی کره زمین ایستاده. این موضوع مؤید این حقیقت می‌باشد که به زمانی که اولین نقاشی‌های روی سنگ نقش و حک می‌شده، عده‌ای از اجداد ما می‌دانستند که روی یک کره زندگی می‌کنند.

پشت این شیء نیمی از ماه و خورشید تابان نشان داده شده است. از اینرو جای تردید نیست که به نظر من این طلسم آویزه سنگی که در غار پیدا شده، ثابت می‌کند این موجودات در اواسط دوره پالیولتیک (۴۰۰۰ - ۹۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) است.

روی یک لوحه سنگی دیگر تصویر یک حیوان حکاکی شده که ابعاد آن ۲۷/۵ در ۵۲ سانتیمتر است. فکر می‌کنم این می‌تواند یک «دایناسور» باشد.



■ تکه سنگ حکاکی شده که مربوط به ۴۰۰۰ تا ۹۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح است. در تصویر چنداری را به حالت ایستاده روی کره نشان می‌دهد. این سوال مطرح است که چگونه انسان در عصر حجر می‌دانست زمین کروی است؟ حال آن که هزاران سال بعد کروی بودن زمین کشف شد.

با توجه به تصویر، این جانور نابود شده متعلق به ماقبل تاریخ، با پاهای بلندش روی زمین حرکت می‌کرده است. اندازه عظیم آن در تصویر به خوبی دیده می‌شود. طول «دایناسورها» تا ۲۰ متر می‌رسیده است. علاوه بر این، پاهای جانور با سه انگشتی که دارد، مرا به این حقیقت مطمئن می‌سازد که اگر این جانور را درست شناسایی کرده باشم، باید حیوان حیرت‌انگیزی باشد. این حیوان نابود شده، روی زمین در حدود ۱۳۵،۰۰۰،۰۰۰ سال قبل، به زمانی که قاره‌های کنونی هنوز شکل نگرفته بودند، زندگی می‌کرده است.



■ اگر این حکاکی به دست سنگتراشی به زمان ماقبل تاریخ انجام شده و تصویر یک «دایناسور» است، تنها یک عیب دارد، و آن این که او نمی‌توانسته این حیوانات را دیده باشد چون این حیوان حدود ۱۳۵،۰۰۰،۰۰۰ سال قبل زندگی می‌کرده است.

نمی‌خواهم بیش از این مساله را بررسی کنم، تنها این سوال ساده را مطرح می‌نمایم که: کدامین موجود باشعوری موفق به دیدن یک «دایناسور» شده است؟



■ یک اسکلت سنگ تراشی شده.

در برابر ما یک اسکلت انسان است که از سنگ تراشیده شده است. من روی اسکلت ده جفت دنده شمردم که از نقطه نظر تشریح، به طور دقیق، درست است. در یک دفتر، می‌بخشید، در یک اتاق چهار گوش سنگی، آقای «موریکس» یک گنبد به من نشان داد. افرادی با صورت‌های تیره، پیرامون گنبد دایره‌وار، مانند نگهبانان ایستاده‌اند. هر یک کلاهی به سر دارند و نیزه‌ای به حالت تدافعی به دست گرفته‌اند. شکل‌هایی در حال پرواز و یا شنا در آب، کنار نوک گنبد تصویر شده است.



■ احتمال دارد که این اولین گنبدی باشد که بشر ساخته است. آنچه را که مادر مدرسه خوانده‌ایم و آموخته‌ایم، چندان اعتباری ندارند.

«هانریش شلیمن» اولین گنبد را به سال ۱۸۷۴ تا ۱۸۷۶ هنگام حفاری‌های دژ و شهر «مایسینا»<sup>۱</sup> در شمال شرقی «پیلوپونیز»<sup>۲</sup> کشف کرد. این گنبد باید توسط «آشاین»<sup>۳</sup> ها در قرن چهاردهم پیش از میلاد ساخته شده باشد. در مدرسه به طور عملی آموختم که «پانتئون»<sup>۴</sup> در «روم» که در دوران «آدریان»<sup>۵</sup> بین ۱۲۰ تا ۱۲۵ بعد از میلاد مسیح ساخته شد، اولین گنبد بود. من امروز این قطعه سنگ حکاکی شده را اولین گنبد ساخته شده دست بشر می‌دانم.

1 Mycenae  
2 Peloponese  
3 Achaens  
4 Pantheon  
5 Hadrian



■ یک دلک مقدس یا یک فزانورد؟ بر روی این مجسمه و سایلی دیده می‌شود که این فکر را در آدمی برمی‌انگیزد: شاید که او پیکره یک فزانورد است. گوشی‌های مخصوص، وسایل تنفس. معنای اینها چه می‌تواند باشد؟

یک دلک با بینی برجسته روی یک پایه ستون سنگی زانو زده است. این دلک کوچک اندام کلاه‌خودی دارد که تا روی گوشه‌هایش آمده و گوشی‌هایی شبیه گوشی تلفن خودمان به لاله‌های گوشش متصل است. قطعه‌ای به قطر ۵ سانتیمتر و ضخامت ۱ سانت جلو کلاه‌خود متصل شده است. حلقه ۱۵ سوراخ دارد که به ظاهر برای اتصال رابط‌ها حفر شده است. زنجیری به گردن او ست که آن هم حلقه‌ای سوراخ‌دار دارد. درست مثل صفحه سوراخی که روی تلفن برای شماره‌گیری قرار دارد. سایر چیزهایی که توجه را به خود جلب می‌کند. وسایل فزانوردی و لباسی بود که آن موجود به تن داشت. دستکش‌هایی که انگشتانش را به خوبی در مقابل تماس‌های خطرناک حفظ می‌کرد. برای من پیکر بالدار مادری که در آغوش او یک طفل چشم‌بادامی همراه با کلاه‌خودی، به حالت زانو زده است، چندان قابل توجه نمی‌نمود، اگر چنین پیکره‌ای را که با گل ساخته‌اند، در موزه «مادرید» واقع در «اسپانیا» ندیده بودم. اما در مورد این تونل‌ها و گنجینه‌های آن، کتاب‌ها می‌توان



نوشت و البته اینها روزی هم نوشته خواهد شد.

میان تمام این اشیاء، به این چیزها بیشتر توجه جلب می‌شود: مجسمه‌های سنگی ۱۸۶ سانتیمتری که نشان دهنده موجودات سه سر و هفت سر است. پلاک‌های مثلثی شکل با خطوطی که بی‌شبهت به خط و مشق بچه‌های تازه به مدرسه رفته نیست. تاس‌های هندسی شکل در سطوح شش پهلو. سنگی که به ارتفاع ۱۱۳ سانتیمتر و عرض ۲۷ سانتیمتر شکل هلال ماه تراشیده و با ستاره‌ها پوشیده شده است.

کسی حفر کننده و سازنده این تونل‌ها را نمی‌شناسد. حتی هیچکس نمی‌داند سازندگان این مجسمه‌ها و آثار جالب چه کسانی هستند. تنها یک نکته برایم محقق است و آن این است که مهندسين تونل‌ها، همان کسانی نیستند که مجسمه‌ها و سایر اشیاء را ساخته‌اند.



■ شبیه این مجسمه بالدار که در غارهای «اکوادور» وجود دارد، در موزه آمریکایی «مادرید» به نمایش گذاشته شده است، با این تفاوت که از نوع گل است، و نه سنگ.

راهروهای مستحکم و جالب آنان البته نیازی به تزیین نداشته‌اند. شاید هم آنان این زیرزمین‌ها را به کسانی که در سنگتراشی نخبه و استاد بودند نشان داده و آنان آنچه را که دیده و یا در باره‌اش شنیده بودند، با سنگ ساخته و در اعماق تونل‌ها انبار کرده‌اند.

تا امروز محل ورودی این گنجینه عظیم تاریخ بشری بر همه کس، غیر از افراد بخصوص و مورد اعتماد، پنهان و ناشناخته مانده است. وانگهی اینجا به وسیله قبیله سرخپوستان وحشی محافظت می‌شده است. این سرخپوستان در میان درختان کمین می‌نشستند و کمترین حرکت مشکوکی را زیر نظر داشتند.

«موریکس» از طرف رئیس قبیله‌ای که نگهبانی غار را به عهده داشت، همراه سه نفر از آن افراد که اغلب در مسیر حرکت تمدن و متمدن‌ها قرار داشتند، از معتمدین محسوب می‌شد. معمول بوده است که سالی یک بار در ۲۱ ماه مارس و اول بهار، رئیس قبیله یکه و تنها تاسکوی اول غار می‌رفت و مراسم عبادت و نیایش خاص خود را انجام می‌داد و برمی‌گشت. روی دو گونه صورت او همان علامتی که در مدخل غار نگارش شده، ترسیم شده بود.



■ این نقوش حکاکی شده بر روی سنگ‌های مدخل تونل‌هاست. رئیس قبیله‌ای که نگهبان این غارهاست، مانند این نقش‌ها را به روی گوشه صورت خود دارد. این نقش‌ها میان سرخپوستان دیرینگی دارد.

تا کنون این قبیله نگهبان، صورتک‌هایی و اشیاء حکاکی شده‌ای از مردانی با بینی دراز می‌ساختند. معلوم نیست آیا زمانی این صورتک‌ها ضد گاز بوده یا نه؟ آنان قصه‌هایی را از مهربانی‌های مردان پرنده‌ای که یک بار از کهکشان آمدند تعریف می‌کنند. این قصه‌ها را «موریکس» می‌داند. سرخپوست‌ها به هیچ عنوان داخل تونل‌ها نمی‌شوند حتی اگر رشوه‌ای هم در کار باشد. آنها معتقدند که آنجا خانه ارواح است. اما جالب اینجاست که گاهی رئیس قبیله برای پرداخت بدهی‌های خود به مردم متمدن امروزی از طلا و اشیاء طلایی استفاده می‌کند.

«موریکس» در بعضی موارد به من اجازه نمی‌داد که از قسمت‌هایی از تونل عکسبرداری کنم. هر مرتبه برای این ممانعت خود بهانه‌ای می‌آورد. یک بار بهانه‌اش این بود که اشعه موجود در غار نگاتیف فیلم را خراب می‌کند. گاهی به این بهانه که نور قوی فلاش دوربین ممکن است اشیاء فلزی را خراب کند. اول متوجه نمی‌شدم چرا این بهانه‌ها را می‌آورد. اما بعد از چند ساعت در این راهروها متوجه دلیل این بهانه‌های مبهم او شدم.

نمی‌توانستم خودم را از این که تحت نظر او هستم رها کنم. به این خاطر که او مواظب من بود

مبادا چیزی را خراب کنم و یا حادثه بدی بوجود آورم.  
 اگر دهانه غار ناگهان مسدود می‌شد؟ آیا باز من می‌توانستم خورشید را ببینم؟ نکند که اینها عقاید ابلهانه کسانی است که در زمینه تحقیقاتی جدید قرار می‌گیرند؟ همه اینها ممکن است. اما اگر شما می‌توانستید به این نتیجه برسید که بودن در چنین ژرفنای تاریک و هولناکی چه احساسی در آدم بوجود می‌آورد، آن وقت به این عقاید غیرجدی پی می‌بردید.  
 لازم بود یک گروه کارشناس با تجهیزات کافی در مورد خطرات احتمالی این غارها تحقیق می‌کردند تا معلوم شود آیا این خطرات قابل پیشگیری هستند یا نه.  
 هنگامی که برای اولین مرتبه تلی از طلای انباشته دیدم، برای عکس گرفتن التماس کردم، اما باز هم اجازه نداد. تکه‌های طلا باید از میان این تل طلا به آرامی برداشته می‌شد، زیرا بی‌مبالاتی موجب وجود آمدن صدا می‌شد و این صدا می‌توانست سقف را مثل بهمن فرو ریزاند.  
 «موریکس» به خوبی متوجه عجز من شد. خندید و گفت:  
 - تو از طلاهای بیشتری عکس خواهی گرفت. البته نه به این انبوهی. خوب آیا راضی خواهی شد؟

امروز باید اذعان کنم که دیگر بزرگترین گنجینه طلای تونل در موزه‌های آمریکای جنوبی برای تماشا وجود ندارد. بلکه این گنجینه عظیم در گذرگاه عقبی کلیسای «ماریا آگریلیادورا»<sup>۱</sup> واقع در «کوئنکا»<sup>۲</sup> «اکوادور»<sup>۳</sup> در ارتفاع ۲۵۹۲ متری از سطح دریا وجود دارد.  
 پدر «کرسپی»<sup>۴</sup> مجموعه‌دار گنجینه‌ای است که تنها برای وزن طلای آن نمی‌توان آن مجموعه را ارزشیابی کرد.

او را سرخپوستان دوست قابل اعتماد خود می‌دانند. سرخپوستان طی دهه‌های گذشته به تدریج این طلاها را تکه‌تکه از پنهانگاه آنها برایش آورده‌اند و هنوز هم این کار را ادامه می‌دهند. البته پیش از این من در جریان این کار قرار گرفتم که پدر «کرسپی» خیلی دوست دارد مهمانان خود را به نحوی ریشخند کند. درست بود چون من هم به زودی طعم ریشخند ایشان را چشیدم. او در حالی که قیافه جدی به خود گرفته بود، شیئی را که معلوم بود کف یک اطوی فلزی است به من نشان داد و گفت:

- ملاحظه بفرمایید، این نشان می‌دهد که رؤسای «اینکا»<sup>۵</sup> حتی آن زمان هم شلوارشان را اطو می‌کردند!

همه از این ریشخند او خندیدیم. پدر «کرسپی» ما را به محل‌های بعدی گنجینه‌هایش برد. در اتاق شماره یک - کارهای سنگتراشی شده جمع شده بودند. در اتاق شماره دو - کارهای دستی قبیله «اینکا» از قبیل: طلا، نقره، مس و برنز جمع‌آوری شده است. در اتاق شماره سه - گنجینه‌های طلا گردآوری شده بود و او کمتر مایل بود که آنجا را به کسی نشان بدهد.  
 «کوئنکا» موزه طلای منحصر به خود دارد، اما با موزه پدر «کرسپی» قابل قیاس نیست.

1 Maria Auxiliadora  
 2 Cuenca  
 3 Ecuador  
 4 Crespi  
 5 Inca



■ این پدر «کارلو کرسپی» است. او مجموعه‌دار گنجینه‌ای عظیم از اشیاء طلا و نقره است که در محوطه کلیسای «ماریا آگزیلیادورا» در «کوئنکا» نگهدای می‌کند.

جالب‌ترین چیزی که دیدم یک تابلوی فلزی بود. (تصویر شماره ۲۶ کتاب را ملاحظه بفرمایید) ارتفاع تابلو ۵۱/۵ و عرض آن ۱۴ سانتیمتر بود. ضخامت تابلو ۳/۷۵ سانتیمتر بود. این تکه در ۵۶ شکل مختلف در ۵۶ مربع چاپ شده بود. پیش از این من درست همین علامات و نقوش را روی برگهای کتاب کتابخانه فلزی واقع در آن سرسرای عظیم دیده بودم. هر کسی این تابلوی فلزی را ساخته از یک «کد» (یا الفبا؟! با ۵۶ حرف یا نمونه خاص که در نوشتن از آنها استفاده می‌شده، بهره گرفته است.

این سخن قاطع که گفته می‌شد: فرهنگ آمریکای جنوبی یعنی اینکهاها به طور کلی دارای خط و یا الفبا و یا نوشته‌ای دیگر نبوده، موجب می‌گردید که این کشف فوق‌العاده‌تر گردد.

«موریکس» از من پرسید:

- آیا شما این خانم را دیده‌اید؟

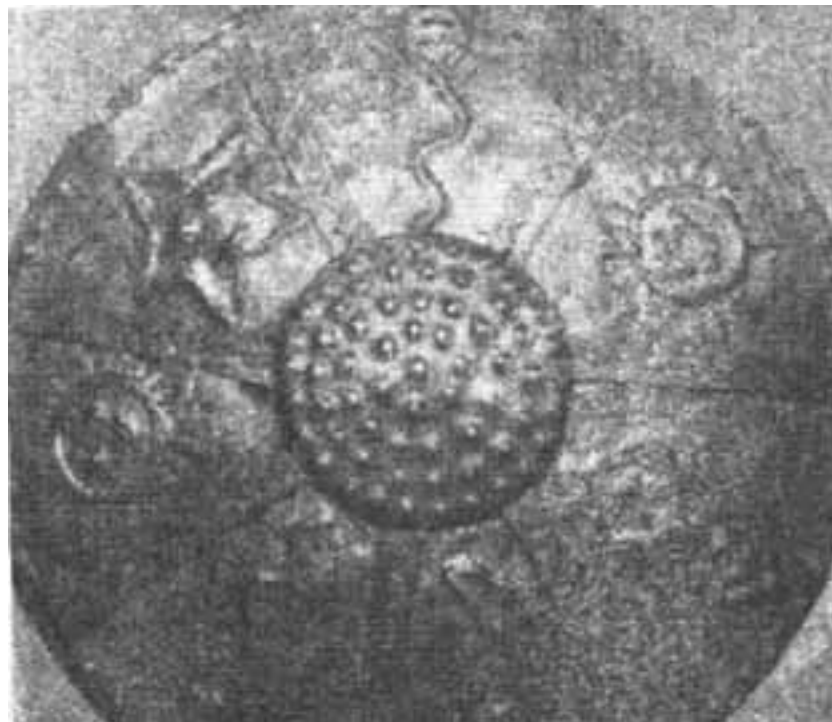
تصویر اختری به ارتفاع ۳۱/۵ سانت و از طلای ناب. سرش از دو مثلث تشکیل شده بود که به نظر می‌آمد بالهایی به آن جوش خورده است. سیم‌های حلقه‌وار از گوش‌هایش بیرون آمده بود که آشکارا معلوم بود که زینت و آرایش نبودند، زیرا گوشوارها جداگانه به لاله‌های گوش خانم وصل بودند. اندامش متناسب و سالم و زیبا می‌نمود. پاهایش در حالی که از هم باز بودند، ایستاده بود. نداشتن بازو باعث نمی‌شد که از زیبایی‌اش کاسته شود. شلوار بلند مناسبی پوشیده بود. یک کره بالای سرش بود که فکر کردم ممکن است ستاره‌های دو طرفش نشانه محل تولد او باشد. این خانم چه کسی بود؟ یک شخصیت ممتاز در زمان‌های دور! یا بانویی از کران ناشناخته؟

بعد به صفحه‌ای مدور برنجی رسیدم قطر دایره‌اش ۲۱/۵ سانتیمتر بود. بر اساس نظر باستان‌شناسان این سینی نمی‌تواند سپر باشد. زیرا از یک طرف بسیار وزین است و از طرف دیگر در پشت صاف آن دستگیره‌ای ندارد.

تصور می‌کنم از این صفحه برای انتقال و انعکاس اطلاعات مخصوص ساخته و استفاده شده است. صفحه مدور نمایانگر دو شکل دقیق «اسپر ماتوزوئید» است. دو خورشید خندان. هلال ماه و یک ستاره بزرگ و تصویر دو چهره مثلثی انسان در آن حک شده. وسط آن هم دایره‌های کوچک برجسته‌ای است که در مجموع آن را زیباتر می‌کند. اینها بدون تردید برای هدف و منظور مهم و اساسی نقش شده‌اند نه به این سادگی که می‌بینم.

«پدر کرسی» یک لوحه مسی وزینی را در برابر دوربین گذاشت و گفت:

- این هم یک چیز جالب برای تو، دوست جوانم. این را که می‌بینی مربوط به دوران قبل از طوفان «نوح» است.



■ دایره وزین برنجی به قطر ۲۱/۵ سانتیمتر، که یک وسیله انتقال اطلاعات و پیام بوده، اما بدون تردید سپر نمی‌تواند باشد.

سه موجود تابلوی بلندی را که علاماتی روی آن حکاکی شده تشکیل می‌دهد. اینها به حالت خیره به من نگاه می‌کنند. چشم‌هاشان درست مانند این است که از ورای عینک دودی خیره شده‌اند. هیولایی که بالاتر در طرف چپ قرار دارد، به یک کره اشاره می‌کند. آنکه در طرف راست است، روپوشی به تن دارد که از دو طرف بسته شده و با افتخار یک ستاره سه گوش را بالای سر خود دارد. بالای تابلو، دو کره بالدار دیده می‌شود.

این هیولاها چه چیزهایی را نگهداشته‌اند؟ آیا اینها یک نوع رمز «مورس»، خط و نقطه، یا

تقاضای کمک است؟ آیا یک تابلوی برق با اتصالات الکترونیکی است؟ هر چیزی ممکن است، اما من تصور می‌کنم اینها به تکنیک شباهت دارند و نه به حروف الفبا.

به قول پدر «کرسپی» که برای ادامه تحقیقات باستان‌شناسی خود از واتیکان اجازه رسمی دارد، قدمت و دیرینگی آنها تا دوره پیش از طوفان «نوح» حدس زده می‌شود.

این را از من بپذیرید که وقتی به چنین گنجینه‌ای از طلا در گذرگاه عقبی کلیسای «ماریا آگزیلیادورا» مواجه می‌شوید باید خیلی با اراده باشید که در لذت و شوق آن همه طلا از خود بی‌خود نشوید!

اما چیزی که مرا به سوی خود جلب کرد، انبوه این طلاها نبود، بلکه شکل‌های گوناگون ستاره‌ها، ماه و خورشید و مارها بودند که در میان صدها لوحه فلزی می‌درخشیدند و می‌توان به جرأت گفت که بدون تردید همه نشانه‌هایی از سفرهای فضایی بودند.

من از این شکل‌ها، عکس‌های جالبی گرفتم که همه گمان می‌کنند میراثی از قوم «اینکا»ها است. «اینکا»ها قومی بودند که با علامت‌های مارها آشنایی داشتند. آنان از این قبیل علامت‌ها را برای زینت و آرایش هر چه بیشتر و معرفی سرداران و بزرگان خود که «پسر آفتاب» نام داشتند، استفاده می‌کردند. ملاحظه بفرمایید این هم نقشی است که در آن هرمی را تصویر کرده‌اند.



■ نقش اصلی این لوحه هرم است که مارها به طرف آن هرم می‌خزند. آیا دایره‌های کوچک نشانگر تعداد فضانوردان دفن شده در وسط هرم می‌باشند؟

در این هرم برجسته، طرفین آن شیب‌دار می‌باشد و به دو مار محدود می‌گردد. دو خورشید و دو هیولا شبیه به فضانوردان، دو شکل شبیه آهو و چند دایره که در وسط نقطه‌گذاری شده از مشخصات آن است. آیا دایره‌ها نشان دهنده تعداد مسافری فضایی مدفون در هرم هستند؟

پلاک دیگری که در آن هرم طراحی شده، نمایانگر دو یوزپلنگ، که مظهر قدرت است می‌باشد. پنجه‌های یوزپلنگ‌ها را به طرف هرم قرار داده‌اند. در پایین هرم علائم و گذشته‌ها به خوبی نمایان است.



■ آنچه در این لوحه طلایی مشاهده می‌شود عبارت است از: مارهایی که در آسمان سر جای خودشان هستند، در پایین فیل‌ها قرار دارند. جای تردید نیست که در سال ۱۲۰۰۰ قبل از میلاد مسیح کسی که این لوحه را ساخته در قاره آمریکای جنوبی امکان نداشته که بتواند آنها را دیده باشد. نوشته‌های زیر لوحه هنوز ناشناخته هستند.

در قسمت چپ و راست فیل‌هایی هستند که حدود ۱۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در آمریکای جنوبی زندگی می‌کردند. به زمانی که هیچ نوع تمدنی نمی‌توانسته وجود داشته باشد و مارها سرانجام در جایی که باید باشند قرار گرفته‌اند. در آسمان. کسی نمی‌تواند منکر این حقیقت شود که اژدها و مارها جای خاصی در افسانه‌های خلقت دارند. حتی دانشمندی مانند دکتر «آیرین سنگربرت»<sup>۱</sup> که مهندس هواپیما و صنایع فضایی است، این سؤالات را در کتاب خودش آورده است:

## معماهای لاینحل<sup>۲</sup>

چرا اژدها پایه اصلی فکر نقاشی و افسانه‌های باستانی چینی‌ها، سرخپوست‌ها، بابلی‌ها، مصری‌ها و یهودی‌ها، آلمان‌ها و مایاهاست؟

در پاسخ به این سؤال، خانم «سنگر» اعتقاد دارد که اژدها و مار با خلقت و فضا ارتباطی دارند. در کتاب «خداوندان دنیا» «رابرت شاروکس»<sup>۳</sup> برای نشان دادن اینکه مارهای درخشانی که در هوا معلق می‌باشند، و در همه جا هستند، به متون باستانی اشاره می‌کند. وی یادآور می‌شود که دلیل اینکه فنیقی‌ها، مصری‌ها، ماران و اژدها را می‌پرستیدند و مقدس می‌داشتند و سرانجام دلیل اینکه چرا ماران به عناصر آتش تعلق دارند، این است که در آن سرعتی است که هیچ چیز به آنها نمی‌رسد. به خاطر ماهیت آنها یعنی آتش.

«شاروکس» بدون گزافه‌گویی از «هراکلیئوپولیس»<sup>۴</sup> بازگو می‌کند:

- اولین و برترین مقدسات مار است. مار با کله عقاب مانند. هنگامی که چشمش را می‌گشاید

1 Dr. Irene Sanger Bert  
2 Ungeloste Ratsel der Schopfung  
3 Robert Charroux  
4 Heracheopolis

جهان پر از نور می شود. هنگامی که آنها را می بندد تاریکی همه جا را فرا می گیرد.  
 «سانچونیاتن» مورخی که به سال ۱۳۵۰ قبل از میلاد مسیح در «بیروت» زندگی می کرد، معروف است که وی گردآورنده افسانه و تاریخ فنیقی هاست. «شاروکس» به متونی از متعلق به او مراجعه کرده است و می نویسد:

– مار دارای سرعتی است که هیچ چیز به سرعت مار نمی رسد. این به خاطر ماهیت اوست. مار قادر است در حرکت مارپیچ خود، به هر سرعت حرکت کند. قدرت مار استثنایی است. با درخشش خود هر چیزی را روشن می کند.

البته آنچه گفته شد مشخصات مارهای روی کره زمین که اطراف یک انسان متفکر در حرکت می باشند، نیستند. اما به راستی چرا ماران این طور با قاطعیت در میان افسانه‌های خلقت و افسانه‌ها جا دارند؟

باید برای یک بار هم که شده به سخن پژوهشگران گوش داد که می گویند:

– تنها راهی که می توان به عصر اجدادمان برسیم این است که در سطح فکری آن روز آنها اندیشه کنیم. باید از شیوه خودشناسی ساده آنها استفاده کنیم. اگر اجدادمان پرنده‌ای حیرت‌انگیز و عظیم می دیدند، با همان فرهنگ فکری که داشتند آن پرنده را توصیف می کردند. اما چگونه قادر بودند چیزی را که برای نخستین مرتبه در آسمان می دیدند، بدون فرهنگ کافی و وسیع آن را توصیف کنند؟

شاید فضانوردان بیگانه، روی سیاره ما چندان به خساراتی که به ما وارد می آورند، حساسیت نداشتند.

شاید آنها که تماشاگر بودند، هنگام دیدن فضانوردان بر اثر شعله سرخگون و سوزان فضاپیماها به هنگام فرود مورد اصابت قرار گرفته و مرده باشند و یا این مرگ به هنگام برخاستن سفینه‌ها رخ داده باشد. وانگهی برای یک شاهد، کلمات و لغات فنی و علمی وجود نداشته که چنین رویداد هولناکی را به صورت فنی و علمی شرح دهد.

این شیء تابناک که به طور احتمال از فلز ساخته شده بود، به زمان نشست و برخاست از خود صدای مهیبی و بوی عجیبی و گرد و خاک بسیار زیادی ایجاد می کرده است. بدون تردید یک پرنده معمولی نبوده است.

از اینرو آنان که چنین چیزی را مشاهده می کردند، از عقاید و اعتقادات و دانش بسیار محدود خود از قبیل اژدها، یک پرنده تابناک استفاده می کردند، و یا به خاطر این که آنها بسیار دور از ذهن آنان بوده آن را «اژدهایی که آتش از دهانش خارج می شود» توصیف کرده‌اند.

این ملت وحشت‌زده، آنچه را دیده بودند قرن‌ها به صورت رؤیا، نسل به نسل افسانه‌اش را بازگو کرده‌اند. رؤیاهایی پر از ماران و دزدها. با گذشت زمان و تکامل علم بیان و سخن، این قصه‌ها، رنگ تازه‌ای یافته و بیشتر ابهام‌آمیز جلوه کرده است. تا اینکه ماران پرنده حائز اهمیت شدند و در داستان‌ها سهم عمده‌ای به خود اختصاص دادند.

ماران بسیاری در لوحه‌های طلایی تونل‌های زیرزمینی واقع در «پرو» و «اکوادور» و حتی در گنجینه پدر «کرسپی» وجود دارد. مارانی که دارند در اهرام بالا می روند و قلعه‌ها را فتح می کنند. مارانی



که در حال پرواز به کهکشان‌ها هستند و خط سرخی از آتش به دنبال خود دارند. مارانی که بر سر خدایان قرار گرفته‌اند. اما اینجا و یا جای دیگر ماری دیده نمی‌شود که آنطور که معمول است و ما می‌دانیم و می‌بینیم مشغول کار عادی و معمولی خود باشد. مثل اینکه ماران در حال خزیدن میان علف‌ها باشند و یا از درختی آویزان باشند و یا در حال بلعیدن موش، یا حرکت میان گل و لای باشند. در همه جا، بیشتر موردهای لازم، اثردها نمونه بارز یک پدیده از کهکشان هستند.

در این مورد، نظر باستان‌شناسان چیست؟

- مار نشانه جاودان بودن.

- برای چه؟

- برای اینکه اجداد ما دانسته بودند که مارها مداوم پوست می‌اندازند. و شفاف و تازه از جلد قبلی خود خارج می‌شوند.

جای تردید هم نیست که محققان اولیه می‌دانستند که سرانجام ماران مردنی هستند. مثل سایر جانوران. با این وجود مار مظهر چالاکی بود. آیا پرنده‌ها یا پروانه‌ها نمونه‌های بهتری نسبت به این خزندگان هولناک نبودند؟

برای بشر اولیه، ماران به عنوان نشانه باروری و حاصلخیزی بسیار مورد احترام بودند. اما ساکنان جنگل از مار می‌ترسیدند.

پس جای حیرت است که مار را نمونه بارز باروری می‌دانستند و آنها را احترام می‌کردند. ساکنان جنگل از مار می‌ترسیدند، اما آن را به عنوان یکی از خدایان، برگزیده‌اند. شیرها و خرس‌ها و یوزپلنگ‌ها هولناک هستند. ماران تنها جانورانی را برای خوردن می‌گیرند که روی آنها هدف دارند و بی‌هدف این کار را نمی‌کنند.

در کتاب آفرینش، حضرت «موسی» به حقیقت نزدیکتر می‌شود و مار را پیام‌آور مصیبت می‌داند. در افسانه‌های دیرین شمال «آلمان» آمده است:

- اگر ماری در اطراف کشتزار یا خانه شما چنبره بزند، باید منتظر رویداد شومی باشد.

مدارک و شواهد ماقبل تاریخ نشان می‌دهد که:

- ماران و اثردها به آفرینش انسان مربوط هستند.

- ماران و اثردها به ستارگان مربوط هستند.

- ماران می‌توانند پرواز کنند.

- ماران نفس آتش‌آلود بدی دارند.

تا کنون در علوم دینی، یا در افسانه‌ها، یا شرح حال‌ها و یا در علوم باستان‌شناسی، تحقیقات دقیقی پیرامون پیدایش ماران نشده است.

اگر متخصصین بخواهند این دانش را کامل نمایند اینجا با کمال میل حاضریم تمام آرشیو خودم را در اختیارشان بگذارم.

\*\*\*

پدر «کرسپی» قسمت‌هایی از لوحه‌های فلزی را بر حسب موضوع آرشیو کرده است. برای مثال، آن لوحه‌هایی که تصویر اهرام دارند. خود من، حدود چهل قطعه آنها را مشاهده کردم که

تصاویر چند قطعه آنها در کتاب هست. تمام حکاکی های هرمها در چهار چیز مشترک هستند.

- خورشید. اما در بیشتر آنها چندین خورشید بالای اهرام حک شده‌اند.

- مار همیشه بالا یا در کنار هرمها در حال پرواز هستند.

- انواع حیوانات که همیشه حاضرند.

- دو دایره که برای یک مرکز هستند با شماره‌های مختلف قرار دارند. اینها همیشه به یک

اندازه کنار هرمها حکاکی شده‌اند. من حدود ۹ تا ۷۸ عدد آنها را در لوحه‌های مختلف شمرده‌ام.

این دایره‌های متحدالمرکز دارای یک نقطه دقیق درون و وسط مرکز لوحه می‌باشند. نه تنها من از

آنها در «کوئینکا» دیده‌ام، بلکه در تمام نقاشی‌های ماقبل تاریخ غارها و حکاکی‌ها وجود دارند. تا

کنون بر اساس آنچه مشاهده کرده‌ام، در تمام نقاشی‌ها این دایره‌های نقطه گذارده شده به علائم

خورشیدی تعبیر شده است اما من در این مورد تردید دارم.

خورشید، با صورت خندان یا پرتوهای اطراف خود، همیشه جای انحصاری خود را دارد. به

عبارتی دیگر چند خورشید وجود دارد که تابش نور دارند.

این مسأله می‌تواند مطرح شود که اگر خورشیدها بدین شکل خیلی واضح نقاشی شده‌اند،

چه چیزی را می‌خواهند القاء کنند؟

آیا نشان دهنده تعداد فضاوردانی هستند که دیده شده‌اند؟

هنگامی که آنها کنار اهرام هستند، آیا نمایانگر تعداد خدایان بیگانه‌ای هستند که در آنها دفن

شده‌اند؟

آیا نمایانگر تعداد انفجارهایی هستند که مشاهده شده است؟

اما من معتقدم که این دایره‌های نقطه گذاری شده، به این آشکاری، نمایانگر یک نوع محاسبه

است. تصویرهایی که در یکی از غارهای کوه «کیمبرلی»<sup>۱</sup> در کشور «استرالیا» کشف شده، منظور

مرا بهتر نشان می‌دهد.

هاله‌ای دور سر این مظهر خورشید است. ۶۲ دایره کنار شکل رسم شده‌اند.

ایا اینها به منظور القاء مفهوم خورشیدهای کوچکتر رسم شده‌اند؟

سؤالات گوناگونی می‌توان مطرح کرد. اما هر پاسخی بهتر از این اظهار نظر است که این دایره‌ها

هنگامی که کنار یک تصویر خورشید قرار می‌گیرند، نمایانگر مظاهر خورشیدی بیشتری هستند.

آنها که در ماقبل تاریخ می‌خواستند پیامی را به ما برسانند، کار را آن طور ساده نکرده‌اند که

بتوانیم آن را به راحتی و سادگی درک کنیم. وانگهی باید توجه کرد که حیوانات همیشه در این

تصویرها وجود دارند و من نمی‌توانم حرف دیگری را بپذیرم.

در زیر هر می که با دقت کامل با مکعب‌های ظریفی ساخته شده، دو فیل ایستاده‌اند که به راستی

قشنگ هستند.

باستان‌شناسان در آمریکای جنوبی و «مکزیکو» به وسیله حفاری موفق شده‌اند استخوان

فیل‌هایی را کشف کنند که در ۱۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده‌اند. در حالی که در

عصر «اینکا»ها فیل‌ها به طور کامل از عرصه خاک آمریکای جنوبی نابود شده‌اند.



■ یکی از خدایان که در غارهای «کیمبرلی» در استرالیا پیدا شده. هیچکس نمی تواند قاطعانه بگوید که ۶۲ دایره نشانگر خورشیدها هستند.

تمدن «اینکا»ها آن طور که در تاریخ آمده، از ۲۰۰ سال بعد از میلاد مسیح شروع شده است. پس به ناچار ما باید یکی از این دو را قبول کنیم:

- یا «اینکا»ها مهمانانی از آفریقا داشته‌اند که در کنار اهرام برای آنها با فیل نقاشی کرده‌اند.
- یا این که این لوحه‌ها بیش از ۱۴۰۰۰ سال عمر دارند. یعنی: ۱۲۰۰۰ + ۲۰۰۰ سال. اما پاسخ، یکی از این دو می‌باشد.

فکر کنم اهرامی که روی لوحه‌های گنجینه پدر «کرسپی» حکاکی شده‌اند، بتواند به ما کمک کند و ما را از این اشتباه علمی خارج سازد.

تا کنون تمام عالمان علوم مدعی بوده‌اند که اهرام آمریکای جنوبی و اهرام «مایا»ها در آمریکای مرکزی بدون کمترین ارتباطی با اهرام «مصر»، ساخته شده‌اند. در «مصر» اهرام غول پیکری مدفن

فراعنه مصر بوده‌اند که در نیمکره سکوی بالایی آنها، تنها ساختمان‌های مجلل و بزرگی وجود داشته و بالاتر از آن عبادتگاه‌ها قرار داشته‌اند. هیچیک از لوحه‌های کشف شده طلایی، نمایانگر یک هرم با قله‌های مسطح و یا معبدی بر فراز آن نیست. آنها بدون تردید مانند اهرام مصری هستند. کدام یک از دیگری تقلید کرده‌اند؟  
کدام یک اولین مرتبه هرم ساخته‌اند؟  
«اینکا»ها؟ یا «مصری»ها؟

آنچه مسلم است، این نمی‌تواند یک اتفاق باشد. زیرا نخست اینکه به طلایی به مراتب بیشتر از طلای موجود خزانه‌داری آمریکا<sup>۱</sup> احتیاج داشته‌اند.

وانگهی، از لوازمات کار، استخدام یک لشکر عظیم بوده است که در آن هنرمندان و مردمان اولیه تا آنجا که آشنا به فرهنگ آن روز بودند، حضور داشته باشند. از اینها گذشته، لازم بوده که در طول تمدن «اینکا»ها این ساختمان‌ها ساخته می‌شده است.

من مایلم بدانم که این محققان چه راز و رمزی به کار می‌برند تا این لوحه‌های غیر قابل ارزشیابی تاریخی و باستان‌شناسی را به تاریخی وابسته کنند، در حالی که به طور کلی متعلق به آن نیست.

آیا می‌توان پذیرفت که تمام اهرام سراسر جهان یک سازنده داشته‌اند؟  
از اشیاء نقاشی شده «کوئینکا» نشانه‌هایی می‌توان دید. آیا اینها قدیمی‌تر از تمام شکل‌های خطی هستند که به تازگی کشف شده‌اند؟

خط میخی «فنیقی»ها و «هیرو گلیف» «مصری»ها باید در ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد از آمیزش خطوط «مصری» و «بابلی» و اثرات آنها بوجود آمده باشد.

گفته شده که در ۱۷۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح و قبل از مهاجرت «بنی اسرائیل» مردم «فلسطین» خطی را که از ۱۰۰ حرف و علامت تشکیل می‌شده و آمیزه‌ای از دو خط دیگر بوده، بوجود آورده بودند.

الفبای «فنیقی» با ۲۲ علامت کمی پیش از ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح با اضافه شدن و یا تبدیل برخی حروف تکمیل شده است.

تمام الفبای رایج در دنیا از الفبای «فنیقی» ریشه گرفته است. حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، یونانی‌ها با استفاده از دو نوع الفبای «فنیقی» اولین ترکیب الفبای صدا دار را اختراع کردند. به این شکل که از قسمتی از حروف «فنیقی»ها به عنوان حروف صدا دار استفاده نمودند.

قرن‌ها پژوهشگران در این رشته، مدعی بودند که نه «اینکا»ها و نه گذشتگان آنان، هیچ یک خطی و الفبایی نداشته‌اند. اما به هر حال به دستاوردهای آنان با تحسین می‌نگریستند. راه‌سازی، آبیاری، تقویم دقیق آنها، و فرهنگ «نازکا»<sup>۲</sup> ساختمان‌های «کوزکو»<sup>۳</sup>، کشاورزی پیشرفته آنها، سیستم پستی شفاهی که آنان داشتند، و بسیاری چیزهای دیگر آنان، همه در کتاب‌ها و تحقیقات آمده است. اما تنها چیزی که به حساب آنها گذاشته نشده خط و الفبای آنان بوده است.

1 Fort Knox

2 Nazca

3 Cuzco



■ الفبای فنیقی‌ها از قرن‌های ۱۰ تا ۱۲ پیش از میلاد مسیح. الفبای متداول امروز از ۲۲ حرف الفبای فنیقی‌ها گرفته شده است. حداقل تا کنون چنین چیزی مورد قبول بوده است.

پروفسور «توماس بارتل»<sup>۱</sup> رییس توسعه «فولکلور» بومی ملل دانشگاه «توبینگن»<sup>۲</sup> در سی و نهمین اجلاس کنگره بین‌الملل مطالعات آمریکایی که در «لیما» پایتخت «پرو» تشکیل شد، اظهار داشت که ۴۰۰ علامت از نوشته «اینکا» را شناسایی کرده است. وی معنی ۵۰ حرف آن را می‌داند و صدای ۲۴ حرف را فهمیده است. اما اینها نوشته‌های الفبایی نبودند. محققان اهل «پرو» و «آلمان» اعتقاد داشتند که اینها شکل‌های زیبا و زینت شده‌ای هستند و تنها شباهتی به حروف الفبا دارند. در ژانویه سال ۱۹۷۲ خانم دکتر «ویکتوریا جارا»<sup>۳</sup> که یک نژادشناس اهل «پرو» می‌باشد، ضمن تحقیقات ده ساله خود ثابت کرد که:

- «اینکا»ها به راستی خط و نوشته داشته‌اند.

این سخن در کنگره باستان‌شناسی «آند» در «لیما» غوغایی بر پا کرد. او گفت:

- شکل‌های هندسی: مربع، زاویه قائمه، لوزی، نقطه، خط و... که «اینکا»ها در ظروف خود حک کرده‌اند، در حقیقت این نکته را می‌رساند که علایمی از شکل ساده به حالت پیچیده رفته‌اند. این علامت‌ها گویای رویدادهای تاریخی و افسانه‌ها بوده و ثابت می‌کند که بعضی از «اینکا»ها به هنر مقدس شاعری که درآمد مختصری داشته، علاقمند بوده‌اند. تعدادی از این علامات، دستور زبانی را بوجود آورده‌اند که اساس آن رنگ‌هاست. هر رنگی حالتی را نشان می‌داده است.

هنگامی که سخنرانی خانم «جارا» تمام شد، صدای عظیم کف زدن حضار در سالن پیچید.

هنگامی که نژادشناسان برای کشف لوحه‌های «کوئنکا» در اندیشه فرو روند چه خواهند گفت؟

من اطمینان دارم که برایم آن کف زدن‌های پر سر و صدا وجود نخواهد داشت، اما هنوز می‌گویم:

- علاماتی که روی این لوحه‌ها در اعماق خاک حک شده‌اند، ثابت می‌کند که آنها قدیمی‌ترین

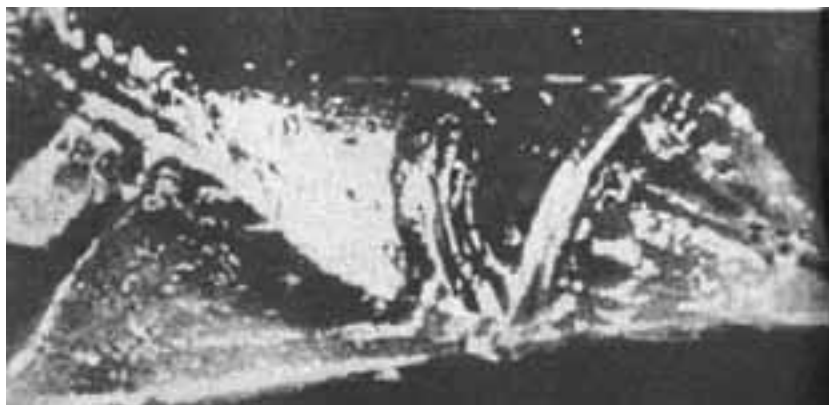
نوشته‌های موجود بر روی کره زمین هستند و این پیام‌آوران اندیشمند، از سوی خدایان کلیدی روشنگر و راهنما برای نسل‌های آینده به جا نهاده‌اند.

1 Thomas Barthel

2 Tübingen

3 Dr. Victoria de la Jara

من سه نمونه هواپیما با طرحی فوق مدرن در آثار ماقبل تاریخ دیده‌ام. هر کسی به «کلمبیا» سفر کند، اولین نمونه آنها را می‌تواند مشاهده کند. این نمونه در بانک ایالتی «بوگوتا»<sup>۱</sup> به نمایش گذاشته شده است.



■ این نمونه طلایی نوعی از هواپیمای «کونکورد» است که در بانک دولتی «بوگوتا» نگهداری می‌شود.

دومین نمونه توسط پدر «کرسپی» نگهداری می‌شود و نمونه سوم هنوز در ۲۴۰ متری زیر زمین در تونل‌های «خوان موریکس» پنهان است. قرن‌ها، باستان‌شناسان نمونه‌ای را که در «بوگوتا» است یک نمونه زینتی مذهبی محسوب می‌کردند. من برای اینان متاسفم، زیرا این طرز تفکر بیهوده است. متخصصین هواپیماسازی این شیء را دیده‌اند و آن را در تونل باد آزمایش کرده‌اند. آنان معتقدند که این نمونه یک هواپیماست. دکتر «آرتور پویزلی»<sup>۲</sup> از موسسه هواپیمایی «نیویورک» معتقد است:

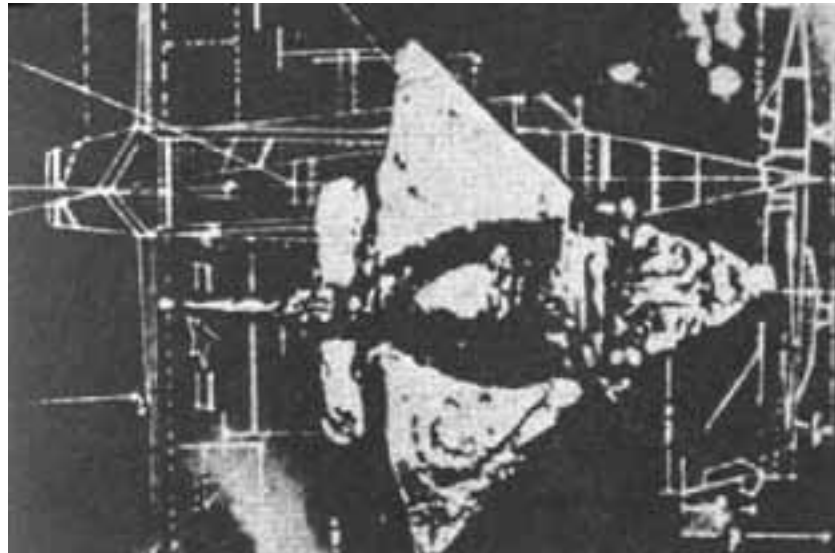
- این امکان که این نمونه برای معرفی یک ماهی یا یک پرنده ساخته شده باشد، بسیار کم است. نه تنها به این دلیل که این نمونه و مدل طلایی در اعماق «کلمبیا» کشف شده و سازندگان آن ماهی آب شور ندیده بودند، بلکه کسی هم نمی‌تواند پرنده‌ای را با این بال‌های هندسی و بال‌های عمودی تصور کند. قسمت جلو آن درست به سنگینی (۵۲-ب) آمریکایی ساخته شده. کابین خلبان مستقیم پشت دماغه جا دارد که به وسیله بادشکن محافظت می‌شود. عقب که با جاسازی سیستم به حرکت آورنده سنگین شده، با یک تشابه «آیرو دینامیکی» بین دو بال مدور شده. این نمونه در «بوگوتا» دو بال دلتا شکل شبیه «کنکورد» دارد و نوک آن درست مانند نوک «کنکورد» است. دو بال تعادل و یک بال عمودی، درست مدل هواپیمای «اینکا» را کامل می‌کند.

کدام انسان کم‌هوشی می‌تواند این مدل هواپیما را به پرنده یا ماهی تشبیه کند؟ در تمام اعصار قرون طلایی کمیاب و گرانبها بوده است. این فلز در قصرهای سلطنتی و معابد پیدا می‌شده است. اگر شیئی از طلا ساخته می‌شد بدون تردید به خاطر اهمیت آن بود و برای این که بتواند آن را سالم

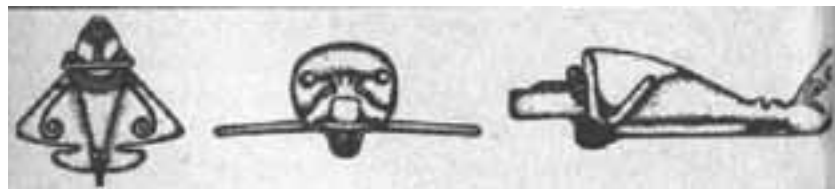
1 Bogota

2 Dr. Arthur Poyslee

سال‌ها نگهداری کنند و برای آیندگان باقی بماند. به این دلیل آن شیء از جنسی ساخته می‌شد که در برابر عوامل طبیعی مقاومت نماید.



■ پس از مطالعات مفصل و آزمایشات دقیقی که موسسه هوانوردی در نیویورک در تونل‌های بادی انجام داد، این طرح‌های فنی تهیه و انتشار یافت.



■ ساختمان طراحی شده بر اساس هنرهای مذهبی بدین شکل نقاشی شده است.

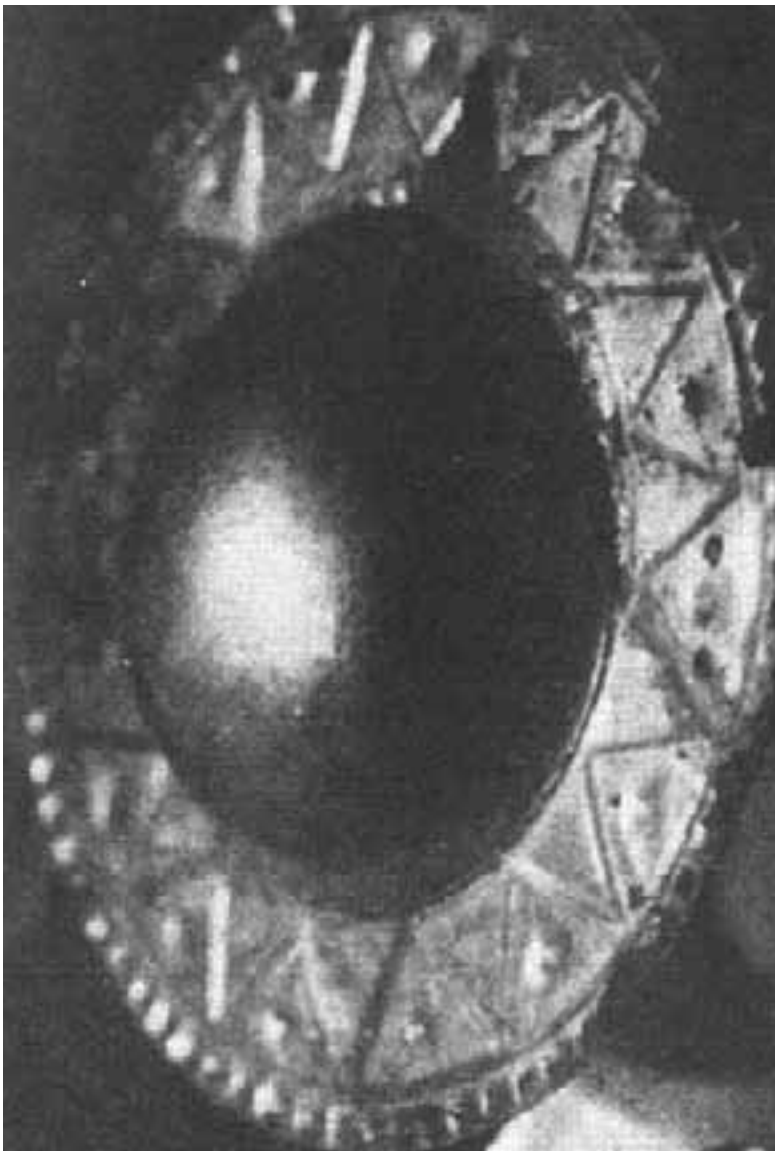
کوتاه این که، به استثناء تاریخ، در هیچ ادواری ماهی یا پرنده‌ای مورد پرستش، وجود نداشته که ارزش داشته باشد این مدل از روی آنها ساخته شده باشد.

در موزه اشیاء آلمانی در بانک مرکزی «بوگوتا» کره سنگینی از طلای ناب نگهداری می‌شود که پیرامونش لبه‌ای پهن می‌باشد.

به منظور این که تا دیر نشده جلو اظهار نظرات غرض‌آلود را بگیریم، باید گفت این یک کلاه لبه‌دار نیست. چون کلاه را حداقل کمی تو خالی درست می‌کنند که کوچکترین کله‌ها بتواند در آن جا بگیرد.

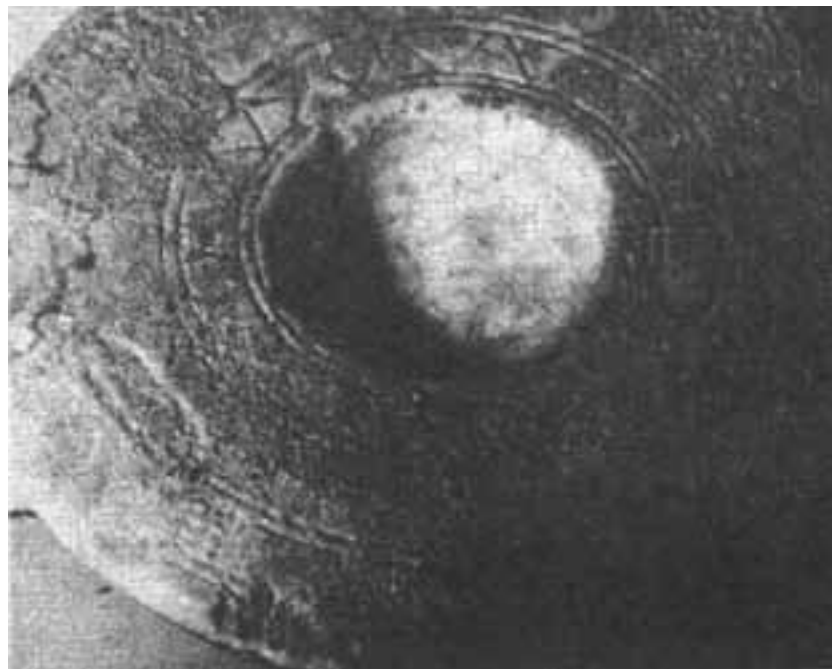
در کتاب «خدایان کهکشانشان‌ها»، من تشریح کرده‌ام و نشان داده‌ام که بدون تردید چرا این کره نمونه یک سفینه فضایی یا یک ایستگاه فضایی است. اجسام کروی در فضا می‌چرخند و در نتیجه تولید یکنوع جاذبه مصنوعی برای سرنشینان خود می‌کنند. جاذبه برای به کار افتادن عادی اعضاء بدن ضروری است. این کره طلایی برای یک بار دیگر نظر مرا جلب کرد و در این عقیده راسخ‌تر شدم که:

- سفینه‌های فضایی قدیم‌الایام کروی بوده و به عنوان یک وسیله نقلیه کیهانی از آنها استفاده می‌شده.  
 لبه اطراف کره علاوه بر این که می‌تواند یک سکو برای پهلو گرفتن یک سفینه تدارکاتی باشد، امکان دارد، به عنوان محل استقرار سکوها «فتوالکتریک» برای جذب انرژی خورشیدی هم مورد استفاده قرار گرفته باشد.  
 ما امکانات تکنیکی بسیاری می‌توانیم قائل شویم، به هر حال، مایلم که بدانم چطور شبیه این کره طلایی در «ترکیه» که در فاصله ۱۱۲۵۰ کیلومتری «اکوادور» قرار دارد، پیدا شده است.



■ در موزه دولتی «بوگوتا» در بخش اشیاء آسمانی، کره بزرگ طلایی نگهداری می‌شود. حاشیه پهن آن می‌تواند محل اتاق‌ها و انبار آذوقه و یا محل فرود فضاپیماها، تدارکاتی و یا سلول‌های جذب و ذخیره انرژی خورشید باشد. امکانات بسیار زیادی می‌توان برای تکنیک آن قایل شد. درست مانند این کره، اما از نوع سنگ در موزه «استانبول» ترکیه وجود دارد.





■ این کره سنگی که در موزه «استانبول» ترکیه است، به طور دقیق مانند کره طلایی است که در «کوئنکا» کشف شده است.

این کره کشف شده که از سنگ تراشیده شده، در موزه ترکیه در «استانبول» به نمایش گذاشته شده است. این هم به طور دقیق نگاتیو کره است که در گنجینه «بوگوتا» قرار دارد. همان کره با همان شکل و همان لبه‌ها.

روی کارتی که در موزه «استانبول» برای توضیح روی این شیء گذاشته شده این کلمه خوانده می‌شود:  
- ناشناخته.

تا علم قادر نیست که قبول کند ماشین‌های پرنده‌ای در ادوار ماقبل تاریخ از فراز اقیانوس‌ها می‌گذشتند و قاره‌ها را به هم متصل می‌کردند، همچنان متعصبانه باید با معمای غیر قابل حل و از این دست روبرو باشد.

کسی نمی‌تواند منکر خلاقیت دانشمندان شود، اما این حقیقت هم وجود دارد که دانشمندان از کشفیاتی که با موازین علمی جاری قابل توجیه نیست، دوری می‌کنند.

در «کوئنکا» از شیئی از جنس مس به ارتفاع ۵۰ سانت عکس گرفتم که نمایانگر یک انسان با ابعادی طبیعی است. تنها مورد غیر طبیعی آن، ۴ انگشت دست و ۴ انگشت پاهای اوست. به هر حال، ما نمونه‌ها و مشخصاتی از خدایان که بین سرخپوست‌های «ماوریز»<sup>۱</sup> و «ایتروسکانز»<sup>۲</sup> و سایر قبایل نظیر آنها، کشف کرده‌ایم که برخی از اعضاء بدن را نداشتند.

در یک نشریه معتبر این موضوع به ظاهر خیلی ساده توضیح داده شده است. این طور که:  
انگشتان دست و پا نوعی ماشین حساب بوده‌اند. برای مثال کسی که تابلو را حک کرده برای

1 Maoris

2 Etruscans

نمایش عدد ۱۹ یکی از انگشتان دست یا پا را رسم نکرده. بلکه عدد ۱۶ به صورت چهار انگشت پا به اضافه چهار انگشت پای دیگر و چهار انگشت دست به اضافه چهار انگشت دست دیگر مساوی است با ۱۶.



■ این شکل که مس است، ۵۰ سانتیمتر ارتفاع دارد. کلیه اعضاء معمولی بدن انسان را نیز دارد، اما با این تفاوت که انگشتان دست و انگشتان پایش ۴ عدد است! چه توضیح علمی برای آن وجود دارد؟ منظور نوعی محاسبه علمی است. امکان دارد «اینکا»ها آنقدر احمق بوده‌اند که آدم‌های ۴ انگشتی برای حکایتی بسازند؟ اما در حقیقت این «خدای ستاره» است.

اینگونه شمارش ابتدایی - به نظر من - شایسته مردمانی که آن قلعه‌ها و راه‌ها و شهرها را ساخته‌اند نمی‌باشد. به عبارت دیگر چرا برای خدای تمام ستاره‌ها، «اینکا»ها با آن هوشی که داشتند باید یک مرد کامل را با تمام دست‌ها و پاها فقط برای توضیح عدد ۴ بسازند یا ترسیم کنند؟ دانش با تمام توانایی خود در حل این مسایل ناتوان است. اما به هر حال می‌پذیرد که «اینکا»ها می‌توانستند واحدها را بشمارند، اما قابل قبول نیست که قادر نبوده‌اند چهار را با چهار نقطه یا خط نمایش بدهند. از این رو ناگزیر بودند انگشتانی را از مجموع کسر کنند.

این موضوع یک برداشت و توضیح بچه گانه از مسأله‌ای است که در ابهام قرار دارد و به گفته پدر «کرسپی» این مظهر خدای ستاره است. در دست راست این خدای خورشید خندان، جانوری متشکل از مار و اسب آبی و طوطی است. در دست چپ چیزی با علامت خود او، خورشید خندان در یک سو و کله یک مار تزیینی در سوی دیگر، شکل‌های ستاره‌گون سیمای شادمان این خدا را احاطه کرده‌اند که در دو نمونه شبیه نمونه «استرالیایی» آن نیز دیده می‌شود، که اینها به «خالق‌ها» معروف هستند.



■ دو شکل خنده‌آور افسانه‌ای است که در استرالیا به «خالق‌ها» معروف است. این دو مانند «خدای ستاره» همان شعاع‌های ستاره را اطراف سر خود دارند.

لباس‌های یکدست با نوارهای پهن در قسمت سینه، پوشیده‌اند. به زمانی - در آینده - وقتی تمام کتابخانه فلزی تجزیه و تحلیل شد، آن وقت معلوم می‌شود که شکل‌هایی که از نقطه نظر کالبدشناسی درست نبوده، و اندام‌های گمشده‌ای داشته‌اند، یک تصویر گویایی از موجودات فضایی هستند که می‌خواهند پیامی را به آیندگان برسانند.

هنر «اینکا»ها که برابر «دورر»<sup>۱</sup> یا «دگاس»<sup>۲</sup> یا «پیکاسو»<sup>۳</sup> بوده‌اند، یک لوحه فلزی به ابعاد ۹۶/۵ در ۴۷/۵ و به ضخامت ۲/۵ سانتیمتر است.

هر چه بیشتر این لوحه‌ها مورد بررسی قرار گیرند، مسایل و نکات جالبی در آنها کشف می‌شود.

1 Durer  
2 Degas  
3 Picasso

من آنچه را که از آنها فهمیده‌ام یادداشت کرده‌ام. ستاره، موجودی با شکم بزرگ و دمی شبیه مار، حیوانی مانند موش، مردی با یک کت کیسه‌ای و کاسکت، مردی با سر مثلثی که از آن انواری می‌تابد. دو چهره، چرخ‌های که چهره‌ای از وسط آن خیره نگاه می‌کند. چند پرنده. چند مار. کله‌ای بی‌مو و مودار. صورتی که از صورت دیگر خارج شده. یک مار صورت‌دار. دو دایره که یک مرکز دارند. یک صورت در میان دو دایره. یک شلوغی واقعی. دو لولای محکم از جنس طلا تمام این شلوغی را در میان خود گرفته‌اند که شبیه بمب در حال سقوط است.

این هنرمند می‌خواسته چیزی را توضیح دهد. آیا از اجداد و اعقاب «هیرونیوس بوش»<sup>۱</sup> است؟ آیا لحظه‌ای که زمین شلوغ به وسیله یکی از خدایان ستاره‌ها نابود می‌شده، نمایش می‌دهد؟ این ذره‌ناچیزی است که از گنجینه گذرگاه کلیسای «ماریا اگزیلیادورا» واقع در «کورنیکا» که در اینجا توضیح داده شد. اشیاء گرانبهاتر بیشتری در زیر زمین‌های «خوان موریکس» پنهان است. مجموعه‌ای از تاریخ فلزی بشر. این اشیاء فلزی «اینکا»ها برای چه بوده است؟ منظور آنها چه بوده است؟ آیا اسباب‌بازی گرانبه‌ای ابتدایی آنها بوده؟ آیا به راستی پیام‌هایی از دوران اولیه - که برای ما قابل فهم نیست - با خود به همراه دارند؟

پروفسور «میلوسلاف استینگل»<sup>۲</sup> یک پژوهشگر ممتاز آمریکای جنوبی است در کشورهای پشت پرده آهین. وی در رشته تمدن‌های باستانی از آمریکا فارغ‌التحصیل شده است. اینک او یکی از اعضای آکادمی علوم «پراک» و نویسنده کتاب‌های باستان‌شناسی و نژادشناسی است. برای مثال به سال ۱۹۷۱ در کتاب خود این موضوع را بسیار مورد توجه قرار داده است.

وی در منزل من مهمان بود. عکس‌هایی را که در «کوئینکا» گرفته بودم به او نشان دادم. وی گفت: - اگر این عکس‌ها اصیل باشند - که همه چیز دلیل اصیل بودن آنهاست - چون تصور نمی‌کنم کسی برای اثبات سخنش از طلا سندی درست کند، آن هم در این مقدار، این بزرگترین انقلاب باستان‌شناسی پس از کشف «تروا» خواهد بود. سال‌ها پیش من طرفدار این نظریه بودم که «اینکا»ها هیچ نوع خط الفبایی نداشتند. حالا من با دستخط «اینکا»ها روبرو می‌شوم. این باید خیلی قدیمی باشد. هر کس به سهولت می‌تواند سیر تکاملی و تحول تصویر به نوشته را در آن مشاهده کند.

گفتم:

- خوب، راجع به حکاکی‌ها چه نظری دارید؟ چطور اینها را با وضع فعلی تطبیق می‌دهید؟

گفت:

- برای یک اظهار نظر دقیق علمی لازم است که هر یک از لوحه‌ها را تحت آزمایش اساسی و مداوم و طولانی قرار دهم و هر یک از آنها را با اشیایی که حالا در دسترس می‌باشد مقایسه کنم. حالا تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که مبهوت شده‌ام. در حکاکی‌های شناخته شده از «اینکا»ها خورشید همیشه جزئی از تزیینات اصلی بوده است. اما به طوری که چندین مرتبه من در عکس‌ها دیده‌ام، انسان هرگز به جای آن قرار نگرفته است. انسان‌ها با پرتو خورشیدی که اطراف سرشان است، نشان داده شده‌اند. مردانی دیگر با علامت ستاره مانند. این نمونه بارز «قدرت مقدس» است

1 Hieronymus Bosch

2 Miloslav Stingl

که همیشه به صورت سر آدمی در آمده است. اما در این عکس ها سرها همراه خورشید و یا ستاره هستند. این یک ارتباط جدید مستقیم را می نمایاند.



■ اگر به این لوحه فلزی با دقت نگاه شود، اسرار و حقایقی کشف می گردد. یک ستاره. یک آدم چاق. موجودی با کلاه خود. صورت ها. چرخه ای که چهره ای در وسط دارد. یک شلوغی واقعی و شکلی مانند بمبی که در وسط در حال سقوط است. ابعاد آن ۹۶/۵ در ۴۷/۵ به ضخامت ۲/۵ سانتیمتر است.

گفتم:

- شما این بمب را در لوحه به چه چیزی تفسیر و توجیه می کنید؟  
دانشمند معروف زمانی دراز در سکوتی طولانی با ذره بین عکس لوحه مزبور را مورد بررسی قرار داد. وی در جملات کوتاهی پاسخ داد:

- به اعتقاد من «هیچگونه توجیهی مقدور نیست. کلیه اینها کاملا جدید است» و اضافه کرد:  
- من این شکل های تابان و پر درخشش با ستاره های بالای آن و مارهای پایین را دلیل ارتباطات کهکشان و زمین می دانم و این به آن معنی است که موجودات ستارگان و خورشیدها با ساکنان زمینی ارتباط داشته اند.  
- دیگر چه؟

- من چیز دیگری برای گفتن ندارم. البته منظومه ستارگان به طور کامل شناخته شده اند. اما چیزی اینجا وجود دارد که به طور کامل متفاوت است. به هر حال تمام این شکل ها، پرندگان، مارها، شکل هایی که با «کاسکت» و هر چیزی دیگری که در این لوحه دیده می شود، به نظر می آید که از دنیای رویایی آمده است.  
برای مثال از یک افسانه،

- افسانه ای که روز به روز رنگ های قابل حس تر و واقعی تری به خود می گیرد.  
پروفسور خنده ای سر داد و گفت:

- ناچارم اعتراف کنم که شما مباحثی را در این معما عنوان می کنید که حتی افکار روباه پیری مثل مرا هم ویران کرده و مجبور به اندیشیدن می کند.  
به هر حال چه کسی تونل ها و گنجینه های زیرزمینی «اکوادور» را مطالعه خواهد کرد؟ و آنها را مورد بررسی قرار خواهد داد؟ چه کسی این اکتشاف باستان شناسی هیجان انگیز را با نور تحقیقات علمی روشن خواهد کرد؟  
هیچکس با علاقه و ثروت «هنریک شلیمن»<sup>۱</sup> که «تروا»<sup>۲</sup> و «مایسینا»<sup>۳</sup> را حفاری کرد به نظر نمی رسد وجود داشته باشد.

هنگامی که «موریکس» تونل ها را کشف کرد مثل یک موش کلیسا، فقیر و تهیدست بود. از آن روز تا کنون معادن آهن و نقره کشف کرد که آنها را در شرکت های بازرگانی برای بهره برداری به رهن گذاشت. او حالا تا حدودی ثروتمند شده است. اما خیلی ساده زندگی می کند. تمام ثروتش را در راه تحقیق و پژوهش گذاشته است. اما «خوان موریکس» آنقدرها ثروتمند نیست که همکاری نخبگان را بپذیرد و آن را برای مدت نامحدودی که لازم است به کار ببرد.

«موریکس» خوب می داند که خیلی ساده و سریع می تواند حمایت بورس بازان و یا جویندگان طلا - به سبک غرب وحشی - را فقط با نشان دادن قطعه ای از کلاه های تونل جلب کند، اما این طور همکاری را نمی خواهد. زیرا مسأله به غارت خواهد انجامید نه به خدمت به بشر.

این مسأله، گردهمایی یک گروه را که فقط دنبال تحقیقات باشند و نه چیزهای دیگر مشکل

1 Heinrich Schliemann

2 Troy

3 Mycenae

می‌کند. حتی در سال ۱۹۶۹ که «موریکس» عده‌ای را برای بازدید دعوت کرد ناچار شد آنها را با محافظ مسلح همراه کند.

«موریکس» و «پنا» گفتند:

– هر چه گروه در پیچ و خم غارها بیشتر و بیشتر جلو می‌رفتند، آنان عصبی‌تر می‌شدند. تا جایی که مهمانان به محافظان مسلح که تب طلا گرفته بودند، بدبین شدند. یا به عبارت دیگر آنقدر گرفتار وحشت شدند که همگی مجبور به بازگشت شدیم.

دلایلش چیست که «اکوادور» یک گروه علمی را تشویق به انجام این کار نمی‌کند تا برای کشورش افتخار کسب نمایند؟

«اکوادور» یک کشور پنج میلیونی و یکی از فقیرترین کشورهای آمریکای جنوبی است، صدور محصولات کشتزار کاکائو، موز، توتون، برنج و نیشکر آن مقدار ارزی را که بتوان با آن تکنولوژی برای کشور خریداری کرد، وارد مملکت نمی‌کند.

سرخیوستان روی کشتزارها، سیب‌زمینی و ذرت پرورش می‌دهند. آنان به پرورش گوسفند و «لاما» سرگرم هستند. وانگهی کائوچوی وحشی جنگل‌های شرقی خریدار چندانی ندارد. شاید اگر دولت از معادن طلا، نقره، مس، سرب و منگنز بهره‌برداری کند، برای چند سال درآمد مختصری ایجاد شود، اما کافی نیست. به همین ترتیب مقداری نفت در سواحل وجود دارد. تمام اینها یکجا باید صرف فقرا و مردم فقیر شود و هنوز دولت برنامه‌ای ندارد تا مردم را از این فقر و تنگدستی برهانند. «خوان موریکس» مخارج تحقیقاتی تونل را به طور کلی حدود یک میلیون فرانک سوئیس تخمین زد. یک پست برق باید ایجاد شود و به مسایل ایمنی و امنیتی فکر کرد و لازم است از انواع ماشین‌های حفاری استفاده شود.

آنچه را که من از این گنجینه مدفون دارم، گنجینه‌ای که خیلی چیزها برای گفتن در مورد تاریخ بشر دارد، باعث می‌شود که مطلبی را که در کتاب «ارابه خدایان» مطرح کردم (سال ۱۹۶۸) دوباره تکرار کنم.

«باید یک سال به سال جهانی باستان‌شناسی اختصاص یابد. در این سال باستان‌شناسان، فیزیکدان‌ها، شیمی‌دان‌ها، زمین‌شناسان، فلز‌شناسان و تمام محققین علوم وابسته، برای پاسخگویی به این پرسش‌ها یکجا گرد هم بیایند و پاسخ دهند که:

– آیا اجداد ما کسانی را از فضا ملاقات کرده‌اند؟»

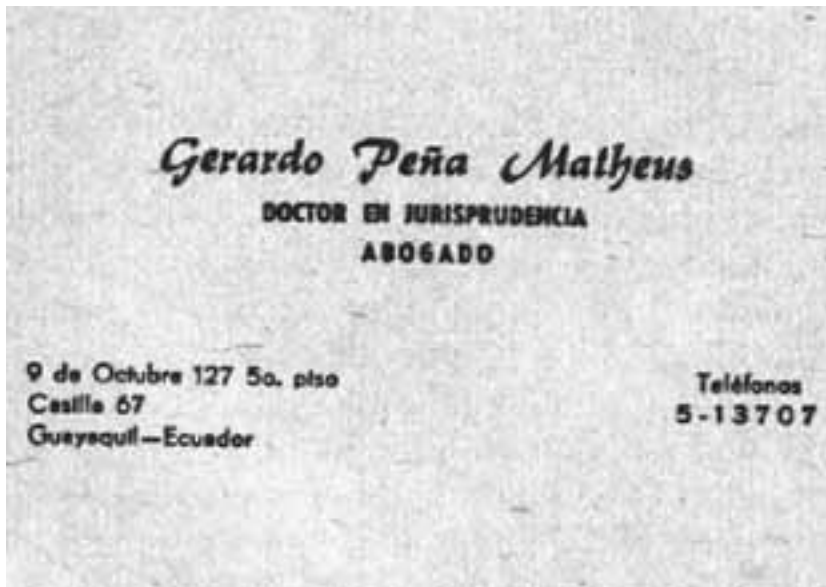
از طرفی برای این که اشخاص یا مؤسساتی، دنبال کردن این مسایل مبهم را در غارهای هولناک کاری بیهوده تلقی نکنند، من نمونه کارت ویزیت آقای وکیل «پنا» را چاپ می‌کنم:

وی با کمال خوشوقتی هر پژوهشگری را به آقای «خوان موریکس» معرفی می‌کند.

«فرانسیسکو پیزارو»<sup>۱</sup> (۱۵۴۱ – ۱۴۷۸) در این اطراف، در «آند»، «پرو» (کوه‌های آند) دهانه‌های غارهایی را در «هواسکاران»<sup>۲</sup>، کوه‌های «اینکا»ها در ارتفاع ۶۸۸۳ متری سطح دریا کشف کرد که به وسیله تخته‌سنگ‌هایی مسدود شده بودند.

1 Francisco Pizarro

2 Huascaran



■ هر پژوهشگر می‌تواند به وسیله وکیل آقای «خوان موریکس» یعنی آقای «پنا» با «موریکس» تماس بگیرد و به منظور شناخت هر چه بیشتر غارهای «اکوادور» به او کمک کند.

اسپانیایی‌ها مشکوک به وجود انبارهایی در پشت آنها بودند. غارها تا سال ۱۹۷۱ که یک هیئت انتخاب شد، به دست فراموشی سپرده شده بودند. نشریه آلمان «بیلدر ویشن شافت»<sup>۱</sup> این هیئت را ارج نهاد و از قول آنها مطالبی در نشریه خود نوشت که این گروه با وسایل مدرن از قبیل کابل، سیم برق، چراغ حفاری، بطری ئیدروژن در نزدیکی دهکده «اوتوزکو»<sup>۲</sup> در «پرو» شروع به کار کرده‌اند و در ۶۰ متری زیر زمین به یک اکتشاف فوق‌العاده نایل آمده‌اند.

در انتهای غارها که اغلب چند طبقه بودند، دانشمندان ناگهان خود را با درهای سنگی عظیمی که اب در آن غیر قابل نفوذ بود، روبرو دیدند. با آنهمه عظمت درهای سنگی، اما چهار مرد می‌توانستند آنها را باز کنند.

درها روی توپ‌های سنگینی قرار داشتند که آن توپ‌ها در حفره‌هایی که از چکه‌های آب ایجاد شده بود، قرار داشتند. نشریه مذکور این طور ادامه می‌دهد:

... تونل‌های عظیمی که حتی موجب حسادت سازندگان زیرزمین‌های مدرن امروزی می‌شد، از پشت شش در شروع می‌شد. تونل‌ها مستقیم با یک زاویه به شیب ۱۴ درصد به سرسرا ختم می‌گردید. کف از سنگفرش‌هایی بود که حفره داشتند و مانع لغزیدن و سر خوردن عابر می‌شد. حتی امروز هم رفتن به درون تونل‌هایی که ۸۰ الی ۹۰ کیلومتر به سوی ساحل می‌روند و سرانجام از محلی که ۲۴ متر زیر سطح دریاست سر در می‌آورد، ماجرا محسوب می‌شود.

مشکلاتی که در قرن ۱۴ و ۱۵ برای نقل و انتقال کالا و اشیاء به اعماق «آند» برای نگهداری از غارت اسپانیایی‌ها و «پزارو»ها وجود داشته را باید در نظر آورد.

این اقیانوس وسیع در انتهای تونل‌های زیرزمینی «گواناپ»<sup>۳</sup> پنهان است که به نام همان جزیره‌ای

1 Bildder Wissenschaft

2 Otuzco

3 Guanape



که در کنار ساحل «پرو» قرار دارد، نامگذاری گردیده، چون فرض این است که این تونل‌ها روزی از اعماق اقیانوس به همین جزیره منتهی می‌شده است.

پس از این که راهروها در اعماق تاریکی چند مرتبه بالا و پایین رفتند، صدای نوسان آب شنیده شد. درست مانند صدای امواجی که از دل خالی صدف‌ها بلند می‌شود.

ما زیر پرتو چراغ‌دستی‌ها، آخرین سرازیری را که به تاریکی مطلق می‌رسید، پیمودیم و به نظر می‌رسید که به آب دریا می‌رسیم. ساحل کنونی در اینجا در ژرفنای زمین شروع می‌شود.

آیا به راستی در روزگار بسیار دور هم وضع بدین قرار نبوده است؟ عده‌ای از پژوهشگران دانشگاه معتقدند که تحقیقات در جزایر «گواناپ» بی‌فایده خواهد بود. چون آنجا، دلیلی نیست که راهروهایی نیز از سرزمین اصلی به آنجا ختم شود. کسی نمی‌داند که این راه‌های زیرزمینی «اینکا»ها و اجدادشان به کجا می‌رسد. آیا به گنجینه‌ای عظیم متعلق به تمدن‌های نابود شده...؟

«فرانسیسکو پیزارو» و دنبال‌روهای چپاولگرش، می‌دانستند که گنجینه‌های طلای بسیاری در پنهانگاه غیر قابل نفوذ «اینکا»ها وجود دارد.

به سال ۱۵۳۲ این نجیب‌زاده اسپانیایی به رهبر «اینکا»ها که «آتاوالپا»<sup>۱</sup> بود، قول داد، که اگر او دو سوم یک اتاق ۷ در ۴ در ۳ متر را پر از طلا کند، او را نکشد و آزادش سازد.

«آتاوالپا» این قول سفیر ملکه «کریستینا» (۱۵۵۵ - ۱۴۷۹) ملقب به «دیوانه» را پذیرفت. «اینکا»ها روزها آنقدر طلا آوردند تا اتاق به همان ابعاد مورد نظر پر از طلا گردید. بعد «پیزارو» عهدشکنی نمود و «آتاوالپا» را اعدام کرد (۱۵۳۳).

در همان سال نایب‌السلطنه اسپانیولی «مانکو کاپاک»<sup>۲</sup> که از «اینکا»ها بود را ولیعهد کرد، اما او هم در سال ۱۵۴۴ به وسیله مسیحیان فاتح، کشته شد. مرگ او باعث انقراض امپراطوری «اینکا» گردید. جالب اینجاست که شروع امپراطوری «اینکا»ها نیز به همین نام بود. بر اساس سخن مورخین:

- از اولین «مانکو کاپاک» تا آخرین آن سیزده پسر خورشید «اینکا»ها را رهبری می‌کرده است. اگر ما تاریخ شروع را ۱۲۰۰ بعد از میلاد مسیح ثبت کنیم ختم آن تاریخ سال ۱۵۴۴ می‌شود که آخرین پادشاه آفتاب مرد. پس این امپراطوری عظیم که در «شیلی» تا «اکوادور» و از «آند» در شمال «کیتو» تا «وال پریزو» در جنوب محدود می‌شد، باید ۳۵۰ سال بوجود آمده باشد.

در این مدت اولین امپراطوری آمریکای جنوبی ماقبل «کلمبیایی» به هم مربوط شده است. سرزمین‌های فتح شده و ساکنین آن به عنوان نواحی آشفته تلقی نمی‌شدند بلکه به مناطق تحت امپراطوری خود می‌افزود. تکنیک‌های پیشرفته در امر کشاورزی به وسیله ماموران تعلیم یافته انجام می‌شده. درست مثل قوانین اقتصادی یک جامعه.

آیا «اینکا»ها یک شبکه ۳۸۰۰ کیلومتری راه را با آسودگاه‌های آن در همان دوره ساخته‌اند؟ آیا آنان شهرهایی از قبیل «کوزکو»، «تیاواناکو»، «ماکچو پیکچو» و سکوهای گرد از قبیل

1 Atahualpa

2 Manco Capac

«اولیانتیامبو»<sup>۱</sup> و «ساکسهوامن»<sup>۲</sup> را همزمان ساخته‌اند؟  
 آیا آنان کانال‌های آبیاری و حفاری معادن نقره، قلع و مس را که از ترکیب آنها برنز تهیه می‌کردند، خودشان ایجاد کرده‌اند؟  
 آیا آنان تکامل هنر طلاسازی، ریسندگی و بافندگی بهترین پارچه و کوزه‌گری با شکل‌های عالی را به صورت تصادف و اتفاق آموخته‌اند؟  
 برای من خیلی دشوار است که با قاطعیت در مورد فرهنگ و تمدن قومی که این ۳۵۰ سال محدود بوده‌اند و پرورش یافته‌اند حرف بزنم. اما اگر این اجداد «اینکا»ها - نه خود «اینکا»ها - باشند که برای این چیزها تحسین می‌شوند، پس به طور اطمینان بخشی باید فرهنگ و وسایل تکنیکی گذشتگان آنان خیلی پیشرفته‌تر از «اینکا»هایی بوده باشد که بعد از آنها آمده‌اند.  
 اما نه ... شرح رویدادهای تاریخی نمی‌شود به این شکل گنگ و بچگانه سرهم‌بندی شود. شواهدی در دست است که تمام این فرضیات و تصورات را دگرگون می‌کند.  
 من مدعی هستم که این تونل‌ها، هزاران سال پیش از پیدایش «اینکا»ها وجود داشته‌اند.  
 - چگونه امکان داشته و با چه ابزاری «اینکا»ها می‌توانستند هزاران فرسنگ راهرو و زیرزمینی در ژرفنای زمین بسازند؟ تونل‌های زیرآبی در این قرن توسط مهندسين ما طراحی شده و بعد از ۵۰ سال هنوز تصمیم نگرفته‌اند که چه روشی برای ساختن آن - که در مقایسه با تونل «اینکا»ها بسیار هم کوچک است - استفاده کنند.  
 همچنین من مدعی هستم که سیستم تونل‌های باستانی را طبقات حاکم «اینکا»ها، می‌شناخته‌اند. پس از قتل «آتاوالپا» آخرین رهبر «مانکو کاپاک» دستور داد همه گنجینه‌های فلزی سراسر امپراطوری را در معبد خورشید و غارهای موجودی که او می‌شناخت گردآوری کنند تا از آسیب چپاولگران سفیدپوست در امان بمانند.  
 من اعتقاد دارم که گنجینه‌های فلزی زیر «اکوادور» و «پرو» مربوط به عصری خیلی پیش از آغاز امپراطوری «اینکا»ها و فرهنگ آنان است.  
 حدود سال ۱۵۷۰ «پتر کریستوبال - مولینا»<sup>۳</sup> مورخ اسپانیایی سعی کرد که علت ساختمان تونل‌ها را بفهمد. در کتابش که به سال ۱۵۷۲ منتشر شد او نوشت:  
 - پدر حقیقی بشر بعد از این که کارش به آخر رسید و خلقت تمام شد، به داخل یک غار رفت، اما این پناهگاه مخفی، زادگاه مردمانی شد که بنیان آنان نامعلوم است.  
 «مولینا» ادامه می‌دهد:  
 - بعدها این غارها برای نسل‌های پیاپی برای پنهان کردن هستی و گنجینه‌های مردمی که مورد حمله قرار می‌گرفتند مورد استفاده قرار گرفت. یک راز مهم محسوب می‌شد که اگر کسی به آن پی می‌برد مجازاتش مرگ بود. هنوز این قانون به همان شدت وجود دارد. من در سال ۱۹۷۲ آن را تجربه کردم.  
 به هر حال اجازه دهید که حامی «واتیکان» یعنی پدر «کرسپی» از «کوئنکا» شاهد اصلی این

1 Ollantaytambo

2 Saceshuaman

3 Pater Cristobal de Molina

گنجینه‌های فلزی قبل از میلاد مسیح باشد. او به من گفت:

- تمام چیزهایی که سرخپوستان برای من آورده‌اند، مربوط به قبل از میلاد مسیح است. اغلب آنها نمونه‌های بارزی از ماقبل تاریخ است. از طوفان نوح قدیمی‌ترند. سه نوع گنجینه آماده برای حفاری در تونل‌های «پرو» و «اکوادور» هستند:

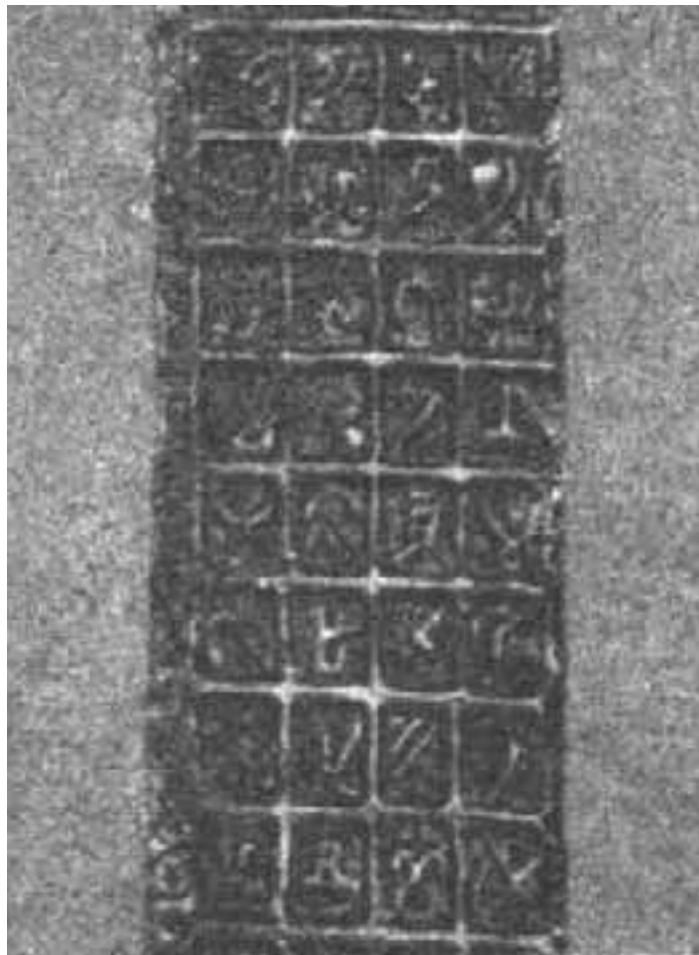
۱- میراث ابدی سازندگان راستین تونل‌ها.

۲- کارهای ساخته شده از سنگ که متعلق به اولین بشر متفکر است که شاید کارگران تونل‌ساز بوده‌اند.

۳- گنجینه طلا و نقره متعلق به «اینکا»ها که در اینجا به خاطر حفظ آنها از چپاول اسپانیولی‌ها، بعد از سال ۱۵۳۲ مخفی شده است.

اما مهمترین پرسش این است:

- چرا تونل‌ها ساخته شده‌اند؟



■ این لوحه فلزی با ارزشی است. ابعادش ۵۱/۵ در ۱۳/۷۵ در ۳/۷۵ سانتیمتر است. این لوحه روی ۵۶ محیط مربع به همان تعداد حروفی مهر خورده است. روی لوحه‌های غارها به دقت همین حروف دیده می‌شود. آیا سازندگان این لوحه نوعی الفباء داشته‌اند که می‌توانستند با استفاده از آنها اثری از خود بر جای گذارند و حامل پیامی باشند؟ تا کنون چنین گفته شده که تمدن قدیم آمریکای جنوبی هیچ نوع خطی نداشته است.



## جنگ خدایان

نخستین مرتبه‌ای که مطلبی پیرامون جنگ در کهکشان شنیدم، حدود سی سال قبل بود. آن زمان من دانش‌آموز سال دوم دبیرستان «شف‌هاوزن»<sup>۱</sup> بودم. مدیر مدرسه که به ما تعلیمات دینی می‌آموخت، گفت:

«روزی فرشته سرکش «لوسیفر»<sup>۲</sup> در برابر خداوند نمایان شد و گفت: ما دیگر در خدمت تو نخواهیم بود. از این رو خداوند به فرشته باقدرت خویش «جبرئیل» فرمان داد تا «لوسیفر» و دیگر سرکشان را به شمشیر مشتعل نابود کند.»

امروز من می‌دانم که در «تورات» اشاره به «لوسیفر» نشده است. وانگهی پیامبر معروفی به نام حضرت «موسی» یعنی کسی که در او کلیه نویسندگان عهد عتیق خلاصه شده‌اند، امکان ندارد که در سال ۱۱۲۵ پیش از میلاد زیسته باشد. اما «لوسیفر» یک کلمه لاتین است که حدود ۲۴۰ سال پیش از میلاد مسیح پیدا شده است. «لوسیفر» یعنی: آورنده نور، سازنده نور. این بعید است که شیطان رانده شده در مذهب کاتولیک‌ها آورنده و سازنده نور باشد. اما به هر حال در تورات مطالبی پیرامون وقوع جنگ در کهکشان مشاهده می‌شود.

در اصول کتاب «اشعیاء نبی» در تورات، خواننده به شرح پیشگویی‌ها و حوادثی می‌رسد (۷۰۱-۷۴۰ قبل از میلاد مسیح). «اشعیای نبی» در بخش ۱۲ کتاب خود می‌گوید:

«ای «لوسیفر»، ای پسر بامداد، تو چگونه از آسمان فرو افتادی؟

چگونه بر زمین پرتاب شدی که امت‌ها را ضعیف کردی؟

تو در قلب خود گفتی که،

به آسمان بالا خواهی رفت. گفتی که،

تخت خود را بالاتر از تخت خداوند خواهی گذاشت،

1 Schaffhausen

2 Lucifer

من بر فراز امت‌ها به سوی شمال خواهم نشست.  
 نکات دیگری پیرامون جنگ در کهکشان در «مکاشفات یوحنا» (باب ۷ و ۸) می‌بینیم:  
 - ... جنگی در کهکشان روی داد. میکاییل و فرشتگانش علیه اژدها و اژدها و همراهانش علیه یکدیگر جنگیدند و پیروز نشدند. آنان جای خویش را در بهشت از دست دادند.  
 در بسیاری از اسناد قدیمی اشاره شده که نوعی جنگ در آسمان‌ها وجود داشته است.  
 کتاب «دزیان»<sup>۱</sup> شیوه نهفته‌ای برای هزاران سال در دخمه‌های «تبت» حفظ شده است. نسخه اصلی آن که از بود یا نبودش خبری نیست، نسل به نسل نسخه‌برداری شده و گاه مقداری به آن اضافه شده است. در بخش‌هایی از کتاب «دزیان» که باقی مانده، از هزاران نسخه به زبان «سانسکریت» در اکناف جهان در دسترس مردم است. دانایان اعتقاد دارند که این کتاب دارای مطالبی در مورد تکامل بشر، طی میلیون‌ها سال است.

در باب هشتم کتاب «دزیان» می‌خوانیم:

- در دوره چهارم به پسران گفته شد، تصاویر خود را خلق کنند. یکی از سه تا سرکشی کرد و دو تای دیگر اطاعت کردند. آنان لعنت می‌شوند. چرخ‌های قدیمی تر به پایین و رو به بالا در چرخش هستند. نطفه ما در همه پر می‌شوند. بین خالقین و خرابکاران جنگی است و جنگ در فضا است. تخم‌ها یکی پس از دیگری ظاهر می‌شوند. حساب‌های خود را داشته باش ای حواری، اگر توانستی سال دقیق چرخ کوچک خود را بدانی.

در کتاب مصری مردگان، که در آن سفارشات در مورد اخلاق نسل‌های آینده شده، و این کتاب در کنار مومیایی‌ها در مقبره گذاشته شده بود، آمده است که:

«را»<sup>۲</sup> خدای توانای آفتاب، با بچه‌های طغیانگر در فضا می‌جنگد و «را» هرگز در خلال نبرد، زمین تخم‌مرغی شکل را ترک نکرد.

شاعر لاتین، به نام «اوید»<sup>۳</sup> (۴۳ قبل از میلاد - ۱۷ بعد از میلاد) که بیشتر به خاطر کتاب «آرس آماندی»<sup>۴</sup> شهرت دارد تا افسانه‌های «متامورفوسیس»<sup>۵</sup> در کتاب اخیرش داستانی در مورد فیتون (آن تابناک) نقل می‌کند که:

- روزی پدرش، خدای خورشید، به نام «هلیوس»<sup>۶</sup> به او قول داد که می‌تواند ارابه خورشید را براند. اما «فیتون»<sup>۷</sup> نتوانست ارابه را کنترل کند و به زمین «سقوط» کرد و زمین را به آتش کشید. در اساطیر یونانی، دوازده فرزند «اورانوس»<sup>۸</sup> (خدای بهشت) و «گایا»<sup>۹</sup> (خدای زمین) نقش مهمی داشتند. این دوازده غول، اطفال بدی بودند که قدرت بی‌مانند خود را علیه فرامین «ژئوس»، خدای خدایان، به کار گرفتند و به کوه «المپ» محل اقامت خدایان حمله کردند.

1 Dzyan

2 Ra

3 Ovid

4 Ars amandi

5 Metamorphoses

6 Helios

7 Phaeton

8 Uranus

9 Gaia

«هسیود»<sup>۱</sup> (۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) در کنار یار یونانی اش «اوید» که سال‌ها پیش از او زندگی می‌کرده، به پیدایش دنیا اشاره می‌کند. در کتاب «تئوگونی»<sup>۲</sup> او از غولی نام می‌برد، «پرومیتوس»، که آتش را از آسمان‌ها بعد از جنگ با «زئوس» برای بشر به زمین آورد. «زئوس» خود پس از جنگی خونین ناچار شد تمام عرصه زمین را با برادرانش «پوسایدون»<sup>۳</sup> و «هادس»<sup>۴</sup> تقسیم کند.

«هومر»<sup>۵</sup> (۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) با اشاره به «زئوس» به نام خدای نور، او را رعدآسا، قوی و جنگجو معرفی می‌کند، که جای تردید نبود وی می‌توانست از رعد و برق در جنگ با دشمنانش استفاده کند و بدین ترتیب هر طور دوست داشت با دشمن جنگ می‌کرد.

استفاده از رعد و برق به عنوان اسلحه جنگی در افسانه‌های «ماوری» - دریاهای جنوبی - در محدوده «زلاندنو» نیز آمده است. آنان از آشوبی سخن می‌گویند که در آسمان‌ها شروع شد. درست بعد از این که «تان»<sup>۶</sup> ستارگان را آماده کرد.

افسانه اشاره به این دارد که شورشیان کسانی بودند که مایل نبودند بیش از این از «تان» پیروی کنند. اما «تان» برقی بر آنان فرود آورد و بر آنان پیروز شد و آنان را به زمین پرتاب و آنجا تبعید کرد. از آن پس، انسان‌ها با یکدیگر جنگیدند: قبایل با قبایل، حیوانات با حیوانات، ماهی‌ها با ماهی‌ها.

«هینونو»<sup>۷</sup> یکی از خدایان، همچنان با سرخپوست‌های «پایوت»<sup>۸</sup> آمریکای شمالی، رفتار متعادلی داشته است. پس از این که «هینونو» با خدایان، جنگ را شروع کرد، از آسمان‌ها رانده و تبعید شد. آکادمی بین‌المللی تحقیقات «سانسکریت» در ایالت «مایسور»<sup>۹</sup> هندوستان، توانسته مقاله‌های «سانسکریت» متعلق به «ماهاریشی باهارادوایا»<sup>۱۰</sup> را بگیرد و لغات سنتی آن را به صورت تحت‌اللفظی ترجمه کند و بعد با واژه‌های نوین رایج امروز عوض نماید.

نتیجه این کار گیج‌کننده بود. افسانه‌های ابتدایی به یک گزارش فوق‌العاده تکنیکی و عالی تبدیل شد. (خدایان از فضا)

اگر ما همین کار را انجام دهیم و کلمه آسمان را با لغت جدید کهکشانی عوض کنیم، ناگهان داستان‌های جنگی خدایان در آسمان‌ها به یک جنگ ستارگان و کهکشانی‌ها بین دو گروه دشمن تبدیل خواهد شد.

نکته اینجاست که در بهشت مذهبی کودکان، بدون تردید، جنگی رخ نداده و در آن خداوند یکتا و مهربان، حکمرانی می‌کرده و هنوز هم می‌کند. اما در «تورات» نه به یک خدا بلکه به چندین خدا اشاره می‌شود:

- ... بگذارید بشر را میان قدرت بی‌مانند خودمان بیافرینیم. شبیه خود ما باشد و به آنها قدرت فرمانروایی بر ماهی‌های دریا و مرغ‌های هوا عنایت کنیم. (نقل از کتاب آفرینش تورات).

- 1 Hesiod
- 2 Theogony
- 3 Poseidon
- 4 Hades
- 5 Homer
- 6 Tane
- 7 Hinuno
- 8 Payute
- 9 Mysore
- 10 Maharishi Bharadvaya

این شیوه بیان به صورت جمع سخن گفتن از جانب حضرت «موسی» خداپرست گفته شده. در جای دیگر آمده است:

– پسران خدا، دختران زیبای بشر را دیدند. (از کتاب آفرینش تورات).

«هلن پتروونا بلاواتسکی»<sup>۱</sup> (۱۸۹۱ – ۱۸۳۱ میلادی) که وی بنیانگذار انجمن مذهبی فلسفی در لندن در سال ۱۸۷۵ میلادی بود، در کتاب شش جلدی خودش به نام «اصول سری» که در سال ۱۸۸۸ میلادی چاپ شد نوشت:

– یکی از نام‌های خداوند به زبان عبری «یهوه»<sup>۲</sup> و نام دیگرش «ساباوت»<sup>۳</sup> یا «خدای میزبان» است که این نام به قوم «سایانز کالدینا»<sup>۴</sup> – که از اقوام قدیم اسکاتلند هستند – وابسته است. ریشه این نام از واژه «تساب» می‌باشد که یعنی «ارابه» یا «سفینه» یا «یک اسکادران از سفینه‌ها». پس «ساباوت» در فرهنگ لغت یعنی: «انبوه سفینه» یا «سرنشین».

افسانه آفرینش قوم «کوینچ – مایا»<sup>۵</sup>، به نام «پوپول ووه»<sup>۶</sup> می‌نویسد بشر به این شکل آفریده شده است:

– آمده است که آنان به عنوان بشر آفریده شده و شکل گرفته‌اند. آنان پدر و مادر ندارند. آنان از هیچ زنی زاییده نشده‌اند و به وسیله سازندگان خلق نگردیده و به وسیله «آلوم» و «کاهوسوم» فقط با یک معجزه، آنان با جادو خلق شده و شکل گرفتند...

سرخپوستان «مایا» که ورود ناگهانی آنان به چیزی که تاریخ نام دارد کمی پس از عصر مسیحیت آمده است، نخست به شکل ساده ابتدایی در جنگل‌ها زندگی می‌کردند و از راه شکار با وسایل اولیه زندگی می‌کردند. اما افسانه‌های «پوپول ووه» از این مرحله آغاز شده‌اند.

این سؤال مطرح است که:

– چطور جملاتی شبیه به این می‌توانسته در اندیشه ابتدایی این ملت خطور کرده باشد؟ جملاتی این چنین: آنان پدر نداشتند. آنان مادر نداشتند. آنان از زنی متولد نشدند. با جادو آفریده شده‌اند. این سخنان به حدی ضد و نقیض و نامعلوم است که با تئوری‌های موجود نمی‌توان به نحوی آنها را توجیه کرد. از این رو من نظریه جدیدی را می‌خواهم ارائه کنم و آن این است:

– اگر جنگی در کهکشان پیش آمده، پس باید پیروزمند و فاتح و مغلوب و شکست خورده هم داشته باشد. آنها که فاتح بودند در موقعیت گذشته در سیاره مانده و شکست خوردگان سیاره را ترک کرده‌اند. آنان باید در یک فرصت به طور سریع سیاره را ترک کرده و با سفینه‌ای به سلامت جان به در برده باشند. لازم بوده که سوخت سفینه و غذای آنان با همان سفینه حمل می‌شده و اینها هم برای مدت محدود بوده. پس آن قومی که فاتح شدند زمان معینی داشتند و می‌دانستند که در این زمان معین باید رقیب را شکست دهند. کمترین برتری «زمان» می‌توانسته به شکست خوردگان کمک کند. زیرا آنها قادر بودند از اختلاف زمان در سفینه به سود خود استفاده کنند.

1 Helene Petrovna Blavatsky

2 Jehova

3 Sabaoth

4 Caldaena Sabaeans

5 Quiche

6 Popol Vuh



این یک پدیده علمی است که ثابت شده است: در سفینه‌ای که کمتر از سرعت نور حرکت می‌کند زمان با سرعت کمتری از زمان بر روی سیاره‌ای که از آن برخاسته می‌گذرد. پس آنها که پیروز شدند - به هر حال - به هیچ عنوان مایل نبودند که کسی از شکست خوردگان زنده بماند. چرا؟ برای این که اگر فقط یک جفت از آنان زنده بماند به محل می‌رسیدند، تکثیر و تولید مثل می‌کردند و یک نسل امکان داشت برگردند و انتقام گذشته را بگیرند. از سوی دیگر اگر یک چنین زوج نجات یافته‌ای، دانش بیولوژیکی - مولکولی - می‌داشتند (که به احتمال فاتحین از آن مطلع بودند) پس قادر بودند با فعل و انفعالات مولکولی انواع موجودات اولیه را به صورت تکاملی در آورند. شکست خوردگان طرز فکر پیروزمندان را می‌دانستند و از نظر علوم تکنولوژیکی در یک سطح بودند. پس به دلیل کوتاهی زمان، خودشان را به نزدیکترین سیاره رساندند.

آیا مغلوبین و شکست خوردگان پس از یک جنگ فضایی به این دلیل، سومین سیاره از خورشید را - یعنی کره زمین ما را - پیدا کردند که ۲۸۰۰۰ سال نوری با مرکز منظومه شمسی فاصله دارد؟ آیا سیاره قابل سکونت زمین ما پناهگاه بازماندگان یک جنگ ستاره‌ای شد؟ اگر بخواهیم به دنبال این فرضیه برویم، شواهد تردیدناپذیری خواهیم یافت. جایگاه شکست خوردگان باید - بدون تردید - شرایطی شبیه زمین ما را می‌داشته است. سیاره قبلی آنان باید فاصله مشابهی با خورشید می‌داشته و همان جو اکسیژن دار می‌بوده است. امکان اینکه سفرهای فضایی از سیاره‌ای دیگر مانند زمین ما، در فضای بی‌انتهای شروع شده باشد، چگونه فرضیه‌ای است؟ امکان آماری و احتمالی آن بی‌نهایت است.

به گفته پروفیسور «هانس الساسر»<sup>۱</sup> این اصل که با تردید قابل تعمق است که امکان دارد همسایه فضایی ما داشته باشیم، قابل تحقیق و مطالعه می‌باشد. سخن این پروفیسور خیلی شبیه نظریه بیشتر دانشمندان علوم طبیعی است که معتقدند:

- این اندیشه که ما تنها موجودات متفکر این فضای بی‌انتهای هستیم بسیار ساده و مسخره است. چه کسی تعداد ستارگان را می‌داند؟

ما به طور حدس و تقریب می‌گوییم «۱۰۰ بیلیون» ستاره ثابت در کهکشان ما وجود دارد. اینکه اگر از هر ده ستاره ثابت، یکی سیستم منظومه‌ای داشته باشد، پس ۱۰ بیلیون ستاره ثابت دارای این سیستم هستند.

اگر ما بیشتر سیارات را از این شیوه محاسبه کنار بگذاریم، و تنها همان ۱۰ بیلیون ستاره ثابت را در نظر بگیریم - که تعداد بسیاری را از قلم شمارش انداخته‌ایم - و برای هر یک فقط یک سیاره چرخنده - مانند سیاره زمین ما که به دور خورشید در حال چرخش است - در نظر آوریم، و از هر ده منظومه، تنها یکی را دارای سیاره‌ای با کیفیت زمین محاسبه کنیم، در این صورت عدد بزرگ ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ سیاره شبیه به زمین به دست می‌آید. و حتی اگر فرض کنیم که از هر ده تا فقط یکی از آنها دارای سیاره‌ای هستند که کیفیت جو زمین را دارند، تا حیات و بقاء روی آن امکان‌پذیر باشد،

هنوز عدد بزرگ ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ سیاره وجود خواهد داشت. باز هم اگر یک‌دهم آن را با فرض جو شبیه به جو زمین در نظر آوریم، ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ سیاره با شرایط مشهور و شناخته شده برای زندگی «بیولوژیکی» وجود خواهد داشت.

«هانس. ف. ابل»<sup>۱</sup> از دانشگاه «هایدلبرگ»<sup>۲</sup> در مقاله خود تحت عنوان: «وجود زندگی در سیارات ناشناخته» می‌نویسد:

– ستاره‌شناسان مایلند بپذیرند عددی را دارند که برابر صدها بلیون از سیاراتی شبیه به زمین را فقط در کهکشان راه شیری دارند.

بنا بر آنچه گفته شد، فرضیه من به خاطر غیر قابل تصور بودن فرود در یک کره شبیه زمین، باطل نمی‌شود. این تصور بیهوده که تا چند سال قبل گمان ما به این محدود می‌شد که در دنیا تنها زمین، وطن حیات‌دار صاحب عقلان است، حتی از لوحه وجود سرسخت‌ترین مجامع علمی هنوز پاک نشده است.

اما یک پرسش دیگر باقی می‌ماند و آن این است:

– اگر جهان دارای کراتی است که حیات باشعور در آن وجود دارد، پس آیا نمی‌توان فرض کرد که امکان دارد شکل‌های گوناگون حیات آن با گونه‌ای دیگر از تکامل به جز شیوه تکامل آن در زمین رشد یافته است؟

اینک – بدون توجه به کم یا زیاد بودن ارقام آماری – اگر ما اظهار کنیم که کسانی که این جنگ در فضا را ایجاد کردند، شبیه ما انسان‌های کره خاکی بوده‌اند، این سخن گستاخانه نیست؟  
وانگهی بر اساس آخرین تحقیقاتی که در این مورد شده است معلوم گردیده:  
– این موجودات غیر خاکی باید چیزی شبیه به انسان‌ها بوده باشند.

این راهم باید در نظر داشت که: در تمام کهکشان، ساختمان اساسی اتمی و عکس‌العمل‌های شیمیایی تغییر نمی‌کنند.  
بنا به گفته «هانس هابر»<sup>۳</sup>:

– خیلی روشن این صحت ندارد که فکر کنیم پدیده‌ای دارای حیات با صبر و شکیبایی منتظر می‌ماند که طبیعت شرایطی را برای بقای او در یک کره به وجود بیاورد. اغلب این طور است که یک پدیده حیاتی، می‌تواند با فعل و انفعالات شیمیایی فوق‌العاده خود شرایط لازم را ایجاد نماید، و یک سیاره را به محیطی که قادر به حفظ انواع حیات‌مندان است، با تمام مختصاتش تبدیل کند.

پروفسور «لرد کلونین»<sup>۴</sup> (۱۹۰۷ – ۱۸۲۴ میلادی) که در دانشگاه «گلاسکو» واقع در «اسکاتلند» تدریس می‌کرد، به خاطر پیشرفت‌هایش در علوم فیزیک بسیار مورد نظر و احترام بود. او نه تنها قانون دوم «ترمودینامیک» را کشف کرده بود، بلکه نظریه‌ای قطعی متکی به موازین علمی برای «دمای مطلق» ارائه نمود که امروزه در درجات «کلونین» اندازه‌گیری می‌شود. وانگهی وی یک فرمول ثابت برای «طول نوسان در مدارات نوسانی الکتریکی» پیدا کرد، و این معیار «نوسانی ترموالکتریک»

1 Hans F. Ebel

2 Heidelberg

3 Hans Haber

4 Lord Kelvin

به نام او مشهور شده است.

پس از این شرح حال مختصر، معلوم می‌شود که سیمای «لرد کلوین» در مورد علوم طبیعی بسیار عالی و شایان توجه است. وی از نظر دانش پژوهان، به عنوان یک مرد برجسته در رشته خودش شناخته شده است. اما امروز به هیچ عنوان چیزی در باره نظریه او در مورد این که در ابتدا، آیا حیات روی زمین بوجود آمده یا نه، و یا به طور کلی، آیا به صورت «هاگ» از ژرفنای کهکشان‌ها به سیاره کوچک ما آمده، شنیده و خوانده نمی‌شود.

«لرد کلوین» معتقد بود که این تخم‌های گیاهی تک سلولی (منظور همان تک سلولی‌هایی هستند که بدون جنسیت نری و یا مادگی که حیات جدید از آنان زاده شده است) به حدی مقاوم و پایدار بودند که در سرمای بیرون از جو زمین سالم مانده و با غبار آسمانی به زمین فرود آمدند و توانستند دوباره زیر قدرت حیاتبخش نور تولید و تکثیر شوند و سرانجام به تدریج موجودات تکامل یافته‌تری از آنها بوجود آید.

من از «لرد کلوین» به طور کامل حمایت می‌کنم. وی مردی است که سال‌ها پیش این فرضیه را که: «فقط حیات می‌توانسته در کره زمین بوجود آید» را رد کرد.

در این مورد که خیلی روشن به علوم مربوط می‌شود، باز هم ما به نکاتی می‌رسیم که با افکاری، به طور محافظه کارانه اعمال شده است. گفته می‌شود:

- چون حیات محدود است، پس در کهکشان نیز باید محدود باشد.

تا زمانی که دانشمندان علوم طبیعی موفق به اثبات خلاف نظریات «کلوین» نشده‌اند، باید این امتیاز را به او داد که نظریه‌اش فوق سایر نظریات محققین علوم زیست است که تا کنون اظهار شده است.

این دانشمند ارجمند، تا این اندازه حق دارد که فرضیه‌اش مورد پذیرش قرار گیرد.

من، به هیچ عنوان در شناساندن چنین مبحث مهمی شهادت به مخاطره افتادن ندارم. اما به این نتیجه رسیده‌ام که هر کسی می‌تواند به این نظریات که من به خاطر داشتن آنها مورد حمله هستم، به دنبال مطالعات دامنه‌داری در متون علمی، به آنها برسد.

این نکته برای من خیلی راحت، اما برای مخالفانم بسیار ناگوار است. برای نمونه این مطلب برای فرضیه جنگ فضایی که من مطرح می‌کنم اهمیت دارد. اگر من از نقاشی‌های درون غارها استفاده کنم، و از آنها برای اثبات سفرهای فضایی، و لباس فضانوردان، آنتن، سیستم تدارکاتی، و موضوع اینکه موجودات از ستارگان به زمین آمده‌اند، بهره‌برداری نمایم، بدون تردید با تردیدآوران مواجه خواهم شد. بدون تردید به من می‌گویند:

- چرند است!

اما اگر از وسایلی که امروز استفاده می‌کنند، در آن زمان هم استفاده می‌شد، پس متفکران بیگانه باید غیر از ما می‌بودند.

کوتاه این که، من با پاسخ و گفتگوی قانع کننده‌ای مواجه نمی‌شوم، غیر از این که، آن چیزی که ما نمی‌دانیم، بدون تردید وجود ندارد. در میان دریای وسیع فرضیات و نظریات، نتایج منطقی وجود دارد. در میان آنها دلایلی هست که این فرضیه مرا که: باشعوران ناشناخته، شبیه بشر فعلی و

همان بشر فعلی بوده‌اند، قابل قبول بنمایاند.  
 نویسندهٔ پروفیسور «رولاند پوچیتی»<sup>۱</sup> در کتاب معروفش که نام «متفکران مافوق خاکی» از نقطه نظر فلسفی و مذهبی تحقیقاتی کرده است.  
 وی می‌نویسد:

- پس از تمام این تحقیقات متخصصین، من احساس کردم که وقت آن است که از نقطه نظر فلسفی و مذهبی نگاهی به آخرین تحقیقات علمی در این مورد بکنیم.  
 پروفیسور «پوچیتی» این نظریه که: سایر موجودات متفکر باید تا حدودی شبیه بشر فعلی باشند، را قبول دارد و از وجه مشترکی که او با دانشمندان مشهور علوم طبیعی دارد یکی همین است. سال ۱۹۶۴ میلادی، زیست‌شناس معروف، دکتر «رابرت بیر»<sup>۲</sup> همین نظریه را به نام: «شبه انسان‌ها در سایر کرات» منتشر کرد. وی این مطلب را در مقاله‌ای در مجله «دانشمند آمریکایی» منتشر نمود.

دکتر «ژوزف کروت»<sup>۳</sup> پس از پانزده سال پژوهشی در «بیوشیمی آنزیم‌ها» به این نتیجه رسید. اما چگونه می‌توان اثبات کرد که حیات فوق خاکی‌ها، شبیه بشر تکامل یافته بوده است؟  
 اثبات این موضوع تنها از راه تطبیق منطقی و مشاهدات عینی امکان‌پذیر است.  
 پروفیسور «پوچیتی» چنین مبحث را آغاز می‌کند که:

- شرایط خارجی مشابه به هم، به تشکیل ارگان‌های مشابه در موجودات ژنتیکی مختلف منتهی می‌شود. این تمایل از تمام سیارات مشابه زمین وجود دارد. بخصوص در جایی که شرایط مناسب برای شکل‌های پیچیده حیات عیان می‌شود. پس، تضادی که در تکامل موجوداتی که در زمین یا سیارات شبیه به هم، پیدا شده، باید بسیار کم باشد. در همه موارد حیات با فعل و انفعالات شیمیایی در سطح سیاره شروع شده است. با پیدایش مواد «اورگانیک» از جماد، بر اساس ترکیب کربن در آب، به عنوان یک محلول ثابت شده که علف‌خواران و گوشت‌خواران در محیط آبی خود پیش از این که به خشکی بیایند دو تیره شده‌اند. نه تنها «فسیل»های ۶۰،۰۰۰،۰۰۰ ساله در سنگ، بلکه در لوحه سنگ‌های بیلیون ساله، نیز پیدا شده است. تکامل موجودات جدید از دوزیستان قدیمی، به طور اتفاقی صورت نگرفته است. بال‌هایی از نوع جدید لازم داشتند تا بتوانند در خشکی سرعتر حرکت کنند. طبیعت راه رفتن را تکامل داد که این خود بهترین نوع حرکت است. زیرا حرکت را روی هر سطحی امکان‌پذیر می‌کند. با این وجود اینکه دوزیستان، دارای مغزهای کوچکی بودند، حال آن که برای موجودات خشکی ظرفیت و حجم فکری وسیع‌تری احتیاج بود. چون خطرات محیط آنان چندین برابر شده بود. اما این مغز بزرگتر برای حمل و تامین خون مورد نیاز خودش، به حالت ایستاده بودن برایش مناسب‌تر بود.

پروفیسور «پوچیتی» می‌پرسد:

- در این وضعیت جدید، چند پا مورد نیاز بود؟ آیا یک پا کافی نبود، چرا؟ برای این که اگر حیوانی می‌افتاد، دوباره بلند شدن و ایستادنش ممکن نبود. به طور کلی اعداد فرد به این کارها

1 Roland Puceetti  
 2 Dr. Robert Bieri  
 3 Dr. Joseph Kraut

نمی‌خورند. زیرا حفظ تعادل مشکل می‌شد. از سوی دیگر، چند جفت هم نمی‌توانستند مناسب باشند، چرا؟ برای این که فقط برای آهسته خزیدن مناسب بودند. «فسیل»ها نشان می‌دهند که طی میلیون‌ها سال، تکامل، به مرور ایام پاهای اضافی حذف شدند تا اینکه شکل فعلی دو پای در آمدند، که بهترین شکل برای حرکت است.

به این دلیل اینک به نظر می‌رسد که دو پا لازمه رشد مغزی موجود می‌باشد و با دو جفت عضو محرکه یک جفت به صورت بازو برای زندگی روی درختان و استفاده برای اشیاء، از موارد ابتدایی، امکان‌پذیر گردید.

معلوم می‌شود که تغییر شکل از دوزیستی خاکی، لازم بوده شکل استخوان‌بندی هم تغییر یابد. اگر برای من چنین الزامی وجود داشته، پس می‌توان نتیجه گرفت که برای هر جای کهکشانی نیز این اتفاق افتاده است.

پس جای تردید نمی‌ماند که تمام انواع حیات در اقیانوس‌ها شکل گرفته‌اند. در این مورد یک توافق عمومی باید وجود داشته باشد. اما هنوز اصلاحاتی در فرم و شکل استخوان‌بندی لازم بود. وقتی زندگی فعال می‌شد، بخصوص برای موجودات شکارچی با بدنی قرینه، پس لازم بود، پوزه در جلو و نشیمنگاه در عقب باشد. این شکل نشان داد که بهترین ترکیب برای تغذیه و دفع زواید، برای حیوانات شکارچی است. در مورد حیوانات غیر شکارچی هم این طور است. در تمام جانوران شکارچی، همه اعضای حسی در قسمت پوزه و اعضاء متحرک و تحریک‌پذیر در قسمت جلو قرار دارند. پس دیگر جای تعجب باقی نمی‌ماند که مغز این بزرگترین مجموعه حسی، در آن نزدیکی قرار دارد، تا فرمان‌های مغزی را سریع از کانال‌ها به اندام‌های گیرنده برساند. این تکامل در روی زمین، به پدید آمدن سیستم عصبی پیچیده‌ای منجر شد که می‌تواند اندیشه کند.

ثابت شده که در «دلفین»ها با این که در آب زندگی می‌کنند اما مغزشان بزرگ است. این طور به نظر می‌رسد که تفکیک و دسته‌بندی کردن و نتیجه‌گیری از اندیشه‌ها و نظرات فقط از راه زندگی اجتماعی و استفاده از زبان و وسیله امکان‌پذیر است. زیرا استفاده از ساده‌ترین وسیله‌ها در آب بسیار مشکل است. بعید می‌نماید که مغزی این طور اندیشمند، تحت چنان شرایطی امکان رشد پیدا کند. زیرا احتیاج به نوعی سخن گفتن و محیطی اجتماعی و مناسب دارد.

پروفسور «پوچیتی» به این طریق این امکان را رد می‌کند که گفته شده:

– امکان دارد موجودات متفکر سایر کرات به شکل پرنده باشند، زیرا موجودات چرنده باید سبک وزن باشند، حال آنکه مغز بزرگ، سنگین و به مقدار زیادی خون نیاز دارد.

وی، این حالت‌های گوناگون حیات را تنها به این دلیل عنوان می‌کند که مفهوم تکامل را به راه فکری درستی سوق دهد.

یکی دیگر از جلوه‌های تردیدناپذیر تکامل، شکل‌های مشابه چشمان تمام جانوران است. تمام آنها چشم‌هایی درست مانند دوربین عکاسی دارند. عدسی دار، دارای شبکه عضلات چشمی و... شماره چشم‌ها و محل آنها هم شبیه یکدیگرند. همه آنها همیشه نزدیک مغز و سر هستند. همان طور که دو گوش هم در مناسب‌ترین محل قرار دارند. در بالای بدن. حس‌های بویایی

و چشایی هم که با بینی و دهان پیش رفته‌اند، در نزدیکی مرکز اعصاب قرار دارند. پروفیسور «پوچیتی» در اینجا دلایل خود را خیلی فشرده آورده است، تا ادعای زیست‌شناسان را که معتقدند: حیات با شعور تکنیکی می‌توانسته به شکل‌های مختلف و بسیار زیادی رشد کند، رد نماید. چرا؟ برای اینکه ادعای جنجال‌برانگیز امکان‌تکامل در ابعاد مختلف آن، این موضوع را که: حیات با شعور باید در کرات سماوی شش‌مین، در مکان‌هایی خارج از منظومه شمسی نیز رشد کرده باشد، رانفی می‌کند.

پروفیسور «پوچیتی» می‌گوید:

- این اصلی است که همیشه مورد توجه من بوده که موجودات مافوق‌خاکی ما، باید در شرایطی شبیه به همان شرایطی که در زمین داشتند در یک مایع معین مثل آب، بوجود آمده باشند. به محض اینکه به خشکی رفتند، همان جایی که برایشان امکان وجود داشت که زبان اختراع کنند و ابزار به کار ببرند و در یک جامعه زندگی را آغاز نمایند، این طریق تکامل باید برای حیات با شعور کرات دیگر نیز به کار رفته باشد.

کوتاه این که، این پیشرفت‌ها در کهکشان چنان بسیار بوده که به گفته پروفیسور «پوچیتی» کوشش برای تماس گرفتن با موجودات اندیشمند خاکی به شکست نخواهد رسید. از این روی ادامه می‌دهد:

این نتیجه‌گیری ساده من است که موجودات اندیشمند فراسوی زمین ما و در تمام کهکشان‌ها، باید به مقیاس زیاد شبیه نوع بشر باشند. دایره محدودتر شده: «لرد کلونین» معتقد است که اولین نوع حیات در سیاره ما از فضا وارد زمین شد.

«پوچیتی» بر اساس دانشی که در باره پیدایش حیات موجود است، مدعی است:

- قوانین تکامی در همه جا مشابه بوده و خواهند بود.

«ژوزف کروت» باور دارد که:

- طبیعت در کرات دیگر نیز همانگونه که در زمین مشکلات را حل کرده، دشواری‌ها را حل نموده است.

«آلبرت انشتین»<sup>۱</sup> می‌پرسد:

- من در حیرتم که آیا طبیعت همیشه یک نوع بازی را تکرار می‌کند؟

اگر کسی بتواند (یا فرض کند) که حیات با شعوری در میلیون‌ها سیاره دیگر وجود دارد، این اندیشه که چنین حیاتی قدیمی‌تر از ما بوده و شاید هست، این نتیجه را به دنبال خواهد داشت که: پس باید آن پیشرفته‌تر از حیات خاکی در تمام زمینه‌ها باشد. و این را باید پذیرفت. اما نباید فوری رد شود.

آیا نمی‌توانیم این تصور که: آدم و حوا به عنوان بنیانگذار نسل‌ها بوده‌اند، را برای همیشه فراموش کنیم؟ جای تردید نیست که من قادر نیستم این فرضیه را ثابت کنم، اما کسی هم تا کنون خلاف آن را برایم ثابت نکرده است. من هم سعی دارم تا آنجا که می‌شود از آن دنبال‌روی کنم.

1 Albert Einstein

رقیبان در فضا، علم ریاضی را به اندازه هم می‌دانستند و تجربیات آنان در یک سطح بود و از پیشرفت‌های تکنولوژیکی برخوردار بوده‌اند.

آنان که مغلوب شدند، ناچار بوده‌اند که از عرصه جنگ به وسیله یک سفینه فضایی فرار کنند، باید به سوی سیاره‌ای رفته باشند که دارای شرایط مشابهی با سیاره خودشان بوده باشد. تا بتوانند در آنجا به راحتی فرود آیند و اگر آنجا تمدنی نبوده، تمدن پیشرفته‌ای بوجود آورند. آنها این حقیقت را پذیرفته بودند که فاتحین - که خود به تمام وسایل مدرن و پیشرفته فضایی مجهز بوده‌اند - همه این حقایق را می‌دانسته‌اند و فاتحین برای سر به نیست کردن آن مغلوبان بسیار تلاش خواهند کرد. از اینجا بازی تعقیب و گریز شروع شده بود. اما یک نوع بازی که در آن پای مرگ و زندگی در میان بود. فضانوردانی که تازه به زمین رسیده بودند، در درون زیرزمین‌ها رفتند. شروع به حفاری کردند. گذرگاه‌های زیرزمینی. قادر بودند در آنجا پنهان بمانند و هم به موقع خارج شده روی زمین‌های اطراف خود کشاورزی کنند.

این اعتراض را که، حفر کنندگان تونل‌های زیرزمینی بدون تردید با مشکل حمل و نقل انبوه سنگ و خاک حفاری شده روبرو بوده‌اند، وارد می‌کنم. زیرا به نظر من آنان تکنولوژی پیشرفته‌ای داشته‌اند. بدون تردید دارای متدهای حرارتی و شبیه چیزی که در نشریه «اشپیگل» تحت عنوان «آخرین اکتشاف» در سوم ماه آوریل ۱۹۷۲ گزارش شده بود، داشته‌اند.

دانشمندان آزمایشگاه آمریکا برای پژوهش‌های اتمی در «لاس آلاموس»<sup>۱</sup>، به منظور ساختن مته حرارتی، یک سال و نیم تلاش کردند که پس از این تلاش مته شبیه به مته‌های معمول نبود. بلکه نوک آن از ماده «ولفرام»<sup>۲</sup> و یک نوع کربن جامد (گرافیت) درست شده بود که موجب داغ شدن می‌گردید. هر جا از این مته استفاده می‌شد دیگر از مواد ضایع حفاری چیزی باقی نمی‌ماند. مته حرارتی سنگی را که سوراخ می‌کند ذوب شده و نخاله‌ها را به دیواره سوراخ فشرده می‌کند تا سرد شود.

بر اساس گزارش «اشپیگل»، اولین نمونه آزمایشی این مته حرارتی، بدون صدا سنگ‌هایی را به قطر ۳۷/۵ کیلومتر را سوراخ می‌کرد.

اینک در «لاس آلاموس» می‌خواهند این مته حرارتی را با یک مولد کوچک اتمی روی یک خودرو بازودار سوار کنند تا مثل «موش کور» در زمین حفاری کند. این خودرو وظیفه‌اش این است که از پوسته زمین به قطر ۴۰ کیلومتر عبور کند و از مواد مذاب زیر پوسته زمین نمونه‌برداری کند. گفتن این سخنان بی‌دخول و خرج است!

بنابر این فکر می‌کنم این امکان وجود داشته باشد که آوارگان فضایی حتی از اشعه الکترونیکی برای ساختن تونل‌های خود استفاده کرده باشند. آنان الکترون‌ها را از روی یک قطب منفی بسیار داغ، به حالت تبخیر در آورده، بعد آنها را از میان یک میدان الکتریکی بین «کاتد» و «آند» شتاب می‌دهند. آنها با متمرکز ساختن الکترونها، شعاع‌های الکترونیکی را مجتمع کرده تا یک شعاع واحد تشکیل شود.

1 Los Alamos

2 Wolfram

کارخانه «وستینگهاوس» آمریکا، یک ژنراتور با اشعه الکترونی برای جوشکاری های آزمایشی در فضا ساخته است. این اشعه الکترونی مخصوص ترکاندن سنگ های عظیم است. زیرا سختی سنگ ها برای آن هیچ مانعی ایجاد نمی نماید. اگر یک اشعه الکترونی به سنگ برخورد کند، حتی سخت ترین و قطورترین آنها را با قدرت حرارتی خود متلاشی می کند.

این سؤال مطرح است که آیا سازندگان تونل ها با ترکیبی از مته حرارتی و تفنگ های اشعه الکترونی برای ساختن تونل استفاده کرده اند؟ بله. این ممکن است.

اگر مته حرارتی با پوسته های سخت زمین برخورد می کرد می توانست آن را با چند شلیک مؤثر تفنگ الکترونی منفجر کرد. آنگاه مته حرارتی خرده سنگ ها و زواید را متلاشی و آنها را ذوب می کرد. به محض اینکه سنگ مذاب سرد می شد، سطحی صیقلی و شفاف به سختی الماس بوجود می آورد. در این صورت سیستم تونلی غیر قابل نفوذ برای آب و بخار ایجاد می شد.

هنگامی که تونل ها را در «اکوادور» دیدم به فکر افتادم که این نظریات را طرح و ارایه کنم.

«خوان موریکس» معتقد است که گالری های مستقیم و دراز که دیوارها و جدار صیقلی شده دارند، همچنین اتاق های بزرگ همگی به وسیله انفجار ساخته شده اند. این لایه ها با دقت بریده شده است. در مدخل ورودی در سنگی بریده شده تونل بسیار خوب قابل تشخیص است. درست مثل مدخل ورودی به تونل که به طور کامل چهار گوشه آن قائم است.



■ «خوان موریکس» معتقد است که برای صیقلی شدن دیوارهای غار از یک نوع مواد منفجره استفاده شده است.

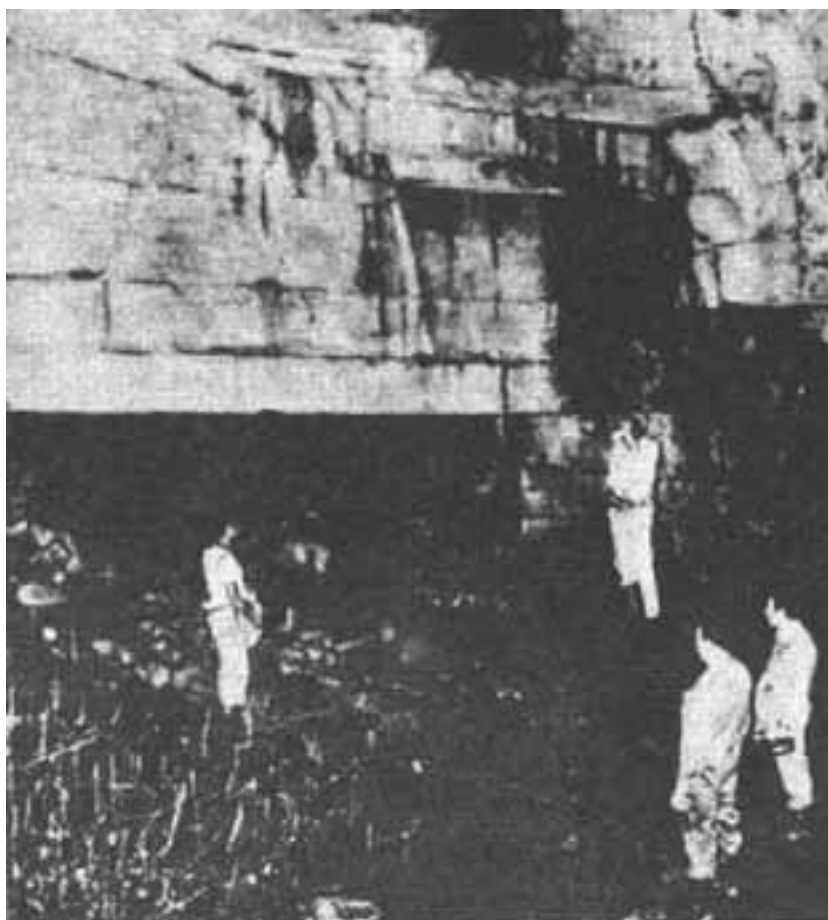
صیقلی بودن تخته سنگ ها و نظم آنها هرگز نمی تواند یک پدیده عادی و طبیعی باشد. پدیده ای طبیعی که برای مثال با جاری شدن سیل عظیم از آب ایجاد نشده است.

شیوه و دقتی که برای ساختن تونل ها از آن استفاده شده، با اینکه از بادکش ها و هواکش ها



معلوم است که در فواصل معین بنا شده‌اند. این دودکش‌ها با دقت درست شده‌اند و به طور متوسط ۱/۷۵ متر تا ۳ متر طول و ۷۷/۵ سانتیمتر پهنا دارد.

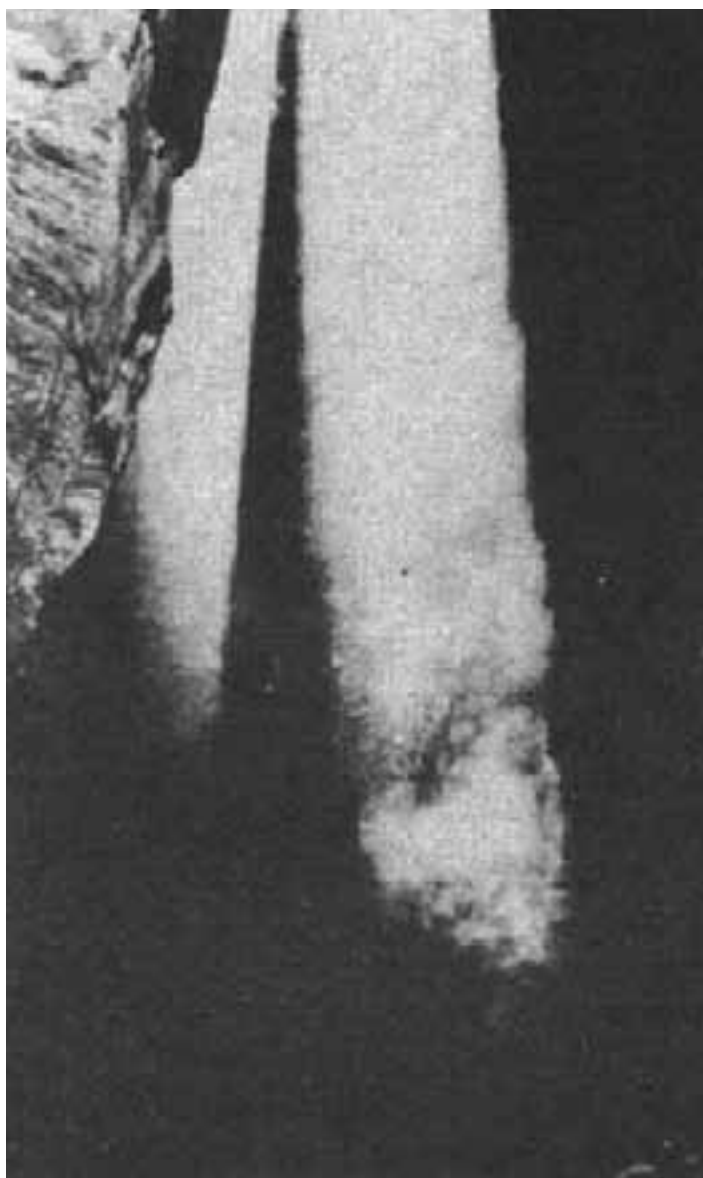
پرنندگان شبیه «کرکس» در طول روز برای رفت و آمد از این دودکش‌ها استفاده می‌کنند، و سرانجام برای مرگ به همین جا باز می‌گردند. در اینجا بود که در ژرفنای غیر قابل نفوذ، خدایان تصمیم گرفتند که بشر را مانند خود بیارایند. سال‌ها بعد دیگر نگران نبودند که دشمنان فاتح آنان را پیدا کنند.



■ در مدخل تونل که ۱۱۱ متر زیر زمین است، لایه‌های سنگی بریده شده‌ای است که به نحو استاده‌ای صیقل یافته‌اند و تخته سنگ‌ها به نحوی روی هم قرار گرفته‌اند که نمی‌شود آن را یک پدیده طبیعی دانست. به زمان بنای آنها، به احتمال، ارتفاع آنها بیشتر از حالا بوده، اما بر اثر جریان سیل مقداری از آنها فرو ریخته است.

«پوپول ووه» در کتاب مقدس سرخپوستان «کوئینچ» که آنان شاخه‌ای از خانواده بزرگ «مایا»ها هستند و در آمریکای مرکزی سکنی داشتند، در باره این نوع آفرینش و آرایش نوشت:

- ... جایی که «بالام کوئیتس»<sup>۱</sup>، «بالام آکاب»<sup>۲</sup> و «ایکویی بالام»<sup>۳</sup> آمدند غارهای «تولا»<sup>۴</sup> بود. هفت غار و هفت دره. «تاموب»<sup>۵</sup> و «ایلوکاب»<sup>۶</sup> نیز به آنجا آمدند. این نام شهری بود که خدایان در آنجا مورد پذیرایی قرار می گرفتند. به ترتیب خدایان را پشت سر گذاشتند و «هاکاویتس»<sup>۷</sup> اولین کسی بود که چنین کرد. «ماهو کوتا» نیز خدایش را جا گذاشت. اما «هاکاویتس» در جنگل پنهان نشده بود. وی در دل کوهی ناپدید شد.



■ هواکش‌های گوناگونی در فواصل معین وجود دارد که اغلب ۱/۷۵ متر ارتفاع و ۷۷/۵ سانتیمتر عرض دارند.

- 1 Balam Quitze
- 2 Balam Acab
- 3 Iqui Balam
- 4 Tula
- 5 Tamub
- 6 Ilocab
- 7 Hacavitz



■ تعداد بسیاری از این پرندگان در تونل‌ها آشیانه دارند. آنها مدام از راه هواکش‌ها به تونل رفت و آمد می‌کنند. اما همیشه برای مردن خود را به تونل می‌رسانند.

قطعه دیگر از «پوپول ووه» در زیر نقل می‌کنم که ناچارم اینجا یکبار دیگر آن را بیاورم، چون مطلب حیرت‌انگیزی دارد:

– گفته شده آنان که خلق شدند و شکل گرفتند، پدر و مادر نداشتند. اما بشر خوانده می‌شدند. از زنی زاده نشدند. به وسیله خالقین تولید مثل نیافتند، به وسیله «آلوم» و «کاهولوم» هم نه. با معجزه و جادو خلق شده‌اند و شکل گرفتند.

شهری در بابل مرکزی بود که در هزاره سوم قبل از میلاد مسیح پایگاه خدای سومری «انلیل»<sup>۱</sup>

بود. این شهر که نامش «نیپور»<sup>۱</sup> است قصه آفرینش بشر را به دنبال خود دارد به این شرح:  
- در آن ایام در خلقتگاه خدایان در خانه‌شان به نام «دوکو»<sup>۲</sup> که «لاهار»<sup>۳</sup> بود و «آشمن»<sup>۴</sup> آنها شکل گرفتند.

ممکن است عده‌ای از تشابه نوشته‌های میخی «نیپور» و مفاهیمی که در اثر «پوپول ووه» هست، با اینکه ۱۲۰۰۰ کیلومتر با هم فاصله داشتند (آمریکای مرکزی وطن «مایا»ها و «بین‌النهرین» محل «سومریان») گمان کنند حيله و تزویری در کار است. اما باید این عده بدانند که دقتی برای استخراج نوشته‌ها به منظور اینکه شبیه باشند، به کار نرفته است. با اینکه هر دو از نظر زمان و از نظر مکان با هم تفاوت کامل داشتند.

همه می‌دانند که «تورات» از بسیاری مفاهیم «سومریان» استفاده کرده. اما آنچه که شناخته نشده این است که «تورات» و «پوپول ووه» دارای مشترکات ظاهری بسیاری می‌باشند. مواردی هم هست که هنوز میان آن دو کشف نشده است. بعدها ناباوران متون زیر را مقایسه خواهند کرد.  
- و تمام زمین از یک زبان و گفتار استفاده می‌کردند.

(کتاب آفرینش - تورات)

- آنان طلوع آفتاب را دیدند. آنان زبانی واحد داشتند. آنان سنگ و چوب را پرستش نمی‌کردند.

(از پوپول ووه)

- «موسی» دستانش را به روی دریا باز کرد و خداوند اراده کرد که دریا به وسیله تندباد شرقی به هنگام شب به عقب رانده شود و دریا را از زمین خشک گردانید و آبها از هم جدا شدند و کودکان و قوم «بنی اسرائیل» به روی خشکی زمین به میان دریا رفتند:  
آبها مانند دیواری بودند دو سوی راست و چپ آنها.

(کتاب مهاجرت - تورات)

- آنها از چگونگی عبور خود از دریا با اطلاع نشدند. به حدی آسوده سفر کردند که مثل این بود که از خشکی می‌گذرند. آنان از روی کفی که از سنگ پوشیده شده بود عبور کردند. سنگ‌های مدوری که از ماسه بیرون آمده بودند و آنان از روی آنها عبور می‌کردند که آنجا به نام «ماسه‌های لغزان» بود (لقبی بود که توسط آنها که از دریای تقسیم شده عبور کردند داده شده بود) آنان چنین عبور کردند.

(پوپول ووه)

- این نمایانگر عهدی است که میان من و تو و هر موجود زنده‌ای است که با تو هست.

(کتاب آفرینش - تورات)

- این تو را آرامش می‌بخشد، هنگامی که تو مرا بخوانی، اینست نشانه پیمان میان من و تو. و اینک من باید با قلبی اندهبار بروم.

(پوپول ووه)

1 Nippur  
2 Duku  
3 Lahar  
4 Ashman

- آنگاه این مردان شلوار، کت و کلاه و لباس پوشیده میان شعله‌های هولناک تنور رها شدند. پاسخ داد و گفت:

- خداوندا، من چهار مرد می‌بینم که میان آتش آزادانه راه می‌روند و نمی‌سوزند و چهارمین شبیه پسر خداست.

(کتاب دانیال نبی - تورات)

- آن مردان میان آتش رفتند، کوره آتش با درونی که سخت سوزان و گداخته بود، اما به آنها آسیبی نرساند. آنگاه با بدنی سالم و چهره‌ای گشاده میان سایه روشن پدیدار شدند. ساکنان نقاطی که در آن اطراف از آنجا می‌گذشتند، مرگ آنان را آرزو می‌کردند. اما چنین نیز نشد. حیرت اهالی «زیبالبا» [Xibalba] را فرا گرفت.

(پوپول ووه)

خواننده خواهد پرسید که:

- نوشته‌های میخی «سومری» و علامات تورات، و نوشته‌های «پوپول ووه» چه ارتباطی دارند با تونل‌های من؟!

من می‌کوشم تا مبحثی را عنوان کنم مبنی بر اینکه در زمان‌های بسیار دور، تنها یک مبداء پیدایش انسان وجود داشته است. همان مردان فضایی بودند که تحولاتی بوجود آوردند. بعدها که نژادهای مختلف مردم روی زمین پراکنده شدند، تجربیات جدید، موجب پیدایش آداب و رسوم تازه شد. اما اصل مبداء خلقت - که خدایان بشر را مانند خود آفریدند - در تمام آیین‌های دنیا و بشریت به یک شکل حفظ شده‌اند. خلقت بشر به وسیله دخالت موجودات فوق‌خاکی به هیچ‌عنوان با فرضیه تکامل و تئوری اجداد ما تناقضی ندارد. در این صورت دو سؤال مطرح است:

۱- چه حادثه‌ای موجب شد که بشریت بنیان بگیرد؟

۲- چرا فقط اجداد انسان کنونی از میان تمام انواع جاندارانی که شبیه اجداد انسان بودند قوه تفکر سازندگی یافتند؟

برای دو پرسش، پاسخ‌های بسیار زیادی وجود دارد که هیچ‌یک قانع‌کننده نیست. حدود یک میلیون سال قبل حجم مغزی هر یک از تمام انواع میمون‌ها حدود ۶۲/۵ سانتیمتر مکعب بود. اگر به دلیل مختصات آب و هوا، میمون‌ها از فراز درختان به زیر آمده‌اند، پس باید این عمل شامل حال همگی آنها می‌شده است. نه اینکه فقط مشمول آن دسته می‌شده که اجداد انسان بودند.

اما اگر قدرت ساخت و سایل، از شرایط موفقیت و پیشرفت و تکامل بعدی بوده، پس بر این منوال نباید امروز هیچ نوعی از میمون‌ها به حالت وحشی باقی بمانند.

اینک پرسش دیگری مطرح می‌شود:

- آیا تکامل انسان لازمه بقای آن است؟

این سؤال را «اسکار کیس مائرت»<sup>۱</sup> در کتاب خودش که نام: «شروع یک پایان بود» دارد، مطرح کرده است.

با توجه به مشکل پیدایش بشر، «ماترت» پرسش‌هایی از این قبیل مطرح می‌کند:  
- اگر یک نوع از نژاد میمون‌ها، به خاطر اینکه راحت‌تر به غذا و خوراک برسد مجبور می‌شود روی پاهای عقب خودش بایستد، پس میمون‌های دیگر چرا از پاهای عقب خود برای همان انگیزه، استفاده نکردند؟

به طور کلی تمام میمون‌ها (از نژاد انسان‌نماها) همگی گیاهخوار بوده و هنوز هستند. به همین شکل اجداد بشر تنها در طول زمان تکامل یافته و در این هنگام به حالت بشر کنونی گوشتخوار شده است. گوشتخواری علامت رشد فکری بوده و آن هم نتیجه یک نوع پیشرفت محسوب می‌شده زیرا بشر قادر بود بهتر و ساده‌تر با گوشت خود را سیر کند. بشر به عنوان تشکر باید ممنون گرگ‌ها و گربه‌سانان که از میلیون‌ها سال پیش گوشتخوار بوده‌اند، باشد.

راستی، چرا ناگهان گوشتخواری ساده‌ترین راه برای تغذیه اجداد بشر شد؟  
از چه زمانی تا کنون کشتن یک آهو یا یک گاو میش خیلی آسانتر از چیدن میوه از درخت شده است؟

در طول یک میلیون سال پیش، چندین دوره خشک و بارانی سپری شده است. تمام موجودات، از نوع میمون‌ها، توانستند برای ادامه حیات به جنگل‌ها رو آورند. پس چرا تمام این میمون‌ها غیر از آن نژادی که قرار بود انسان‌ها از آنها پدید بیایند، چنین کاری کردند؟  
راستش این است که در فرضیه تکامل دلیلی و توضیحی برای این موضوع وجود ندارد که: چرا اجداد انسان با برداشتن چنین گامی مهم از دیگر انواع میمون‌ها سبقت گرفت و موفق شد؟  
تمام آنچه که می‌شنویم در این نکته خلاصه می‌شود که ناگهان مغز آماده شد که علم و تکنیک را درک کند و ناگهان قادر به اندیشیدن در مورد آسمان‌ها شد و توانست اجتماعی شود و با خود روابط ایجاد کند.

بر اساس تاریخ تکامل، این دگرگونی، از حیوان بودن به انسان شدن، ناگهانی انجام شده است. درست مثل یک معجزه. اما باید بدانیم که معجزات اینگونه رخ نمی‌دهند.  
این دلیل که: اجداد اولیه ما یک میلیون سال پیش از این که اجتماعی بشود «متفکر» بوده و بعد از اینکه زندگی کردند، به پیشرفت نایل آمده، به هیچ عنوان قانع کننده نیست. این دلیل «پایش میلنگد!» تمام پستانداران، به صورت گروهی و دسته جمعی زندگی می‌کردند. هنوز هم این طور است. دسته جمعی به شکار می‌روند و دسته جمعی از خود دفاع می‌کنند. آیا به این دلیل «متفکر» شده‌اند؟ حتی اگر موجودی شبیه انسان، نوعی ابزار ساخته باشد، این موضوع باعث نمی‌شود که او را از نوع اجداد بشر بدانیم.

پروفسور «لیکی»<sup>۱</sup> از مرکز پژوهش‌های ملی، در زمینه امور ماقبل تاریخ در «نایروبی»<sup>۲</sup> نزدیک قلعه «ترنان»<sup>۳</sup> به کشفیاتی دست می‌یابد که نشان دهنده وسایلی است که توسط «کنیاپیتیکوس ویکری»<sup>۴</sup> تولید شده و معلوم می‌کند که «هوموهابیلیس»<sup>۵</sup> انواعی از ابزار ساده را دو میلیون سال پیش ساخته‌اند.

1 Leakey

2 Nairobi

3 Ternan

4 Kenyapithecus Wickeri

5 Homohabilis

البته «هوموهایلیس» و «بکری» از اجداد بشر کنونی محسوب می‌شوند. آنان و سائیلی نیز ساختند و «هوموهایلیس» در دو میلیون سال پیش، از ابزار ساده استفاده می‌کردند.

بدین ترتیب پروفیسور «لیکی» مدعی است که خانم «جین ون لایچ - گودال»<sup>۱</sup> شامپانزه‌ای را دیده که در محیط طبیعی خود، شبیه بشر، ابزار گوناگونی می‌ساختند و از آنها استفاده می‌کردند. آیا چه کسی مایل است اینها را که همگی شرایط عضویت در «هموسپین» را دارند، در حوزه بشر اندیشمند، بپذیرد؟

موجوداتی شبیه انسان که ابزار می‌ساخته‌اند و از آن ابزارها استفاده می‌کردند، همیشه وجود داشته‌اند.

موجوداتی - همان آدم - که از آفریدگار بیمناک بوده و او را پرستش می‌کرده‌اند. دیوار غارها را با آبرنگ نقاشی می‌کردند، سرود می‌خواندند، شرمگین می‌شدند، دوست می‌داشتند. مردگان را دفن می‌کردند. اینگونه حیات، مدت زیادی نیست که وجود داشته است.

من تردید دارم که هرگز این امکان وجود نداشته که با یک جهش یا جراحی به وسیله موجودات فوق خاکی آنها بتوانند بوجود بیایند. از این رو با کمی دو دلی مدعی هستم که کسانی که در جنگ در فضا مغلوب شدند، اول یک دوره بشرسازی را که با دانش خود از رمز «ژنتیک» مایه می‌گرفته، گذرانده‌اند، آنگاه جهش را بوجود آورده‌اند.

در پنجم ماه ژوئن سال ۱۹۷۲، خبرگزاری «آسوشیتدپرس» از «واشنگتن» یک خبر ۱۲۹ صفحه‌ای را در مورد لوحه تحقیقات فشانوردی آکادمی علوم فضایی آمریکا، منتشر کرد.

از نظر این پژوهشگران، امکان وجود متفکران فوق خاکی در کهکشان و تمدن‌های دیگر در مدت هفت سال گذشته بیشتر شده است. این آکادمی توصیه کرد که دولت سرمایه‌گذاری‌های کلانی در زمینه اکتشاف چنین مسائلی که بسیار مهم نیز هستند در کهکشان‌ها بکند.

از سوی دیگر، تلسکوپ‌های فعلی تا کنون موفق شده‌اند علایم رادیویی موجودات مافوق کره زمین را ثابت کنند، اما وسایل جدید باید به نحوی ساخته شوند که بتوانند علایم تمدن‌های کهکشان‌های خارج منظومه شمسی را ثابت کنند.

توجه شما را به بخشی از گزارش این کمیته جلب می‌کنم:

- درست در این لحظه امکان دارد که ارتباط رادیویی موجودات خیلی دور از ما در حال رسیدن به ما باشد. شاید بتوان تمام این گفتگوها را تنها اگر یک رادیو تلسکوپ قوی در راه درست خود با طول موج دقیق قرار گیرد ضبط کرد.

بنابر این اگر کسی قادر است که دلایلی در تایید این فرضیه بیاورد، گمان می‌کنم بهتر است که به یک بحث و گفتگوی جدی بینجامد.

موضوع این نیست که قضیه‌ای را ثابت کنند. کدام فرضیه علمی بر اساس اثبات خودش بنا شده؟ وانگهی مسأله جایگزینی دین و آیین جدیدی هم به هیچ عنوان مطرح نیست که کسی بخواهد به آن اعتراض کند. اگر فرضیه‌های من شبیه این است که: دین جدیدی دارد ارایه می‌شود، پس شایسته‌تر این است که بگوییم تمام نظرات ابتدایی علمی که اساس آنها فرضیات بوده‌اند، همه

یکسره دین جدیدی را می‌خواسته‌اند ارایه کنند. که البته این غلط است. آیا هر کس به فرضیات علمی، حتی اگر نتایج آن نمایانگر این باشد که آن شخص خطا می‌رفته، باید اعتماد کرد؟

من می‌خواهم افکار را با نتایج حاصله به حرکت آورم. نه چیزی بیشتر و نه کمتر. نظراتم را می‌گویم. شواهدم را ارایه می‌کنم که چگونه تونل‌های «پرو» و «اکوادور» می‌توانستند ساخته شوند و در چه زمانی «هموسپین» ساعت تولد خود را جشن گرفته است. من تمام اینها را به جهان علم ارایه می‌کنم تا به من پاسخ دهد.



## نشانه‌هایی از وجود خدایان در چین

هوایمای جت «بوئینگ» هوایمایی «چین» با یک ساعت تأخیر، از «سنگاپور» حرکت کرد و در مدت پرواز نیم ساعت از یک ساعت تأخیر خود را جبران نمود، و سرانجام ساعت ۱۵/۳۰ در «تایپه»<sup>۱</sup> به زمین نشست. من قرار ملاقاتی با آقای «چیانگ فو - تسونگ»<sup>۲</sup> مدیر موزه کاخ ملی برای ساعت ۱۷ همان روز داشتم.

چمدانم را در هتل «آمباسادور» در خیابان «نانکینگ»<sup>۳</sup> شرقی گذاشتم و تاکسی گرفتم و همانطور که کنار صندلی راننده تاکسی که خنده‌ای بر لب داشت می‌نشستم گفتم:  
- لطفا موزه کاخ ملی.

مرد بودایی کوچک اندامی کنار دستم خنده‌ای کرد. متوجه شدم که حرفم را نفهمیده است. در حالی که با سرعت وحشت‌آوری رانندگی می‌کرد در باره مقصدم به تمام زبان‌هایی که می‌دانستم، با او حرف زدم.

مرد بودایی مدام سرش را تکان می‌داد و پایش روی گاز آنقدر فشرده می‌شد تا اینکه سرانجام ایستاد. کنار ایستگاه راه‌آهن!

در را برایم باز کرد و با لبخندی شادی‌آمیز به طرف ایستگاه که هرگز موزه موردنظر من نبود، اشاره کرد. کاش فقط چند کلمه چینی می‌دانستم!

وارد سالن اصلی شدم و ناگهان فکری به خاطرم رسید. وسط تالار یک دکه کتابفروشی بود که صدها نوع کارت پستال اطرافش به نمایش گذاشته بود. کارت پستال‌هایی که تمام نقاط دیدنی «تایوان» و «تایپه» را نشان می‌داد.

من تمام کارت پستال‌های محل‌هایی که می‌خواستم ظرف دو سه روز به آنجا بروم را خریدم. هنگامی که کارت پستال قشنگ موزه را به مرد بودایی نشان دادم سرش را تکان داد و از همان

1 Taipei

2 Chiang Fu - tsung

3 Nanking

راهی که آمده بودیم برگشت.  
 موزه درست نزدیک هتل من بود.  
 می دانستم که با «چیانگ فو - تسونگ» دیگر مشکل صحبت کردن نخواهم داشت چون او در «برلین» تحصیل کرده بود و آلمانی را خوب می دانست.  
 در رستوران «لو - تایپه» در «لوسرن»<sup>۱</sup> آقای «چی»<sup>۲</sup> که صاحب این رستوران است و یکی از بهترین رستوران‌های «چینی» است که تا کنون من در آن غذا خورده‌ام، وی در باره آقای «فوتسونگ»<sup>۳</sup> برایم حرف زده بود. آقای «چی» بخش عمده‌ای از عمرش را بعنوان آشپز «چیانگ کایشک»<sup>۴</sup> پیش از اینکه در «سوئیس» رستوران باز کند، خدمت می کرد. دوست من آقای «چی» می دانست که اطلاع یافتن از اسرار «بايان كارا يولا»<sup>۴</sup> تا جایی که برایم امکان داشته باشد، تمام مدت فکر مرا در خودش غوطه‌ور کرده است. «کارایولا» چشم‌اندازی در مرز «چین» و «تبت» دارد. همانجایی که «چی پوتی»<sup>۵</sup> باستان‌شناس چینی به سال ۱۹۳۸ موفق شد ۷۱۶ لوحه از جنس «گرانیت» کشف کند.



■ راننده استخوانی «بودایی» تاکسی به یاری کارت پستال موزه «تایپه» مرا به آنجا برد تا با آقای «چیانگ فو - تسونگ» ملاقات کنم.

این لوحه‌ها دو سانتیمتر ضخامت داشتند که در وسط آنها سوراخی بود و از آن یک خط دو برابر شده، مانند صفحه گرامافون به طور مارپیچ در کنار لوحه‌ها ایجاد شده بود.  
 دانشمندان و نخبگان سال‌های متمادی هنوز نتوانسته بودند توضیحی برای این الواح داشته

1 Luccrne  
 2 Chi  
 3 Chiang kai - shek  
 4 Baian Kara Ula  
 5 Chi - Pu - Tei

باشند. خیلی مشکل و مبهم به نظر می‌رسید تا اینکه پروفیسور «تسوم - اوم - نوئی»<sup>۱</sup> از آکادمی ماقبل تاریخ «پکن» موفق شد معانی بخشی از شیارها را در سال ۱۹۶۸ کشف کند. در این بررسی‌ها سنگ‌شناس، مقدار قابل ملاحظه‌ای «کبالت» و فلزات در لوحه‌ها نشان داد. فیزیکدان‌ها یادآور شدند که لوحه‌ها دارای یک ریتم ارتعاشی بالا هستند که نشان می‌دهد که روزی این صفحات در معرض یک فشار قوی الکتریکی قرار داشته‌اند.

هنگامی که زبان‌شناس روسی به نام دکتر «ویلا چسلاف سائزوف»<sup>۲</sup> ترجمه یافته‌های خود را در «بایان کارایولا» و لوحه‌های سنگی، منتشر کرد، جار و جنجالی به پا شد.

در این خبرها آمده بود که ۱۲۰۰۰ سال قبل عده‌ای از مردم ناشناس مافوق خاکی در سومین سیاره که کره زمین است، فرود آمدند. اما سفینه آنها دیگر آن انرژی را نداشت که از زمین برخیزد. من این ادعای ثابت شده را در کتاب «خدایان از کهکشان» آورده‌ام. اما دلیل سفرم به «تایوان» این بود که برابر اخبار منتشره «مسکو»، گزارش کامل این دانشمندان در مورد الواح سنگی، همه در آکادمی «پکن» و آرشیو تاریخ در «تایپه»، نگهداری می‌شد.

کوتاه اینکه، خیلی از نامه دوستم «چی» به خاطر این ملاقات، در این بعدازظهر سرد و نمناک ژانویه، متشکرم.

مدیر موزه «کاخ ملی»، پیش از اینکه به سفر دور دنیا بروم، در یک نامه به طور خیلی مؤدبانه، با ملاقات من موافقت کرده بود. از این رو آدم خوش‌شانسی بودم که می‌توانستم در جریان الواح سنگی این موزه قرار بگیرم. یک مجموعه دیدنی با بیشتر از ۲۵۰،۰۰۰ مورد مشخص شده که ظرف ۶۰ سال اخیر، از محل اصلی اش «پکن» به تدریج به «تایپه» آورده شده است.

به سال ۱۹۱۳ زمانی که حزب «کومیتانگ»<sup>۳</sup> حکومت می‌کرد، همچنین در سال ۱۹۱۸ در خلال کشمکش‌های داخلی، و در سال ۱۹۳۷ به دنبال جنگ با ژاپنی‌ها که «پکن» را تسخیر کرده بودند، و به سال ۱۹۴۷ که «مائوتسه تونگ»<sup>۴</sup> با ارتش آزادیبخش، جمهوری خلق چین را بنا نهاد، و یک بار دیگر پکن را پایتخت قرار داد، از سال ۱۹۴۷ گنجینه‌های هنری در «تایپه» جمع‌آوری می‌شوند. کارت ویزیت بسیار قشنگ دوستم آقای «چی» که در آن از من تعریف کرده و ضمن این تعریف‌ها به دوستش آقای «چیانگ فوتسونگ» سفارشات هم نموده بود، باعث شد که نگهبانان خنده‌رو، به سادگی همه درها را به رویم بگشایند. سرانجام به اتاق مدیر رسیدم.

او با من به زبان آلمانی خیرمقدم گفت. من هم به خاطر دیر رسیدن از او پوزش خواستم. او هم با یک جمله بلند بالای چینی پوزش مرا پذیرفت و گفت:

- شما دوست دوست من هستید. پس دوست من هم هستید. به چین خوش آمدید. چه کاری از من برای شما ساخته است؟

... و در حالی که داشتیم به یک میز کوتاه نزدیک می‌شدیم، او با صدای بلندتری دستوری داد. پیش از اینکه بنشینم نگهبانان موزه فنجان‌های چینی مرا که مثل ورق کاغذ نازک بودند، و قوری

1 Tsum - Um - Nui

2 Dr. Vysacheslav Saizov

3 Kuomintang

4 Mao - tse - tung

بسیار قشنگی پراز چای خوش عطری را برای ما آوردند. آقای مدیر فنجان‌ها را پر کرد.



■ ملاقات من با رییس موزه «تایپه» بسیار جالب و ارزنده بود.

من یکر است وارد موضوع شدم. گفتم منظور اکتشافات «بایان کار ایولا» مورد نظر است. دوست دارم که گزارش دانشمندان را که در مورد الواح سنگی که در «تایپه» نگهداری می‌شود ببینم. هنگامی که شنیدم گزارش جزو اموال موزه نیست و هنوز در آکادمی «پکن» - جایی که او هیچگونه تماسی با آن ندارد - نگهداری می‌شود، ناگهان به شدت دگرگون شدم. او به زودی ناراحتی مراد رک کرد. و کوشید با اطلاعات مختصری که خودش داشت به من کمک کند. وی گفت:

- من می‌دانم که شما پشتکار فوق‌العاده‌ای دارید. شما تا اعماق تاریخ بشر اولیه تحقیق کرده‌اید. من تنها می‌توانم در مورد اجداد اولیه مان یعنی «سین آنتروپوس»<sup>۱</sup> که به سال ۱۹۲۷ در دره «چوکوتین»<sup>۲</sup> در فاصله ۳۷ کیلومتری جنوب غربی «پکن» کشف شده‌اند به شما کمک کنم. از نقطه نظر انسان‌شناسان این «سین آنتروپوس» پکن شبیه «هموهایدلبرگینس»<sup>۳</sup> است. اما به هر حال نژاد چینی را می‌نمایاند که امروزه در ۸۰۰ میلیون نوع وجود دارد. بشر «پکن» باید از «پلیستوسین»<sup>۴</sup> میانه در حدود ۴۰۰،۰۰۰ سال پیش آمده باشد. (پس از آن، دیگر مبهم است).

مدیر موزه ادامه داد:

1 Sinanthropus  
2 Choukoutien  
3 Heidelbergensis  
4 Pleisto cene

- هیچ مدرکی موجود نیست تا فرهنگ حجر در شمال چین تا هزار سوم قبل از میلاد مسیح را ثابت کند. هنگامی که فرهنگ «یانگ شاو»<sup>۱</sup> در قلمرو «هوانگ هو»<sup>۲</sup> سفالگری رنگ آمیزی شده را اختراع کردند، حدود هزاره دوم قبل از میلاد مسیح تمدن «ما شانگ»<sup>۳</sup> سفالگری سیاه را بوجود آوردند. و کار با سنگ و مس به وسیله تمدن «شنگ تسه آ»<sup>۴</sup> از «شانتونگ»<sup>۵</sup> دنبال می‌شد. این موضوع هم با تزئین اشرافی در عصر برنز با «تاو تیه»<sup>۶</sup> (یا نقاب هیولا) و «لی ون»<sup>۷</sup> با زاویه ۹۰ درجه شکسته که نمایانگر رعد و برق بود، همچنان ادامه می‌داشت.

از قرن ۱۵ تا قرن ۱۷ نقش‌های بسیار پیشرفته‌ای وجود داشتند که اغلب از دو هزار نمونه چهره خاص با خصوصیات اخلاقی، برای کتیبه‌های مذهبی مورد استفاده قرار گرفته است.

در تمام دوران این موضوع وظیفه اصلی قانونگذاران چینی «پسران آسمان» بوده است که مدام مراقب طبیعت به صورت عادی خود باشند. تا آنجا که من «تاریخ ناشناس» می‌دانم، در دوران سلطنت میانه چیزی نیست که به اندیشه‌های شما، وسعت و عرصه ببخشد. نه یک تبر سنگ تراشی شده، و نه ابزار اولیه، و نه حتی نقاشی در غارها.

دیرین‌ترین استخوان‌هایی هم که اینجا پیدا شده‌اند متعلق به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح است. پرسیدم:

- روی استخوان‌ها چه بوده است؟

گفت:

- تا کنون بر اساس آنچه گفته شده، چیزی از آنها فهمیده نشده است.

پرسیدم:

- چیز دیگری نیست؟

گفت:

- یک گلدان که در حفاری‌های «آن یانگ» نزدیک «هونان» به دست آمده و دیرینگی آن به ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌رسد.

گفتم:

- خیلی عذر می‌خواهم آقای «چیان»، اما به هر حال چین باید چیزی که دال بر تاریخ کهن خود باشد، به دست آورده باشد. چیزی را که نشان دهنده دوره رشد تاریخ اولیه به تاریخ تکامل یافته ثانویه باشد. آیا خرابه‌های اسرارآمیز و یا دیوارهای مخروبه قدیمی وجود ندارد؟

گفت:

- تاریخ چین بدون وقفه تا امپراطوری «هوانگ تی»<sup>۸</sup> که در سال ۲۶۹۸ می‌زیسته، ادامه دارد و به طور کامل ثابت می‌کند که «پرگار» در آن زمان وجود داشته است. از این رو آن عصر نمی‌تواند

1 Yang - shao

2 Huang Ho

3 Ma - shang

4 Sheng Tse Ai

5 Shantung

6 Tao Tieh

7 Li Wen

8 Huang - Ti

با «هوانگ تی» شروع شده باشد. اما دوست عزیز من بدانید که قبل از او چیزهایی اتفاق افتاده که در اسرار ستارگان نهفته است.

پرسیدم:

- منظورتان از ستارگان چیست؟

گفت:

- از این گفتگو چیزی دستگیر شما شد؟

گفتم:

- البته.

بعد با خنده‌ای گفت:

- از زمان‌های بسیار دور تا کنون برای چینی‌ها اژدها نمونه بارز الوهیت تسخیرناپذیر و شکست‌ناپذیر است. «پان کو»<sup>۱</sup> یک نام حماسی برای سازنده کهکشان چینی است.



■ این تصویر آبرنگی از «پان کو» که خدای در هم پاشنده و سازنده دنیای چین است. بر اساس افسانه‌های موجود وی پس از اینکه از آسمان به زمین آمد، دنیا را از سنگ ساخت.

«پان کو» زمین را از سنگ‌های سخت که باعث درهم ریختن آنها از آسمان شده، ساخت. آب‌ها را تقسیم کرد و سوارخ عظیمی در آسمان ایجاد نمود. او آسمان را به نیمکره‌های شرقی و غربی تقسیم کرد.

پرسیدم:

— آیا او ممکن است شاهزاده‌ای از سیاره دیگر باشد که در یک سفینه فضایی از آسمان آمده باشد؟  
گفت:

— نه دوست عزیز من. در حماسه مطلبی پیرامون سفینه فضایی نمی‌گوید. او فقط به اژدها اشاره می‌کند اما از «پان کو» به عنوان خدای ابدی کهکشانی یاد کرده و می‌گوید که او «یین یانگ»<sup>۱</sup> را آفرید که مظهر قدرت‌های دوگانه طبیعت است. «یانگ» مظهر مرد و کهکشانی است. «یین» مظهر زیبایی زنانه و زمین است. آنچه که در زمین و آسمان اتفاق می‌افتد به این نمونه بارز منسوب می‌شود که به طور همه جانبه‌ای این فلسفه در فلسفه ستاره‌شناسی چین نفوذ کرده است. بر اساس افسانه‌ها، هر رهبر و پسر کهکشانی باید ۱۸۰۰۰ سال روی زمین زندگی کند. اگر این عدد تقریبی را به همین شکل قبول کنیم، «پان کو» ۲،۲۲۹،۰۰۰ سال پیش، از کهکشانی آمده است. این محاسبات فضایی، باید چند سالی کم و زیاد باشد، اما به هر حال با این رقم، چند سال کم و زیاد چندان مهم نیست. «پان کو» که افسانه او را تمام چینی‌ها بازگو می‌کنند، در هر نقطه‌ای از چین شرح حال خاصی دارد که البته با توجه به ۵،۷۰۰،۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت خاک چین، دیگر جای تعجب نیست. گاهی از او به عنوان موجودی با دو شاخ در سر و یک چکش در دست راست یاد می‌کنند. زمانی او را به شکل اژدها و فرمانده چهار عنصر (آب، آتش، خاک، باد) نشان می‌دهند. زمانی او را در حالی که خورشید را با یک دست و ماه را در دست دیگر دارد، نقاشی می‌کنند. بعضی مواقع هم او را در حالی که در سنگ، نقش تراشی می‌کند و مارها او را تماشا می‌کنند، نمایش داده می‌شود.

به راستی، «پان کو» نباید با آن دیرینگی که در تاریخ افسانه چین دارد، آنقدرها که خودش بوده، قدیمی باشد. مسافران «تایلندی» به ظاهر افسانه را در قرن ششم با خود به چین آوردند. در افسانه‌های چینی از «یان شین تین تسون» به نام «پدر اشیاء» یاد شده است. مدیر موزه گفت:

— او موجودی غیر قابل درک است. شروع و پایان همه چیزهاست. بالاترین و غیر قابل تصورترین موجود کهکشانی است. بعدها او را «پوچینگ» نامیدند. اگر مطلبی در باره او می‌نویسی مواظب باش که او را با «یو» که امپراتور مرموز و مشهور به عامل سیل، اشتباه نکنی. افسانه «یوان شین تین ونگ» را می‌دانی؟

سرم را تکان دادم. مدیر یک جلد فرهنگ افسانه‌های چینی از قفسه‌اش برداشت و گفت:  
— اینجاست. بگیر و در هتل آن را بخوان. داستان‌هایی در این کتاب است که با توجه به فرضیه‌های شما باید خیلی مهیج باشد. برای مثال افسانه «الهه چی نو» که یک مقدس بود و از بافندگان حمایت می‌کرد. هنگامی که جوان بود پدرش او را به خانه همسایه‌ای که پاسدار راه نقره‌ای کهکشانی بود، فرستاد. «چی نو» بزرگ و خیلی زیبا شد. روزها و شب‌ها مشغول تفریح و خنده و بازی بود و هرگز در کهکشانی، عاشقی و حشی‌تری و یک‌دنده‌تری از «چی نو» ندید. فرمانروای خورشید از این وضع

1 Yin Yang

مکرر روزانه خسته شد و هنگامی که «چی نو» صاحب فرزندى شد، به معشوق این عاشق یک‌دنده دستور داد تا محل خدمت خود را به دیگر سوي راه نقره‌ای کهکشان منتقل کند. تا تنها سالی یک بار «چی نو» را ملاقات نماید و آن در شب هفتم از ماه هفتم بود. داستان شاهزاده‌هایی که نمی‌توانستند یکدیگر را ببینند. افسانه برای عاشقان پایان خوبی دارد. میلیون‌ها پرنده تابناک بهشتی در راه شیری کهکشان یک پل بی‌پایان درست کردند که در نتیجه «چی نو» و معشوقه‌اش توانستند هر زمانی که مایل باشند، یکدیگر را ببینند.

گفتم:

- اگر این پرندگان تابناک بهشتی سفینه‌های نگهبان فضایی بین ستاره‌ای بودند، این برای دو عاشق امکان‌پذیر بود که هر زمان اراده کنند، یکدیگر را ببینند.

آقای «چیانگ فو تسونگ» سکوت کرد و پس از لحظه‌ای گفت:

- شما خیلی خیال‌باف هستید. وانگهی هیچ اجباری هم ندارید که به این حرف‌های سنتی چینی معتقد بشوید. شاید این برداشت تازه از افسانه‌های کهن معقول و منطقی باشد. شاید نوری تازه در مسایل بیفکند. به هر حال خیلی چیزها را ما هنوز نمی‌دانیم.

مدیر موزه یکی از حاذق‌ترین کارمندانش را - به نام مارشال «پ. س. وو»<sup>۱</sup> - که رییس قسمت حفاری بود، برای هدایت من در مدتی که آنجا بودم، به من معرفی کرد.

با اینکه تعداد کمی از ۲۵۰،۰۰۰ نوع از آنها هر بار در موزه به معرض تماشا گذاشته می‌شود، اما این بدون کمک آقای «وو» امکان نداشت. زیرا او می‌دانست من به دنبال چه چیزهایی هستم و می‌خواهم نمونه چیه چیزهایی را گردآوری کنم.

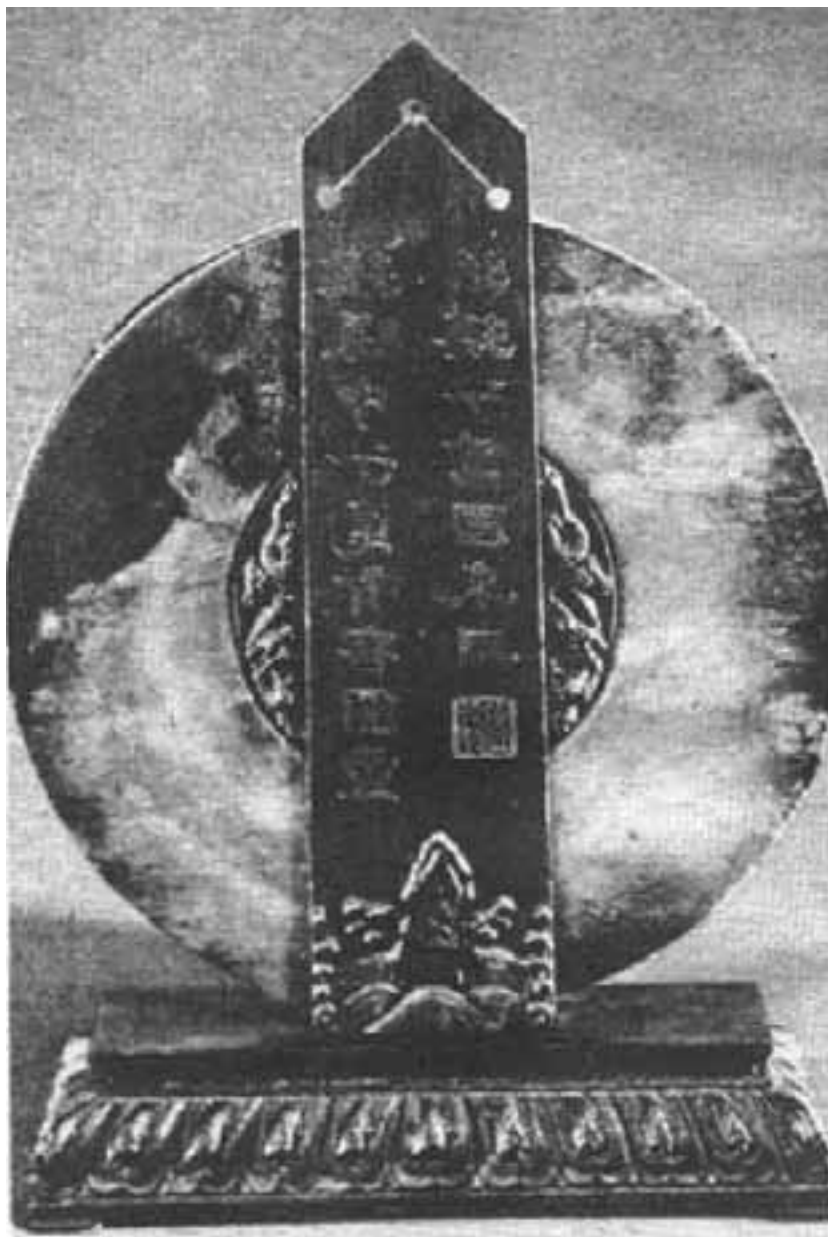
این مجموعه عبارت است از:

- ظروف فلزی دوران سلطنت «شنگ»<sup>۲</sup> (۱۱۲۲ - ۱۷۶۶ قبل از میلاد مسیح) این خیلی سریع مرا به یاد آن طرف اقیانوس اطلس انداخت. سفالگری «نازکا»، که کار «اینکا»های اولیه خیلی نزدیک‌تر از ظروف چینی به ما که تزیینات شبیه به هم به کار برده‌اند. خط‌های هندسی، چهارگوش‌های روبرو به هم و ماریچ، یک تبر ساخت فیروزه که نمونه کوچکی از اصل بزرگ آن است. یک نمونه بارز مذهبی ازدها با خط‌هایی که نشان دهنده آتش است که روی یک سنگ سبز حکاکی شده است. آسمان با کراتی تزیین شده که علامات مشابه «آشور»ی را روی درپوش‌های استوانه‌ای به یاد می‌آورد. روی یک لوحه مذهبی باستان‌شناسی نوشته شده. تجملات محراب برای پرستش خدایان کوه‌ها و ابرها. زیر یک شیء قائمه‌ای مربوط به ۲۰۶ سال قبل از میلاد مسیح قرار داده شده است. یک کوه به خوبی قابل دیدن است. اما کره‌ای عظیم با خطی از آتش در مسیر حرکت کره بر کوه سنگینی می‌کند. این کره سه سیاره کوچک دارد که به شکل هندسی بالای آن قرار داده و ماه و سایر ستارگان ندارد. چه حرفی تزیینات محراب؟! این بیشتر شبیه چیزی است که در ادوار دور، یک پدیده فراموش نشدنی و غیر قابل درکی را به یاد انسان آورد. لوحه‌های سنگ سبز با قطرهای ۷ تا ۱۶ سانتیمتر.

1 P. S. Wu

2 Shang





■ لوحه‌هایی از سنگ سبز که پیرامونش کنگره‌دار است. در وسط سوراخی دیده می‌شود. آیا از روی نمونه‌ای ساخته شده‌اند؟

این لوحه‌ها سوراخ‌هایی در وسطشان دیده می‌شود که درست مانند یک صفحه گرامافون است. با یک گیره به یک ستون به ارتفاع ۲۰ سانتیمتر تکیه داده شده‌اند. من یک بار دیگر حرف باستان‌شناسان را در مورد اینکه اینها هم نمونه‌های بارز خداوندان قدرت و استقامت برای جشن‌ها هستند را به یاد می‌آورم. صفحات سنگ سبز مرا حیرت‌زده کرد. بسیاری از آنها شیارهای ریزی با زاویه‌های تند پیرامونشان داشتند. آیا خط ربطی بین اینها که صفحات تشریفاتی هستند و آن صفحه‌های «بایان کارایوالا» وجود دارد؟ اگر بپذیریم که منطقه مرزی «چین» و «تبت»، نمونه لوحه‌های رسمی بوده‌اند، آن وقت راز اینها آشکار می‌شود. پس از سفر فضانوردان به زمین که لوحه‌ها را ساختند، «بایان کارایوالا»

لوچه‌هایی که به صورت فرضی، برای رد اطلاعات ساخته شد، آنوقت مردان قبیله پنداشتند که آنها کارهایی را برای جلب رضایت خدا می‌کنند، یا حتی شایستگی موجودات باهوشی را که به سهولت با ساختن لوحه ناپدید شده بودند، را نشان می‌دهد. همان طور که بیگانگان از آن استفاده کردند. این نظریه با نظر معمول باستان‌شناسی در مورد الواح، تقویت می‌شود. زیرا بر این اساس این الواح باید موارد مذهبی پیدا کرده باشند.

دکتر «ویاچسلاف سائزوف» - که اطلاعات مهمی در باره الواح سنگی منتشر کرده - یک نقاشی روی سنگ در نزدیکی «فرگانا»<sup>۱</sup> در «ازبکستان»<sup>۲</sup> حوالی مرزهای چین یافته است. این شکل نه تنها یک کاسکت فضانوردی به سر دارد، و می‌توانیم وسایل تنفسی او را شناسایی کنیم، بلکه در دستانش که بالباس فضانوردی ایزوله شده، لوحه‌ای نگهداشته است که یکی از صدها لوحه‌ای است که در «بایان کارایوالا» کشف گردیده است.



■ این نقاشی روی سنگ‌ها نزدیکی «فرگانا» در «ازبکستان» به وسیله دکتر «ویاچسلاف» کشف شده است. فضانوردی لوحه‌ای به دست دارد. درست مانند آنهایی که در «بایان کارایوالا» کشف شده است. آیا صفحه ضبط اطلاعات است؟

1 Fergana  
2 Uzbekistan

روز بعد من فرهنگ افسانه‌های چینی را برداشتم و داستان «یوان شین تین ونگ» را خواندم. خلاصه آن به این شرح است:

- در روزگاران خیلی دور، «یوان شین تین ونگ» در کوه‌های کنار سرزمین‌های یخ بسته زندگی می‌کرد. وی داستان‌هایی در باره آن زمان‌های بسیار دور با بیانی روشن که هر کس می‌شنید فکر می‌کرد که خود «یوان شین» هم در زمان داستان حضور داشته، نقل می‌کند. یکی از این شنوندگان «چین هونگ» بود که از او پرسید:

- پیش از این که به کوه‌ها بیاید کجا زندگی می‌کرده است؟ بدون کلمه‌ای، «یوان شین» بازوهای خودش را آنقدر بلند کرد تا هر دو به طرف ستاره‌ها اشاره شد. بعد «چین هونگ» خواست بداند که او چگونه راه خودش را در کهکشان بی انتها پیدا کرده است و «یوان شین» ساکت شد. اما دو خدا با لباس آهنی صیقلی شده نمایان گردیدند و «چین هونگ» که آنجا حاضر بود، به مردم خود گفت که یکی از خدایان می‌گوید: «یوان شی» تو بیا. ما باید برویم. ما باید در تاریکی‌های کهکشان جستجو کنیم و از ستارگان دور دست بگذریم و به خانه برگردیم.

«تایپه» پایتخت «تایوان» و چین ملی، حدود دو میلیون جمعیت دارد. در این شهر دانشگاه‌ها، دبیرستان‌ها و بخصوص موزه‌هایی که به خوبی اداره می‌شدند، وجود دارد. از بندر اصلی اش یعنی «کیلونگ»<sup>۱</sup> محصولاتمانند: شکر، چای، برنج، موز - آناناس که در آب و هوای گرمسیری و باران‌های فصلی به خوبی رشد می‌کنند - چوب، کافور و ماهی صادر می‌شود. از هنگامی که «تایوان» با جمعیت ۱۳ میلیونی خود به سال ۱۹۴۹ مستقل شد، صنایع آن به میزان قابل توجهی رشد پیدا کرده است. تا امروز: منسوجات، انواع موتور، ماشین‌های کشاورزی، وسایل الکتریکی با نشانه «ساخت تایوان» به کشتی‌ها بار می‌شود، و به سراسر جهان حمل می‌گردد. دولت از استخراج کنندگان طلا، نقره، مس و زغال سنگ حمایت می‌کند و اینها عوامل ورود ارز به کشورند.

به هر حال، هنوز معلوم نشده است که اولین مردم نژاد مغول به نام «پایوان»<sup>۲</sup> چه زمانی به این جزیره آمده‌اند. امروز حدود یک چهارم میلیون از آنان در دور افتاده‌ترین سلسله جبال «تایوان» در نقاطی که فاتحین چینی باعث شده‌اند تا اینان کوچ کنند، در هفت قبیله زندگی می‌کنند.

تا یک نسل قبل، جنگاوران «پایوانی» دلاوری‌های خود را با شکار سر دشمنان خود به دیگران نشان می‌دادند. اما امروز فقط در کوه‌های محل زندگی خود، شکار می‌کنند. این قبیله‌ها به صورت خیلی جالب به گونه اصیل و اصلی خود همچنان باقی مانده‌اند. آنان همچنان تابع قانون تغییر ناپذیر طبیعت هستند. روش آنان در زمان شناسی به همان سادگی بشر اولیه است. روزها با صدای اذان خروس بیدار می‌شوند. گذشت زمان را با اندازه‌گیری بلندی سایه معلوم می‌کنند. سال جدید را با شکوفه‌دار شدن سرشاخه‌ها می‌شناسند. وسط سال برایشان زمانی است که میوه‌ها می‌رسند و آخر سالشان با برف شدیدی که ارتباط آنها را با دنیا قطع می‌کند همراه است.

از زمان‌های دور «پایوان»ها تابع قانون «تک‌همسری» بوده‌اند. در این صورت برایشان تفاوتی ندارد که خواستگار آن یک همسر خود را بخرد، بدزدد و یا با تعارف به دست آورد. مهم این است

1 Keelung

2 Paiwan

که تا آخر با او باشد. نوشابه مورد علاقه که محرک آنان هم هست، چیزی است به نام «بتل»<sup>۱</sup> که از هسته‌های میوه نخلی که «بتل» نامیده می‌شود و از لیموی سوخته و فلفل درست می‌شود. این نوشابه به تلخی زهر مار است. اما به ظاهر برای آنان بسیار گواراست.

هنگامی که آب دهان یک «پایوانی» با نوشیدن «بتل» سرخ می‌شود و دندان‌هایش آبی کبود می‌گردد، و هنگامی که از روی محبت و دوستی و خنده نیشش باز می‌شود، به جای محبت بخشیدن، هول و ترس به بیننده دست می‌دهد.

اگر اطمینان نداشتیم که «پایوانی»ها دیگر سر آدم را نمی‌برند، بدن تردید پا به فرار می‌گذاشتیم. چون به هر حال سرم را لازم دارم.

در موزه استان، مجموعه‌ای از کارهای حکاکی شده روی چوب، متعلق به قوم «پایوان» وجود دارد که بسیار زیاد و در عین حال منحصر به فرد است. مجسمه‌های چوبی آنان مثل آخرین نمونه‌های یک هنر رو به افول محسوب می‌شود. آنها نشان دهنده فکر اصلی و ابتدایی افسانه‌هایی است که نسل به نسل و سینه به سینه نقل شده‌اند. کسی که در جستجوی خدایان هست، آنها را پیدا می‌کند. چوبی در موزه دیدم به پهنای ۷۰ و ارتفاع ۲۵ سانتی‌متر. روزگاری این چوب روی دیوار کلبه رییس قبیله آویزان بوده است. معنی آن آنروز این بود که «رییس قبیله اینجاست!»

در جانب چپ، چهار دایره متحد‌المرکز، دو شکل شناور هست که پیشبندهای دیرینه فضانوردان ماقبل تاریخ را به تن دارند. درست مانند آنهایی که روی ستون‌های یک‌دست «توپتک»<sup>۲</sup> دیده شده است.



■ رییس قبیله اینجاست زندگی می‌کرد. دو موجود آویزان در سوی راست. شکل‌های سوی چپ. دایره‌ها. نوعی لباس مخصوص به تن دارند که در بیشتر تصاویر عین آن دیده می‌شوند.

این در موزه باستانی «والکرکوند»<sup>۳</sup> واقع در «برلین» دیده می‌شود. در هر دو تصویر نوعی پیشبند و کفش وجود دارد. موجودی که در سوی راست است، کلاه خودی با آنتن بالای موج کوتاه می‌باشد. در تصویر شماره ۳۸ یک کلاه‌کنده کاری روی چوب می‌توان دید. موجودی است با یک

1 Betel  
2 Topetec  
3 Volkerkunde

آلت تناسلی درشت که کلاه خودی به اندازه سرش در دست دارد.



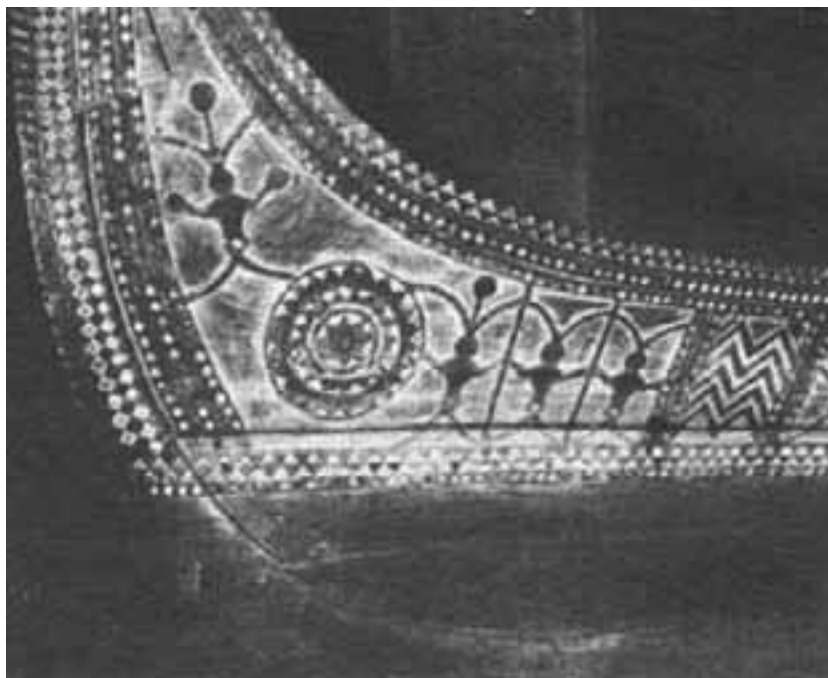
■ ستون‌های حکاکی شده در موزه «برلین». سوی چپ «خدای خورشید» نام دارد و سوی راست تصویری است شبیه او که در موزه آمریکایی «مادرید» من گرفتیم. موضوع قابل اهمیت و توجه پیشبندهای آنهاست. «قبیله پایوان» نظیر این پیشبندها را برای تشریح خدایان خود روی کارهای حکاکی شده خود دارند. این پیشبندها نوعی از لباس فضانوردان بوده است؟

یک مثلث کوچک روی کلاه خود حک شده است. شاید این علامت موسسه فضانوردی است. یک مار دو سر روی کلاه او قرار داد. این نمونه بارز نفرت در زمان قبل از میلاد مسیح است. در داستان‌های «مایا»ها، مار دوباره به آسمان پرواز کرده است. درست مانند یک موجود بالدار. حالا دو مرتبه مار به عنوان نمونه بارز مهم بین قبایل فراموش شده در کوه‌های «فورموسا»<sup>۱</sup> می‌یابیم. می‌توانیم در سراسر جهان در هنرهای تزیینی قبیله‌ها مار را مشاهده کنیم. برای چه «پایوان»ها روی قایق‌های خود عکس مار را نقاشی می‌کرده‌اند؟



■ موجود این شکل یک تفنگ اشعه‌افکن به دست دارد. درست مانند تصاویر خدایان در «وال کامونیکا» واقع در «ایتالیا» و «مونت آلمان» در مکزیک. ماری دور کلاه خود او پیچیده است. آیا این یک علامت فضایی است؟

چرا در عکس‌های سر خدایان مانند کاسکت گرد است؟ چرا با هم در تماس هستند و آنتن دارند؟ چرا مارها دور ستاره‌ها چنبر زده‌اند و مدام با سرهای مثلثی خودشان خیره شده‌اند؟ چرا الهه «پایوان»ها ماری را بالای سر و کلاه خود خود نگه داشته‌اند؟ چرا به خصوص یک الهه زن پشت یک صورتک پوشیده شده است؟ چرا چنین عینک بد منظره‌ای به صورت زده؟ چرا ماری روی سرش هست؟



■ برای چه پایوان «ها»، مثل مصری‌ها روی قایق‌های خود طرحی از خدایان را نقاشی می‌کردند؟ معنی این آنتن‌های وصل شده بالای سر این شکل‌ها چه هست؟

بدون تردید این لباس «مد» نبوده. اما لباس فضایی مناسبی بوده و مارها نمونه بارز حدود سفر فضایی به شمار می‌رفته‌اند.

باستان‌شناسان معتقدند که اینها باید از زبان مذاهب مورد بحث و تعبیر قرار گیرند. به گفته آنان ماران نمونه‌های بارز خدایان محترم بوده‌اند. پس اگر این طور است، چرا «پایوان»ها از ماهی یا کوسه یا امواج یا لاک‌پشت به عنوان مدل برای نقاشی‌های مذهبی روی قایق‌ها استفاده نکرده‌اند؟! چرا رییس قبیله علامت قبیله را روی دیوار خودش نصب نکرده است؟ حال آن که نقاشی‌های قشنگی هم داشته‌اند.



■ مارها با سری مثلث شکل دور ستارگان چنبر زده‌اند. این یک نقش روی لوحه‌های چوبی «پایوان»هاست.

کنده کاری‌هایی - که اغلب نیمی از آنها خراب شده - بسیار قشنگ و دوست داشتنی هستند. در تمام آنها دواير متحدالمرکز و یا چرخش‌های حلزونی دیده می‌شود. در تمام آنها رابطه پیوسته مارها با بشر بدون تردید وجود دارد. یعنی همیشه یک مار بالای تصویر هست. تصویرها افقی حک شده‌اند، و به طوری که خوب احساس می‌شوند در حالت بی‌وزنی شناورند. این تصویرها ناشی از خلاقیت‌های هنری نیستند. اجداد «پایوان»ها باید امکان معلق بودن و حرکت کردن در هوا را برای موجوداتی امکان‌پذیر دیده باشند: بعد هم این پدیده را برای فرزندانشان تعریف کرده‌اند.



■ این مجسمه چوبی، کلاه‌خودی بر سر دارد و باز مار به دور سر چنبر زده است. بدون تردید باید نوعی علامت فضایی باستانی باشد که تصویر یا مجسمه فضانوردی را می‌شناساند.

«پایوان»ها امروز هم به صورت ابتدایی زندگی می‌کنند. آنچه آنها حکاکی و کنده کاری کرده‌اند همه ناشی از نمایان استادانه شکل‌هایی است که برای ما قابل درک است و هر چه را که ما نتوانیم درک کنیم برای آنان مفاهیم گذشت بسیار دور از هزاران سال پیش را دارد. آنچه امروز «پایوان»ها کارهای چوب انجام می‌دهند، بسیار عالی و مطابق طرح روز است.



آنان مردان مسلحی را در لباس‌های ژاپنی خلق کرده، و این مردان را دیده‌اند. آنان به ذهن و حافظه خود برای به یاد آوردن آنها فشار نمی‌آورند و هرگز هم چنین کاری نکرده‌اند. در دوران‌های مختلف آنها دیده‌ها را با سنن و آداب و رسوم خود به هم آمیخته‌اند و ارایه داشته‌اند.

یک کنده‌کاری حیرت‌انگیز از یک موجود سه سر وجود دارد که به سوی یک مار در پرواز است. این فکر در یک پرده ابریشمی از فرهنگ نو نقش بسته است (۲۳۶ - ۱۱۲۲ قبل از میلاد مسیح). آقای «ونگ» مدیر موزه تاریخی «تایپه» مجموعه موجودات افسانه‌ای را به من نشان داد. آنها موجوداتی هستند نیمه بشر و نیمه حیوان و گاه نیمی پرنده با بدن‌های بالدار و شبیه خدایان «آشوری» و «بابلی» بودند.



■ این الهه «بابوان» است که با صورتک فزانوردی، مار در دست دارد که علامت فضا و کهکشان است.

مهره‌های مدور از جنس چوب، همانقدر زیاد دارند که مادر ویتترین مغازه‌های حلقه‌فروشی

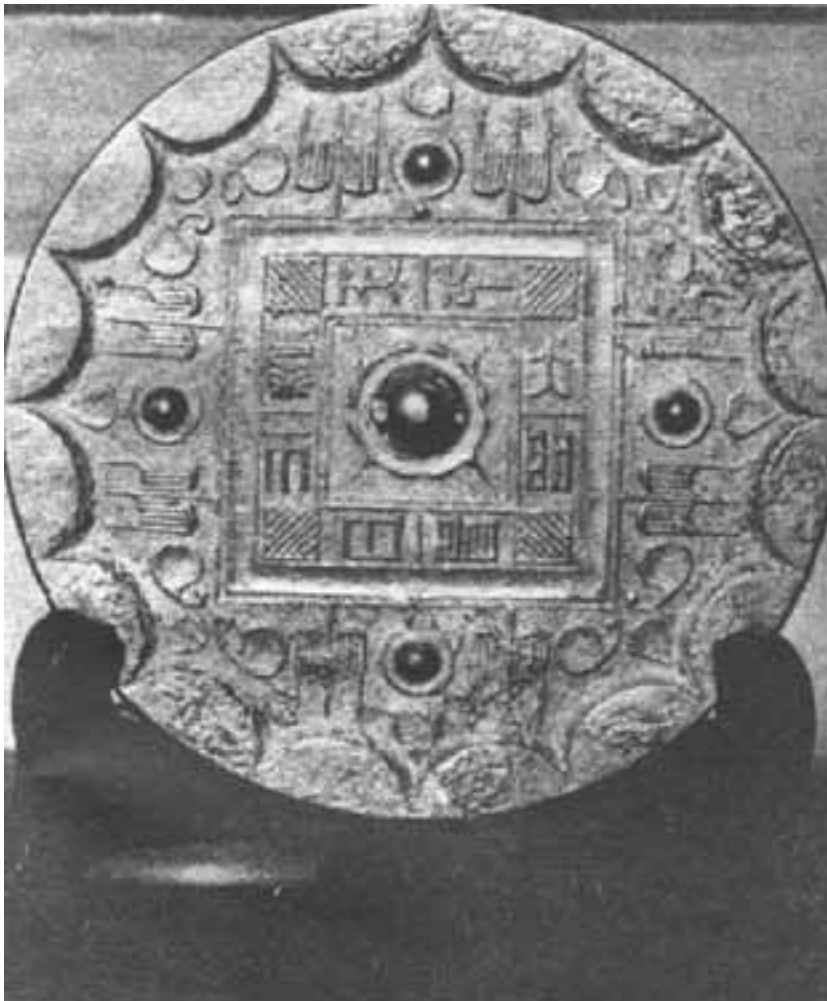
و جواهر فروشی از حلقه و انگشتری بسیار داریم. همه آنها تا یک سانتیمتر اندازه گیری می شوند. از این رو به سادگی نمی توانند وسایل تزئینی باشند. زیر ذره بین من، آنها مانند مجموعه مدارهای مسدود هستند. وانگهی، چند آینه برنزی دیدم که قطرشان از ۶/۳۰ تا ۱۲/۵ سانتیمتر بود که علامات خاصی روی آنها حکاکی شده بود. قسمتی از آنها ترجمه شده اند.

ترجمه دستخط دوران امپراطوری «چو» این است:

- هر جا که خورشید می تابد، زندگی هست.

برای تفریح و سرگرمی اگر فرصت کردید این مربع وسط آینه برنزی را با یک مدار از محصولات «زیمنس» با هم مقایسه کنید.

«توین لی - لین»<sup>۱</sup> یک زمین شناس است. وی در باره اکتشافی با من حرف زد که هنوز دنیای غرب از آن آگاه نشده اند.



■ هر جا که خورشید می تابد، زندگی هست. این پیام روی یک لوحه برنجی است. حکاکی های روی این لوحه آنقدر با مدارهای الکتریکی شبیه هستند که بیننده دچار اشتباه می شود.

به دنبال عملیات حفاری در دره سنگ‌ها در ژوئی سال ۱۹۶۱ «چی پن لائو»<sup>۱</sup> استاد باستان‌شناس دانشگاه «پکن» به یک سیستم و شبکه تونل‌های زیرزمینی رسید. مدخل این سرداب‌ها در ژرفای ۳۳ متری کوه‌های «هانون» در ساحل جنوبی دریاچه «تونگ تینگ» در غرب «یونایگ» کشف شد.

وی معلوم کرد که گذرگاه‌های زیرزمینی بدون تردید تا زیر دریاچه امتداد داشته‌اند. دیوار یکی از راهروها که به چندین راهرو دیگر منتهی می‌شد، با نقاشی تزیین شده بود. این نقاشی‌ها حیواناتی هستند که همه به یکسو به وسیله مردانی که لوله‌های بادی را به لب دارند، راهنمایی می‌شوند. در بالای آن نقش، حیواناتی در حال فرار هستند که این مهمترین و جالب‌ترین قسمت است. بشقاب پرنده‌ای در حال پرواز است که مردانی را در حالی که وسیله‌ای شبیه به اسلحه در دست دارند و به سوی این حیوانات نشانه‌گیری کرده‌اند، می‌نمایاند.

آقای «چی پن لائو» می‌گوید:

– مردانی که بر بشقاب پرنده سوارند، کت‌های مدرنی و شلووارهای بلندی پوشیده‌اند. آقای «لین» معتقد است که دانشمندان بدون تردید موفق شده‌اند که دیرینگی تونل‌ها را بشناسند اما خبرها از چین سرخ به ندرت و آن هم پس از یک تأخیر طولانی به جهان انتشار می‌یابد. این خبر و مردانی که از بالای آن به حیوانات نشانه‌گیری کرده‌اند، ناگهان مرا به یاد یک قطعه در موزه انداخت که اثر عجیبی در ذهن من به جا گذاشته بود. قطعه مربوط به اسکلت یک گاو میش بود که پیشانی‌اش با شلیک گلوله‌ای بسیار دقیق سوراخ شده بود.

من آن را در موزه «پالیانثولوژی» (رشته تحقیقات حیوان‌شناسی ماقبل تاریخ) در «مسکو» دیدم. موطن اصلی این گاو میش روسیه آسیایی است. دیرینگی این فسیل به دوران «نئولیتیک» (۲۷۰۰ تا ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) می‌رسد. آن زمان هنوز اسلحه بشر سنگ بود و مدرن‌ترین اسلحه این عصر، تبر سنگی به شمار می‌رفت. یک ضربت با تبر دستی، جمجمه حیوان را متلاشی می‌کرد و امکان نداشت به هیچ عنوان بتوان سوراخی این چنین شبیه سوراخ گلوله در جمجمه ایجاد کرد.

یک اسلحه آتشین در دوره «نئولیتیک». اگر به راستی رد پای انسان «نئولیتیک» بر جمجمه گاو وحشی در مسکو نگهداری نمی‌شد، متخصصین این ادعا را با جنابان سر رد می‌کردند. روز یازدهم – آخرین روز اقامتم در «تایپه» – رییس هیئت مدیره «کو چنگ کانگ»<sup>۲</sup> که عضو مجمع ملی هم بود، شامی به افتخار من ترتیب داد.

جای من وسط نخبگان سیاستمداران و دانشمندان بود.

«ب. هسی‌یه»<sup>۳</sup> استاد دانشگاه «فوین»<sup>۴</sup> و «شیون یاو»<sup>۵</sup> و «دبیر اجرایی یونسکو» به نمایندگی ریاست جمهوری در سال ۱۹۷۲. «هسو چی هسین»<sup>۶</sup> و «شوانگ جف یاو»<sup>۷</sup> از طرف اداره روابط

1 Chi - Pen - Lao

2 Ku - Cheng - Kang

3 B. Hsieh

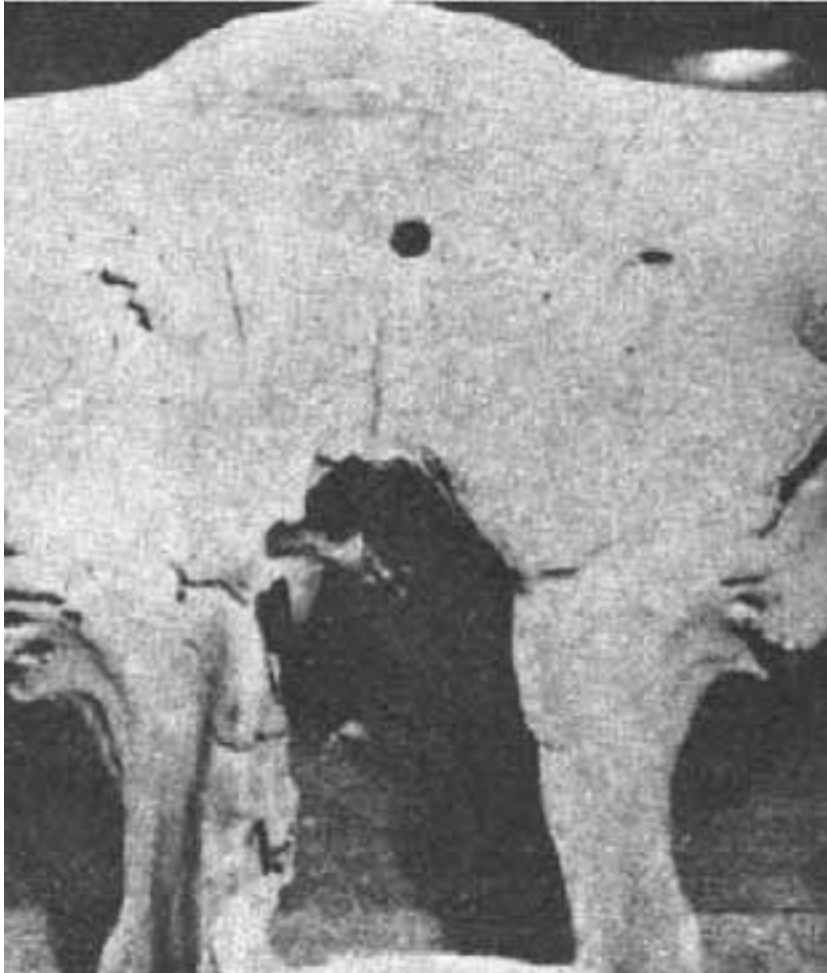
4 Puyen

5 Shun - Yao

6 Hsu Chih Hsin

7 Shuang - Jeff - Yao

عمومی، «سنی یونگ چاوو» از سوی دولت. و البته دوستان من از طرف موزه «چیانگ»، «لین»، «ونگ» و «دو».



■ این اسکلت یک گاومیش است که در موزه مسکو می باشد و متعلق به دوران «نئولیتیک» است. سوراخی که روی مجسمه قرار دارد شاید با شلیک یک اسلحه آتشین بوجود آمده باشد. اما ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح چه کسی چنین اسلحه آتشین داشته است؟

اسامی اینان باید به شهرت نام‌های غربی مانند «اسمیت»<sup>۱</sup>، «جونز»<sup>۲</sup> و «براون»<sup>۳</sup> باشد. من بسیار به دشواری می کوشیدم تا تمام این چهره‌های خندان را بشناسم، اما هرگز نتوانستم به موقع اسم درست آنان را به یاد بیاورم.

هنگامی که به جزیره اطلس در «گوام» با «ت. و. ا.»<sup>۴</sup> پرواز کردم، تمام بازدیدهایم را دوباره مرور کردم. موفق نشدم گزارش «بایان کارایوالا» را ببینم. اما توانستم که محل خالی نقشه‌ام را در مورد محل زندگی خدایان در چین معلوم کنم.

فیلم من، ارا به خدایان به وسیله بنیان فیلم «ماتو» خریداری شده است. شاید بدینوسیله به سفر

1 Smith  
2 Jones  
3 Brown  
4 T. W. A.

من به «پکن» کمک شود.  
 بایک کارت پستال به سهولت می‌توانم به آکادمی آرشیو فیلم‌های تاریخی بروم. وانگهی سال‌ها  
 بود که علاقمند بودم صحرای «گبی»<sup>۱</sup> را ببینم.



■ شب قبل از ترک «تایوان» آقای رییس «کوچنگ کانگ» به افتخار من ضیافت شامی  
 ترتیب داد و تعدادی از دانشمندان، سیاستمداران و محققین و کارکنان موزه را به این  
 ضیافت دعوت کرد. آنان همگی به من کمک‌های قابل ملاحظه‌ای کردند.



## «تموئن» جزیره‌ای به نام «نان مادول»

جزایر «کارولین»<sup>۱</sup> از بزرگترین مجمع‌الجزایر «مکرونزیا»<sup>۲</sup> است. این مجمع‌الجزایر از ۵۰۰ جزیره تشکیل شده و در مجموع ۹۲۶ کیلومتر مربع وسعت دارد. «پوناپ»<sup>۳</sup> با ۲۷۵ کیلومتر مربع بزرگترین جزیره «کارولین» می‌باشد. یعنی سه برابر «لیختن‌اشتاین»<sup>۴</sup> و به طور تقریب همان جمعیت ۱۸۰۰۰ نفری را دارد. این جزیره دارای آب و هوای مرطوب بوده و بیشتر کوهستانی و غیرمسکونی است. «پوناپ» با کمربندی از جزایر و تپه‌های مرجانی احاطه شده است. یکی از جزایر کوچک، تا حدودی به اندازه «واتیکان»<sup>۵</sup> است که «تموئن»<sup>۶</sup> نامیده می‌شود. «تموئن» محل ویرانه‌های «نان مادول»<sup>۷</sup> است که تمام جزیره را در بر می‌گیرد و نشانه اهمیت و شهرت آن می‌باشد.

گفته می‌شود که برای مدت‌ها «تموئن» در زبان مردم «نان مادول» خوانده می‌شد. ویرانه‌های «نان مادول» متعلق به زمان‌های بسیار دور است. اما ماقبل تاریخ آن، تاریخ‌نگاری نشده است و معلوم نیست سازندگان آن چه کسانی بوده‌اند.

آنچه در زیر می‌خوانید تاریخ ثبت شده جزیره «پوناپ» و اعمار آن است:  
۱۵۹۵ میلادی: پدر و «فرناندس - کویروس»<sup>۸</sup> یک پرتغالی، از «سان جرانیمو»<sup>۹</sup> اولین سفیدپوستی است که به جزیره آمده و خرابه‌ها را دیده است.

۱۶۸۶ میلادی: تمام مجمع‌الجزایر زیر نفوذ اسپانیایی‌ها در آمد و به افتخار «چارلز دوم - کارولیناس»<sup>۱۰</sup> نامیده شد.

- 1 Caroline
- 2 Micronesia
- 3 Ponape
- 4 Liechtenstein
- 5 Vatican
- 6 Temuen
- 7 Nan Madol
- 8 Fernandes de Quiros
- 9 San Geronimo
- 10 Carolinas

۱۸۲۶ میلادی: «جیمز اوکانل»<sup>۱</sup> با سایر نجات یافتگان از کشتی غرق شده‌شان به جزیره آمدند و مورد استقبال قرار گرفتند و با یک دختر محلی ازدواج کرد.

۱۸۳۸ میلادی: بر اساس سالنامه، در این جزیره ملاقات با چندین سفیدپوست انجام شده است.

۱۸۵۱ میلادی: بومیان جزیره، سرنشینان یک کشتی انگلیسی را قتل عام کردند و یک لشکرکشی انتقامی «پوناپ» را به حمام خون مبدل نمود.

۱۸۸۰ میلادی: مبلغین فرقه‌های مختلف مسیحی مانند مور و ملخ به جزایر هجوم آوردند و تمام لوحه‌های تاریخی آنها را سوزاندند و همه مردم و آداب و سنن مردم را تکفیر کردند.

۱۸۸۹ میلادی: اسپانیا مجمع الجزایر «پوناپ» را به آلمان فروخت. به ضمیمه جزایر «ماریان»<sup>۲</sup> و «پالو»<sup>۳</sup>.

۱۹۱۰ میلادی: ساکنان جزیره مبلغین و مامورین دولت را کشتند و تعداد کمی از سفیدپوستان توانستند جان سالم به در برند.

۱۹۱۱ میلادی: «امدن» دریانورد آلمانی، جزیره را زیر آتش توپخانه خود گرفت. شورشیان شکست خورده و رهبر آنان در مقابل همه به چوبه دار آویخته شد.

۱۹۱۹ میلادی: جزایر «کارولین» همراه با «پوناپ» تحت قیمومت ژاپن قرار گرفت.

۱۹۴۴ میلادی: آمریکایی‌ها گروهی از جزایر را به دنبال جنگی در اقیانوس اطلس اشغال کردند.

۱۹۴۷ میلادی: جزایر تحت سلطه آمریکا قرار گرفت.

\*\*\*

این مشخصات تاریخ چاپ نشده «پوناپ» بود. یعنی خرابه‌های اسرارآمیز «نان مادول» خیلی قدیمی‌تر از اولین دیدار سفیدپوستان در سال ۱۵۹۵ ساخته شده است. این نظر که گفته می‌شود تاریخ جزیره‌نشینان زمانی شروع می‌شود که قسمتی از داستان «نان مادول» خودبخود کشف شده، به هیچ عنوان درست نیست.

تاریخ آنان از سال ۱۵۹۵ تا حدودی مستند است. اما افسانه «نان مادول» مطلب بیشتری برای تعریف کردن دارد، در مقابل اینکه بر تاریخ چند ساله و گذشته آن بتوان اعتماد کرد.

این سؤال مطرح می‌شود که آیا دانشمندان می‌کوشند تا ما را با علم نابینا کنند؟ زیرا قادر نیستند یک توضیح قانع‌کننده و منطقی از اسرار «نان مادول» بیان دهند.

پس از این که من یک هفته در این جهنم مرطوب «نان مادول» با متر و دوربین و دفترچه یادداشت گذراندم، می‌توانم با سیمایی که آکنده از خستگی است، تنها یک لبخند بر لب داشته باشم. ترجیح می‌دهم همان افسانه را قبول داشته باشم و این اسناد و توضیحات را نپذیرم. زیرا دست کم، آنها به ظاهر پسندیده‌تر می‌نمایند. بعد خواهیم دید برای چه.

هنگامی که با هواپیمای بوئینگ ۷۲۷ هواپیمایی «مایکرونزیا» در «پوناپ» به زمین نشستیم، نمی‌دانستم که این کنجکاو من چه عواقب دشواری در پی دارد. این را هم باید اعتراف کنم که شگفتی‌هایی را هم برایم به دنبال آورد.

1 James O'Connell

2 Marianne

3 Palau



هتل «کاسلیا» به من کمک کرد تا یک قایق موتوری به اندازه قایق کوچک بومی‌ها، اجاره کنم. با این قایق می‌توانستم از میان کانال‌هایی که جزایر را از یکدیگر جدا می‌کنند، عبور نمایم. هوا به نحو بسیار آزار دهنده‌ای رطوبت داشت. آنقدر زیاد که تنفس کار دشواری بود. همراه دو تن از راهنمای بومی، چندین جزیره کوچک را پشت سر گذاشتیم تا به «نان مادول» رسیدیم. «نان مادول» درست مانند جزایر بود. البته غیر از بار حیرت‌انگیزی که روی خود داشت. به هر حال، این جزیره گرمسیری محل یک شهر سنگی کوچک است. اینجا معبدی دارد و آسایشگاهی که متعلق به ساکنان ماقبل تاریخ بوده است. این محوطه بیشتر از یک استادیوم فوتبال وسعت ندارد. به محض این که به جزیره نزدیک می‌شویم ناگهان در مقابل خود شواهدی از ماقبل تاریخ را می‌بینیم. پس از این که به دقت به اطراف نگاه کنیم، میان خرابه‌های گیج‌کننده، نقشه اصلی ساختمان‌ها آشکار می‌شود.

تخته سنگ‌های بسیاری بر روی هم چیده شده‌اند. درست مثل اسباب‌بازی بچه‌ها. اما این بازی ساده‌ای نبوده است. چون این صخره‌ها و یا تخته سنگ‌هایی هستند که هر یک چندین «تن» وزن دارند.

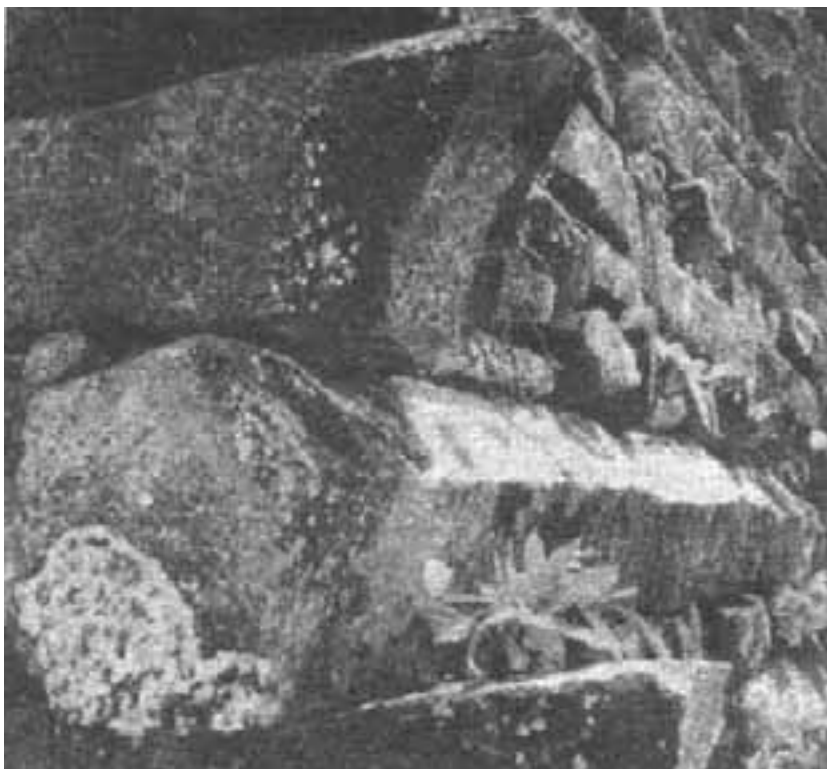
تا کنون دانشمندان معتقد بودند که این تخته سنگ‌ها از سنگ‌های آتشین سرد شده، به وجود آمده‌اند. اینها به نظر مچ‌چرند می‌آیند!



■ این گوشه‌ای از شهر است. تخته سنگ‌های چند تنی که بر روی هم انباشه شده‌اند.

هنگامی که درست مثل کارگران ساختمانی، سنگ‌ها را متر کردم، دیدم که این گدازه‌ها همه در ستون‌های شش یا هشت ضلعی و به یک اندازه، سرد شده‌اند. این ستون‌های سیاه سنگی در ساحل شمال «پوناپ» حفاری شده بودند. من می‌خواهم این نظریه را مترود و بیهوده بدانم که گفته می‌شود، این ستون‌ها یک شکل و یک اندازه همه با سرد شدن گدازه‌های آتشفشانی، و خودبخود، پدید آمده‌اند! فکر می‌کنم این مصالح ساختمانی درجه یک، به دقت ساخته شده و این عمل در ساحل شمالی انجام شده است.

این ستون‌ها ۳ الی ۹ متر درازا دارند و گاهی وزن آنها بیش از ۱۰ تن است. باید وسیله نقلیه‌ای بوده باشد تا آنها را از ساحل شمالی «پوناپ» از میان کانال‌های آبی جنگلی و جزایر مشابه آن به «نان مادول» آورده باشند. بدین دلیل امکان حمل آنها از طریق زیرزمین رد می‌شود. چون از ادوار بسیار دور، بارندگی، جنگل‌های انبوه را طی روز چندین مرتبه باتلاقی و پر آب می‌کند. وانگهی «پوناپ» منطقه کوهستانی است. اگر هم فرض کنیم که راه‌هایی در جنگل بوجود آمده باشد که آنها بتوانند از زمین‌های مردابی و مناطق کوهستانی بگذرند، و بدین ترتیب مشکلات راه را حل کرده باشند، با اینهمه، تازه به گوشه جنوبی شرقی جزیره می‌رسیده‌اند و این بارهای سنگین باید با کشتی حمل می‌شده است.



■ تخته سنگ‌های بسیار سخت که شش و هشت ضلعی هستند و ارتفاعشان تا ۲۵ متر می‌رسد روی هم قرار گرفته‌اند. طول آنها ۵ متر است.

اهالی آنجا گفتند که مشکل حمل و نقل امکان داشته به سهولت با استفاده از صفحات شناور خوب انجام شود. این سخن با مورد دیگری که یک محقق آن را به زور به من تحمیل کرد تفاوت

داشت. وی اصرار داشت که ساکنان اولیه این سنگ‌ها را با قایق بومی خودشان که «کانوی» نام دارد، وصل کرده و به صورت معلق در آب با پارو زدن، یک به یک، به اینجا حمل کرده‌اند. بدین ترتیب وزن بلوک‌ها کمتر شده و پارو زدن نیز آسانتر صورت گرفته است. این دلیل خوبی شد تا بروم و تمام قطعات سنگی یک طرف ساختمان را بشمارم.

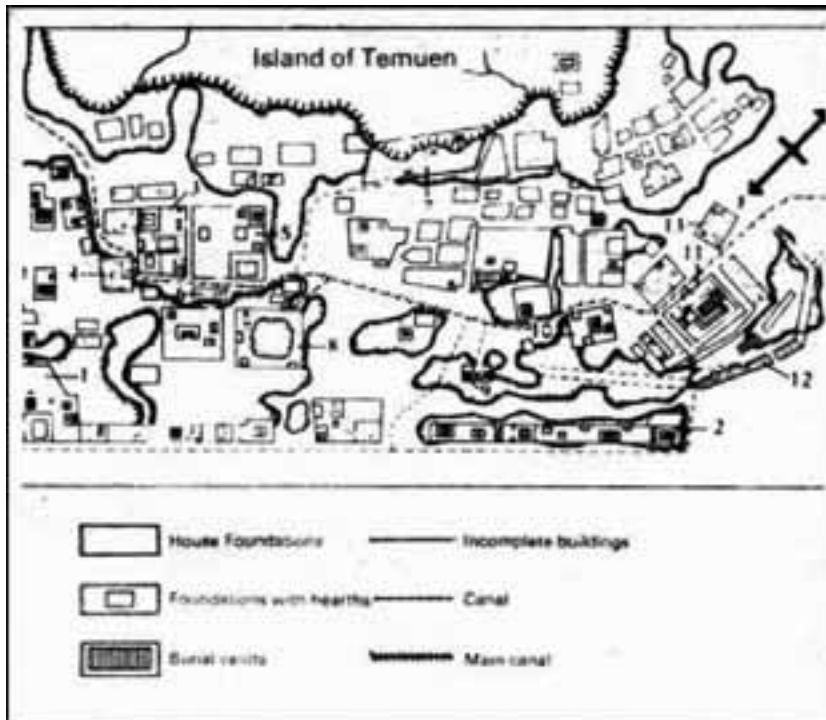
۱۰۸۲ تخته سنگ بر دیواره‌ای به طول ۶۰/۵ متر شمردم. ساختمان چهارگوش است. چهار دیوار خارجی بدین ترتیب ۴۷۸۲ تخته سنگ دارد. از یک ریاضی دان برای شمارش تعداد تخته سنگ‌هایی که جهت ساختن دیوار لازم است، یاری خواستم. با توجه به طول و عرض و ارتفاع و قطر دیوارها و حجم تخته سنگ‌های استفاده شده، معلوم گردید که در ساختمان اصلی حدود ۳۲۰۰۰ تخته سنگ استفاده شده است. و این ساختمان اصلی است که جزئی از خرابه است.



■ بیش از هشتاد ساختمان که روی تراس‌ها ساخته شده، ساختمان اصلی را احاطه کرده‌اند. اینها کل شهر را تشکیل می‌دهند. این مجموعه تمام به وسیله دیوارهایی به طول ۸۴۴ متر و ارتفاع ۵ متر محصور شده است.

اگر به نقشه شماره ۴۹ دقت کنید، کانال‌ها و نهرهایی مشاهده می‌کنید. علاوه بر آن تونل‌ها و دیواری به طول ۷۸۷/۵ متر در بلندترین نقطه، ارتفاعش به ۱۴/۴ متر می‌رسد.

محوطه اصلی مستطیل شکل است که چندین تراس دارد و از تخته سنگ‌های مربع شکل درست شده است. کاخ اصلی را اندازه‌گیری کردم. بیش از ۸۰ ساختمان بیرون دارد. با استفاده از رقم ۳۲۰۰۰ به عنوان رقم پایه، عدد تقریبی ۴،۰۰۰،۰۰۰ تخته سنگ در ۸۰ خانه کوچک به دست آمد که تازه این رقم در حداقل سنگ‌هایی است که در این ۸۰ خانه مورد استفاده قرار گرفته است.



■ این نقشه کامل شهر «نان مادول» در سال‌های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰ است که به وسیله «پل هانبروش» به دنبال تحقیقاتش تهیه کرده و توسط «ماسا اوهادلی» تکمیل شده است. پی‌های ساختمان آشکارا در خرابه‌ها دیده می‌شوند.

همیشه حتی یک محاسبه اجمالی هم می‌تواند که توضیحات غلطی را عیان کند. برای مثال در این مورد اشاره شده است.

با توجه و مقایسه جمعیت کم کنونی در «پوناپ» با زمان گذشته، این نتیجه به دست می‌آید که زمانی که این ساختمان‌ها در «نان مادول» ساخته می‌شدند، کار استخراج در شمال جزیره سخت و توانفرسا بوده است. حمل و نقل تخته سنگ‌ها از میان جنگل، احتیاج به یک لشکر کامل مرد قوی بازو داشته و باید تعداد مردانی که باید این صخره‌های عظیم را به «کانو»ها وصل کنند خیلی زیاد بوده است. وانگهی تعداد کسانی که برای تهیه غذا باید در برداشت نارگیل و صید ماهی حضور می‌داشتند هم باید قابل توجه بوده باشد. بنا بر این اگر هر چهار روز یک بار تخته سنگ باری حمل به «نان مادول» به ساحل جنوبی می‌رسیده، پس این کار خیلی عظیم بوده است، حتی اگر وسایل فنی و مکانیکی هم مورد استفاده بوده است.

اتحادیه کارگری هم در آن زمان وجود نداشته تا از حقوق کارگران حمایت کند. پس تمام ۳۶۵ روز سال، بدون وقفه کار و تحمل رنج فراوان وجود داشته است.

چه توضیح قابل قبولی وجود دارد؟

«نان مادول» شهر قشنگی نیست و هرگز هم نبوده است. در اینجا هیچ لوحه سنگی، مجسمه، نقاشی و سنگ تراشیده‌ای وجود ندارد. معماری در اینجا سرد و بی‌روح است. تخته سنگ‌ها با خشونت و بدون ذره‌ای احساس روی هم انباشته شده‌اند. این جای حیرت است، زیرا ساکنان جزایر دریای جنوب همیشه محل‌های خود را تزیین می‌کرده‌اند.

کاخ‌ها در محل‌هایی بوده که پادشاهان باید در آنجا مورد احترام قرار می‌گرفته‌اند. یا خدایان مورد نیایش واقع می‌شدند. سنگ‌تراشی‌های سرد و بی‌روح و بدشکل «نان مادول» هرگز حالت تزیین را ندارند.

این سؤال مطرح می‌شود که آیا اینها برای یک امر دفاعی ایجاد شده‌اند؟ پاگردهایی که عبور به بالای ساختمان را آسان می‌کند، این نظر را رد می‌کند. هیچکس اینقدر مسایل را برای دشمنانش حل نکرده است. این پاگردها به مرکز ساختمان می‌رسد. به یک چاه! این چاه، چاه عادی و حفره نیست. راهی است به انتها و یا ابتدای یک تونل ختم می‌شود. این موضوع که امروزه دهانه مدخل در حدود ۲ متر تالبه آن پر از آب است، هم چیزی را ثابت نمی‌کند. چون ساختمان‌های «نان مادول» تا کناره‌های جزیره امتداد پیدا می‌کند و با چشم غیر مسلح هم می‌توان دید که تا زیر آب جلو می‌روند و سرانجام در عمق آب ناپدید می‌شوند. آیا این تونل در این جزیره کوچک چه فایده‌ای داشته است؟ این تونل به کجا می‌رسیده است؟ نخستین مرتبه «هربرت ریتلینگر»<sup>۱</sup> در کتابش به نام «اقیانوس بی‌پایان» مرا با این تونل‌ها آشنا کرد. وی به دنبال یک سفر پژوهشی پیرامون دریا‌های جنوب، فهمید که هزاران سال پیش امپراطوری با عظمتی در «پوناپ» وجود داشته است.

خبرهای ثروت‌های افسانه‌ای غواصان مروارید، تجار چینی را وسوسه کرده بود تا بستر دریاها را پنهانی جستجو کنند. هر یک با قصه‌هایی شگفت‌انگیز از دریا بیرون آمده‌اند. آنان در ژرفنای دریا، در خیابان‌هایی پوشیده از مرجان راه رفته و در آن زیر، گنبدها و پایه‌ها و ستون‌های یکپارچه بی‌شماری دیده و کتیبه‌هایی حکاکی شده از سنگ بر ویرانه‌هایی که معلوم بوده که متعلق به خانه‌هاست، دیده‌اند. آنچه را که صیادان مروارید موفق نشدند کشف کنند، غواصان ژاپنی با وسایل مدرن کشف کردند. آنان با کشفیات خود افسانه‌ها و قصه‌های «پوناپ» را تایید کردند. ثروتی عظیم از فلزات گرانبها، مروارید و شمش‌های نقره. بر اساس افسانه:

- اجساد در خانه مردگان (یعنی ساختمان اصلی مجموعه) آرمیده‌اند.

غواصان ژاپنی گزارش کرده‌اند که:

- اجساد در تابوت‌های پلاتینی و ضد آب قرار گرفته‌اند.

غواصان روز به روز پلاتین‌های بیشتری از زیر آب بیرون آورده‌اند. به عبارت دیگر صادرات اصلی جزیره، پوست نارگیل، وانیل، دانه‌های روغنی و مرواریدهای درشت، جای خود را به پلاتین داده است.

«ریت لینگر» می‌گوید:

- ژاپنی‌ها آنقدر این کار را ادامه دادند تا یک روز دو تن از غواصان با وجود تسهیلات مدرن به سطح آب بازنگشتند و بعد از این حادثه بود که جنگ شروع شد و ژاپنی‌ها ناچار به بازگشت شدند. او بدین ترتیب داستان خود را پایان می‌دهد:

- در داستان‌های بومی که تحت تاثیر افسانه‌های صد ساله می‌باشد بدون تردید اغراق‌گویی

وجود دارد. اما پیدا شدن پلاتین در جزیره، در مکانی که سنگ‌های آن پلاتین ندارند، می‌نماید که واقعیتی وجود دارد.

اینها به سال ۱۹۳۹ پیش آمده است. من به تابوت‌های فلزی یا پلاتینی اعتقادی ندارم. ستون‌های شش و هشت ضلعی از مرجان پوشیده شده‌اند، به سادگی می‌تواند با تابوت‌های پلاتینی، موجب شود که ما به راه اشتباه برویم. مهم نیست. اما این واقعیت تردید ناپذیر است که ژاپنی‌ها پس از کسب قیمومت بر «پوناپ» - در سال ۱۹۱۹ - از آنجا پلاتین صادر کردند.

این پلاتین‌ها از کجا آمده است؟ حتی اگر تابوت‌ها چیزهای خیالی بوده‌اند، ماجرای غواصان در این مورد که خانه‌ها و ستون‌های سنگی و خیابان‌هایی زیر آب هست، را من می‌پذیرم. زیرا هر کسی می‌تواند باقیمانده آنها را از گوشه و کنار جزیره از میان آبهای زلال و شفاف ببیند. ببیند که چطور به مکانی که چاه نامیده می‌شود منتهی می‌شوند.

به نظر من، و به احتمال بسیار قوی، این مدخل، ورودی تونل‌های تمام جزیره است. یک نکته دیگری هم هست و آن این که: «نان مادول» با قاره افسانه‌ای «آتلانتیس» که به گفته «افلاطون» در ۹۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح به اعماق دریا فرو رفته هیچ وجه مشترکی ندارد. در «پوناپ» ساختمان‌هایی روی زمین خشک هست که به دست سازندگان آنها به طور عمود تا دریا و زیر آب ادامه پیدا می‌کند و همزمان ساخته شده‌اند. اینجا بقایای ساختمان‌های شگفت‌آوری هست، اما هیچ معجزه‌ای در ورای آن نیست.

افسانه‌ها در مورد ویرانه‌های «نان مادول» چه می‌گویند؟ «ک. ماساوا هادلی»<sup>۱</sup>، «پن سایل لورنس»<sup>۲</sup> و «کارول جنکس»<sup>۳</sup> اینان پژوهشگران هستند که در «پوناپ» زندگی می‌کنند. آنها اشیایی را جمع‌آوری کرده‌اند که هیچ کوششی برای تفسیر و شناخت اصولی آنها ننموده‌اند.

در افسانه، ساختمان اصلی به عنوان «معبد کبوتر مقدس» یاد می‌شود. تنها سه قرن پیش، «نانوسانسپ»<sup>۴</sup> خدای کبوتر با کشیش بزرگ از میان کانال با یک قایق پارویی در حالی که کبوتری در برابر او بود، عبور کردند. او باید به کبوتر خیره نگاه می‌کرد. اگر کبوتر پلک می‌زد - که اغلب می‌زند - کشیش اعظم هم باید به تبعیت از او این کار را می‌کرد. بیچاره! چه مسخره‌بازی! به هر حال، افسانه‌ها می‌گویند که نمونه بارز «نان مادول» کبوتر نبوده است بلکه یک اژدهای آتشین نفس بوده است. داستان‌ها مربوط به پیدایش جزیره و ساختمان‌های آن هم در باره این اژدهاست. مادر اژدها با پوزه‌ای قوی، خود این کانال‌ها را حفر کرده و این طور این جزیره را بوجود آورده است.

این اژدها، یک جادوگر را به عنوان مددکار در اختیار خود داشته. او دعایی می‌دانسته که با خواندن آن چنان قدرتی پیدا می‌کرده که می‌توانسته صخره‌های عظیم را از جزیره روبرو در فضا به پرواز در آورد و با دعای دیگری به این جزیره بیاورد و با یاری دعای دیگری آنها را روی یکدیگر

1 K. Masao Hadley  
2 Pensile Lawrence  
3 Carole Jencks  
4 Nanusunsap

می گذاشت، بدون اینکه ساکنین جزیره کوچکترین دخالتی در این کار داشته باشند. افسانه این اژدها برایم سرگرم کننده بود. باستان‌شناسان می‌گویند این اژدها یک اژدهای واقعی نبوده، بلکه یک نهنگ عظیم بوده است که از روی اشتباه وارد این جزیره شده و اینهمه سر و صدا ایجاد کرده است. نزدیک‌ترین مکان نهنگ‌های بزرگ، دریای جنوب است که آنجا تا اینجا ۴۵۰۰ کیلومتر فاصله دارد.

یک نهنگ یک بار راه خودش را گم کرده است! این نهنگ از روی اشتباه به این جزیره آمده است! اما این حرف‌ها دلیل کافی برای اینکه او وارد داستان و افسانه «نان مادول» شود، نمی‌باشد. وانگهی ساختمان‌ها و تاسیسات آنها را که بسیار مؤثرتر از نهنگ‌ها هستند به او نسبت می‌دهند. یک نهنگ رد پای در افسانه عوام گذاشته است. اما ساختمان‌ها که اجزاء آنها هنوز هم ناشناخته و عجیب است در افسانه مورد اهمیت قرار نگرفته است.

جای تردید نیست که نهنگ آن سرسراها و خانه‌ها و تراس‌ها و تونل‌ها را نساخته است. نکند که شما فکر می‌کنید که کار او ست؟! خیلی جالب است که علاوه بر این داستان‌ها در باره اژدها و یا کبوتر، داستان‌های دیگری هم در مورد «نان مادول» وجود دارد.

«پل هامبروش»<sup>۱</sup> افسانه‌شناس آلمانی در جلد دوم کتاب خود به نام «نتایج سفرم از دریاهای جنوب» (۱۹۱۵-۱۹۰۸) آماری از افسانه، داستان‌ها و حکایات جزایر «کارولین» تهیه نموده است. دفتر گسترش اقتصادی منطقه‌ای «پوناپ» دفترچه‌ای از قصه‌ها و تاریخ جزیره به بهای یک دلار به جهانگردان می‌فروشد.

اگر من تمام اندیشه‌ام را روی اژدها متمرکز کرده‌ام دلیلی دارد و می‌خواهم شواهد روشن و قانع‌کننده‌ای در مورد خدایان پیدا کنم.

در همه داستان‌هایی که در باره جزایر دریای جنوب و خرابه‌های باقیمانده از ادوار بسیار دور موجود است، این مورد عجیب که سنگ‌ها از محل اصلی‌شان به محل برپایی ساختمان‌ها پرواز کرده‌اند خیلی روشن آمده است.

جالب‌ترین افسانه در این موارد، داستانی است که از جزیره «ایستلر» نقل شده است. در افسانه‌ها، «راپانی» نقل می‌کند که حدود ۲۰۰ مجسمه اطراف جزیره در طول قرن‌ها از هوا به زمین آمده و صاف در محل‌های فعلی قرار گرفته‌اند. همه خودبخود.

داستان‌های اژدها و کبوتر در تمام افسانه‌ها وجود دارد. البته به شکل‌های گوناگون. داستان‌های دیگری نکاتی در بر دارند مربوط به جنگ‌ها، سلطنت خانواده‌های مختلف، ازدواج‌ها، جنایات، اصول تاریخی مربوط به حوادث و... این بخش از حکایات بر پایه اصول عینی است. برای من به طور کامل منطقی و مستدل است. حتی شجاع‌ترین اندیشه باز هم به مبنایی نیاز دارد تا بر آن پایه نظرات خود را ارایه دهد. پس زمانی که با افکار ایده‌آلی مواجه هستیم، همه تصورات ما متوجه جذب امور تجربی می‌شود. یا دست کم به دنبال چیزی است که در همان لحظه قانع‌کننده است. حالا اژدهاها عناصر افسانه‌ها و داستان‌های سراسر دنیا هستند.

در قدیمی‌ترین افسانه‌های چینی، رد پای از آنهاست و در افسانه‌های «مایا» جای خود را دارند. این هیولایی که آتش از دهان بیرون می‌دهد برای مردم باستانی دریای جنوب خیلی آشناست. گاهی پر جار و جنجال و زمانی مثل مارهای پرنده. اما همه نمایانگر این است که می‌توانسته اشیاء سنگین را در فاصله‌های زیاد حمل و نقل کند و آنها را روی هم بچیند و شکل دهد. اینک این سؤال مطرح می‌شود که کدام مهندس ساختمان امروز دوست ندارد خودش چنین اژدهایی با این قدرت عظیم باشد؟

ساکنان با سلیقه اولیه «نان مادول» آنها را ساخته‌اند! اما نه یک روزه، بلکه با یاری یک دوست ریاضی‌دان، آن هم پس از محاسبات، من به این نتیجه رسیدم که ساختن تمام این بناها ۳۰۰ سال طول می‌کشیده است. با تحمل رنج و مشقات و نسل به نسل. اینک چرا این همه زحمت و تحمل رنج در الواح ثبت و ضبط نشده و یادی از آن رنج‌ها نیست؟ بر اساس نظریات باستان‌شناسان:

- در ۵۰۰ سال پیش این بناها ساخته شده‌اند.

این بیان ریشه تاریخی ۵۰۰ سال منطقی و مستدل نیست، یک حرف خود ساخته است. شش سال پیش مقداری ذغال چوب زیر سنگ‌های نزدیک چاه پیدا شد که آزمایشات نشان داد کربن ۱۴ دارد و سن آنها را حدود ۱۳۰۰ سال بعد از میلاد مسیح تعیین نمود. علاوه بر این که شیوه کربن ۱۴، برای تاریخ‌یابی روش درست و دقیقی نیست، چون بر اساس ارتباط دایم «ایزو توپ»، «راديو اکتیو» کربن با وزن اتمی ۱۴ در اتمسفر پایه‌گذاری شده. پس این احتمال وجود دارد که نسل‌های بعدی در کنار تخته سنگ‌ها و ساختمان‌ها که سال‌های سال پیش ساخته شده بودند، تکه چوب‌هایی را آتش زده باشند. این شیوه نظرات نباید جدی تلقی شوند. اینها راز کار عده‌ای از دانشمندان است که وقتی پای اسب اثبات آنها می‌لنگد، این منطوق‌ها و فرضیات را برای جواب دادن سر هم می‌کنند و به خورد ما می‌دهند. «پولی‌نیزیا»<sup>۱</sup> مجمع‌الجزایر اقیانوس شرقی بین مثلثی متشکل از: «هاوایی»، «جزایر ایستلر» و «نیوزیلند» قرار گرفته است.

ساکنین بومی جزایر «پولی‌نیزیا» که در مجموع ۲۳۷۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارند، آنها هم افسانه‌های مشابهی دارند. ریشه زبان آنها هم مشترک است و به ظاهر هم با کمی اختلاف شبیه یکدیگر هم هستند. حتی خدایانشان هم مشترک‌اند.

بیشتر متخصصین در مسایل «پولی‌نیزیا» مانند باستان‌شناسان، انسان‌شناسان و یا نژادشناسان در این مورد که زبان و فرهنگ از شرق «پولی‌نیزیا» به سایر جزایر آمده است، هم یک نظر دارند. از این رو، فرهنگ از یک گروه به ۹ جزایر «کوک»<sup>۲</sup> و جزیره‌های کوچک‌ترش، آن هم از جزیره بزرگ «تاهیتی»<sup>۳</sup> با ۵۸۰/۵ کیلومتر مربع، «تواماتو»<sup>۴</sup> با حدود ۸۰ جزیره کوچک، «مارکیز»<sup>۵</sup> و «مانگاروا»<sup>۶</sup>

1 Polynesia  
2 Cook  
3 Tahiti  
4 Tuamotu  
5 Marquesas  
6 Mangareva



به سایر نقاط صادر شده است.

من آن شجاعت را ندارم که این نتایج علمی را به هیچ بگیرم اما سوالاتی برایم مطرح شده که می‌پرسم:

- چطور شده که ساکنین «پولی‌نیزیا»ی شرقی، این منطقه وسیع را تحت پوشش فرهنگی خود قرار داده‌اند؟ فرضیات می‌گویند که آنان سوار بر «کانو»های خودشان شده‌اند و در جریان اقیانوس‌ها روانه و با جریان آب پیش رفتند. جریان آب آنها را به کجا برد؟

بیش از نیم قرن نیست که پژوهش‌هایی که در زمینه اقیانوس‌شناسی شده، معلوم گردیده که جریان‌های آب، در چه جهت‌هایی و با چه سرعتی و از چه جزیره‌ای به جزیره دیگر حرکت می‌کند. نقشه این جریان‌ها به سختی نشان می‌دهد که ساکنین «پولی‌نیزیا»ی شرقی که تمدن و فرهنگ را صادر کرده‌اند، با «کانو»های خود به «نیوزیلند» بزرگترین جزیره جنوب اقیانوس آرام، رسیده‌اند. از نکات جالب این سفر دریایی بدون موتور و قطب‌نما و پرگار، بین «پولی‌نیزیا»ی شرقی و «نیوزیلند» این است که دریانوردان، بسیار به طرف شمال و بسیار به طرف جنوب، دریانوردی کرده‌اند. آن طور که به هدف شرقی و یا غربی خود رسیده‌اند و پس از این راهنمایی آن هدایت کننده باهوش، «کانو» مسیر خود را به راه درست جریان آب آورده و با یک زاویه دقیق خود را به خشکی رسانده است. به نظر من عیبی ندارد که اهل «پولی‌نیزیا»ی باستانی از دانش دریانوردی بالایی برخوردار بوده باشند. اما آنان از زاویه‌های دقیق، طول و عرض جغرافیایی چه اطلاعاتی داشته‌اند که درست به موقع به چپ یا به راست مسیر خود را تغییر داده‌اند؟ از کجا آنان هدف خود را تشخیص داده‌اند؟ آیا آنان از وجود دیگر جزایر با اطلاع بوده‌اند؟ آیا از مکان دیگر جزایر باخبر بوده‌اند؟

هر کسی که این طور فرض کند که مردم باستانی «پولی‌نیزیا» راه استفاده از جریان‌های آبی را می‌دانسته که در جهت مخالف جریان آب، حرکت کنند، پس باید آماده باشد که قبول کند آنان با جریان‌ها دریایی آشنا بوده‌اند.

اگر متخصصین این فرض حرکت بین جزایر را بپذیرند، آن وقت من هم با کمال میل از جریان دریایی حمایت می‌کنم. اما اینک اجازه دهید سؤال کنم چه زمانی این علم را آموخته‌اند؟ ما پذیرفتیم که فرهنگ از شرق جزایر به غرب آن گسترش پیدا کرده است. در این جا من فهرستی از فواصل این جزایر را در یک سطح وسیع ارائه می‌کنم. این فهرست به وسیله خطوط هوایی بین‌المللی منتشر شده است.

۳۴۵۰ کیلومتر	- جزیره ایستلر - تاهیتی
۴۰۰۵ کیلومتر	- جزیره تاهیتی - فیجی
۲۷۹۷/۵ کیلومتر	- جزیره فیجی - استرالیا
۳۷۲۷/۵	- جزیره کالیفرنیا - هاوایی
۳۵۴۰ کیلومتر	- جزیره هاوایی - جزایر مارشال

اگر فرض کنیم این فواصل را یک «کانو» به شیوه‌ای به طور اتفاقی طی کرده و به یکی از این سواحل رسیده باشد، این دریانوردان شجاع راه بازگشتی به جزیره خود و یا راهی برای ارسال

پیام نداشته‌اند تا ورود خود را به مقصد اعلام کنند. اگر هم این دلاوران به امید بازگشتن، خود را به اب می‌زدند، از جزیره‌ای که به طور اتفاقی پیدا شده، نمی‌توانستند خود را به وطن اصلی برسانند. از این‌ها که بگذریم، علم امتیاز دیگری هم به آنان داده است و آن اینکه آنها هیچ زنی را هم با خود نیاورده‌اند. تنها فرهنگ و تمدن خود را در جزایر جدید منتشر می‌کرده‌اند. در حالی که بچه‌دار هم شده‌اند و فرزندان آنها نیز باعث تولید و تکثیر نسل گردیده‌اند. این چطور امکان‌پذیر است؟ ساکنان «پولی‌نیزیا»ی شرقی به یاری ستارگان، دریانوردی می‌کرده‌اند. آمده است:

– اگر صلیب جنوبی (که گروهی از ستارگان هستند) نیمه شب در افق قرار گرفته باشد، باید در این صورت به چپ حرکت کنیم تا به «بورا-بورا» برسیم.

این‌ها که فرهنگ و تمدن را اشاعه می‌کردند از کجا می‌دانستند که «بورا-بورا» کجاست؟ آیا قبل از آنان، کسان دیگری در این جزایر ساکن بوده‌اند؟ از چه طریقی کشف کنندگان، از جزیره محل زندگی خود دانش لازم را کسب می‌کردند و برای اصلاح مسیر خود از آن دانش استفاده می‌نموده‌اند؟

امروز، بر خلاف مکتشفین ماقبل تاریخ، هر دریانوردی به خوبی می‌داند که مقصد او وجود دارد. دریانورد می‌داند که مقصد کجاست و چطور باید به آن مقصد رسید. ساکنان محلی «پولی‌نیزیا» این علم را نداشتند. اگر هم به جزیره‌ای رسیده باشند بخت آن را بر سر راه آنان قرار داده بوده است. ساکنان دانای «نیوزیلند» مردم «ماوریس» افسانه‌ای دارند که بازگو کردن آن جالب است. گفته می‌شود:

– در زمان‌های بسیار دور، سلطانی بود به نام «کوپ». او یک هیئت علمی همراه دو دخترش و دو پرنده با خود برداشت و رفت و سواحل شرقی «زلاندنو» را کشف کرد. آنگاه به ساحل آمد و دو پرنده را برای دریافت اطلاعات، رها کرد. یکی از پرندگان وظیفه‌اش این بود که جریان آب اقیانوس و مسیر رودها را اندازه‌گیری کند، و دیگری می‌بایست خاک‌ها و نباتات را بررسی می‌کرد تا بفهمد آیا می‌توان از آنها بهره‌برداری کرد یا نه؟ یکی از دو پرنده در هنگام اندازه‌گیری یک آبشار، یک بالش شکست و دیگر نتوانست ماموریت خود را ادامه دهد. پرنده دومی بر اساس افسانه «ماوری» چنان میوه‌های خوبی پیدا کرد که تصمیم گرفت جنگل را هرگز ترک نکند و «کوپ» دیگر او را ندید. از این رو سلطان «کوپ» و دخترانش دیگر نتوانستند به خانه بازگردند.

راستی چرا نتوانستند به خانه بازگردند؟ مگر نه اینکه سلطان هنوز قایق سفری خود را همراه داشت. دو دخترش هم به نظر می‌رسید که ورزشکار هستند. آنان می‌توانستند سلطان را همراهی کرده و به خانه برگردند. آیا این ممکن نبود؟

با توجه به افسانه، آیا او از پرندگان باهوشی استفاده می‌کرد که می‌توانستند بیشتر از پریدن، برای او مفید باشند؟ این پرندگان برای او از دریانوردی هم مفیدتر بوده است.

در افسانه قدیمی «ماوری» طبیعت تحسین‌برانگیز است. حال آنکه این به مراتب جالب‌تر می‌نماید. در افسانه آمده است که «نیوزیلند» به وسیله خدایی به نام «ماوئی» از ژرفنای دریا صید شده است! ماجرا از این قرار است که:

– «ماوئی» یک ماهی بزرگ را به قلاب انداخت، اما چون ماهی بسیار بزرگ و جنگنده بود،

گاز می‌گرفت و دم می‌کوبید. خدا خشمگین شد و ماهی را تکه کرد و از این رو «نیوزیلند» تکه تکه شده است.

امروز «ماوری» ها جزیره شمالی «تی - ایکا - آ - ماوئی»<sup>۱</sup> یعنی: «ماهی ماوئی» را همچنان به نام داستان سنتی پدرانشان می‌خوانند. حال آن که جزیره جنوبی (به نام جزیره استوارت)<sup>۲</sup> نمایانگر قایق خدایان برای آنان می‌باشد.

شبه جزیره «ماهیا - تی - ماتایو - آ - ماوئی»<sup>۳</sup> قلاب ماهی است. منطقه «ولینگتون» - «تی پوپوکو - ا - تی ایکا» سر، شبه جزیره «اوکلند» شمالی، «تی هیکو - آ - تی ایکا» دم ماهی است. این داستان آن ارزش را دارد که در باره‌اش کمی فکر کنیم.

هنگامی که قادر «ماوئی» این زمین را صید کرد نقشه‌ای در کار نبود. اما اگر کسی به یک نقشه اطلس نگاه کند می‌بیند که این افسانه چطور موقعیت و سیمای کلی «زلاندنو» را ترسیم می‌کند. این ماهی پهن با دهانی باز رو به جنوب با دمی بلند در شمال و یک باله، که در قلاب گیر کرده، خیلی خوب مشخص است و دیده می‌شود.

از زمان‌های بسیار دور، اهالی «پولی نی‌یا» ماهیگیر بوده‌اند. با قلاب و تور و وسایل صیادی، به کار محصول برداری از دریا بودند. درست مثل تمام ماهیگیران سراسر دنیا. آنان داستان‌های مختلفی در مورد صید و صیادی خود تعریف کرده‌اند. اما همیشه آنان می‌دانستند که زمین کف دریا را نمی‌توان مثل ماهی صید کرد.

بر اساس افسانه موجود، این جزیره‌ها ادعا دارند که خدا «ماوئی» این سرزمین را صید کرده است.

شاید این کار جالب باشد که با ضربه چوبدست سحرآمیز خود، قادر «ماوئی» را به یک «هوانورد» شجاع «چالز لیندبرگ» تبدیل بکنیم که در ۲۱ ماه می سال ۱۹۲۷ به تنهایی فاصله ۵۶۲۵ کیلومتر از نیویورک به پاریس را به مدت ۳۳ ساعت پرواز کرد. وی در کابین هواپیمای یک موتورهای پرواز می‌کرد. تنها چیزی هم که قادر بود تماشا کند، دریای زیر پایش بود.

یک روز و نیم پرواز بر فراز آب‌ها هولناک است!

به هر حال، «لیندبرگ» زیر پای خودش جسم سیاهی را مشاهده می‌کند. یک ماهی غول‌پیکر. شاید یک جزیره شاید یک انبوه ماهی. آیا آن یک مجمع‌الجزایر است؟

«لیندبرگ» ارتفاع خود را پایین می‌آورد. سرانجام تشخیص می‌دهد که این نقطه سیاه در اقیانوس آرام چندین جزیره است و خیالش راحت می‌شود.

در حقیقت او زمین را صید کرده بود. خیلی خنده‌آور است! به من خواهند گفت که ساکنان «پولی نی‌یا» در زمان‌های گذشته در هنر پرواز مهارت نداشته‌اند. اما من به احتمال بسیار این نظر را دارم که ساکنان اولیه «پولی نی‌یا» می‌توانستند پرواز کنند.

اشیایی که «ماسک» هستند و دسته‌بندی شده‌اند، خیلی راحت می‌توانند تقلید ابتدایی از یک دستگاه پرنده یک نفره باشد. البته برای کسانی که سرعت آنها را نقاب‌های مذهبی، لباس‌های مذهبی،

1 Te - Ika - A - Maui

2 Stewart

3 Mahia - te - Matau - A - Maui

و یا اشیاء مربوط به مذهب ندانند. انتخاب اسم برای اینها به این بستگی دارد که انسان شناس کدام یک را مناسب برای نام‌گزینی بداند.

به هر حال، آنان که آمادگی کافی دارند تا اکتشافات جزایر «پولی‌نیزیا» و یا هر جای دیگر دنیا را با دید تازه‌ای تماشا کنند، شاید نتایج بهتری به ما بدهند. نقاب‌ها از بالا روی صورت کشیده می‌شده‌اند. قطعات چوب صاف در دو طرف، چیزی مانند بال‌ها بوده‌اند و سوراخ‌هایی که محل عبور بازوها در طرف دیگر شیء دیده می‌شود، خیلی خوب قابل دیدن است. گره‌های بازوها و پاها، تمام اینها می‌تواند مانند یک «کرس» فضاورد را در خود جا بدهد، در حالی که برای ساکنان قدیمی «پولی‌نیزیا» مثل یک خاطره هزاران سال در ذهن باقی مانده است.

البته جای تردید نیست که آنان دیگر نمی‌دانند که چرا سلاطین و یا خدایان خودشان را این طور پوشانده‌اند و کسی هم - در مدت هزاران سال - هنوز دیده نشده که به این شکل در فضا پرواز کند. اما در ادوار دور هنگامی که «ماوئی» جزایر را صید کرد، تعداد محدودی از متخصصین از جزیره، می‌توانستند با چنین چیزهایی پرواز کنند.

در موزه «بیشاپ» در «هونولولو» - که بزرگترین مجموعه جزایر «پولی‌نیزیا» آنجاست - چندین راهرو طولانی، پر از این ماشین‌های پرنده وجود دارد. تعداد بسیاری شبیه این ماشین‌ها در موزه «اوکلند»<sup>۱</sup> نگهداری می‌شود.

این کپی‌های غیر دقیق از ماشین‌های پرنده اولیه همه و بدون کوچک‌ترین استثنایی در موزه‌های دنیا به مذهب نسبت داده شده‌اند.

موجودات چهار بال «آسوری» مذهبی بوده‌اند. سفال‌هایی که از رسم فنی‌ها و دواير و کراتی روی آن نقش شده بود، مذهبی محسوب شده‌اند. وسایل تکنیکی که در دست مجسمه «تولا» قرار دارد، مذهبی محسوب شده‌اند. فضاوردی که در مقبره سنگی در «پالینگ» دیده شده، یک سرخپوست در حال انجام مراسم مذهبی محسوب شده است. کپسول‌ها و کیسه‌هایی که پشت کشیش‌های «مایا» قرار دارند - که همان سیستم تدارکاتی هستند - باز لباس‌های مذهبی محسوب شده‌اند. قاب‌های الیافی که در جزایر «پولی‌نیزیا» پیدا شده، نقاب‌های مذهبی محسوب شده‌اند. این کج‌پنداری‌ها، مرا به یاد عنوان کتاب «موشه‌ی. بن گاوریل»<sup>۲</sup> به نام «شترها از چاه خشک آب می‌نوشند» می‌اندازد.

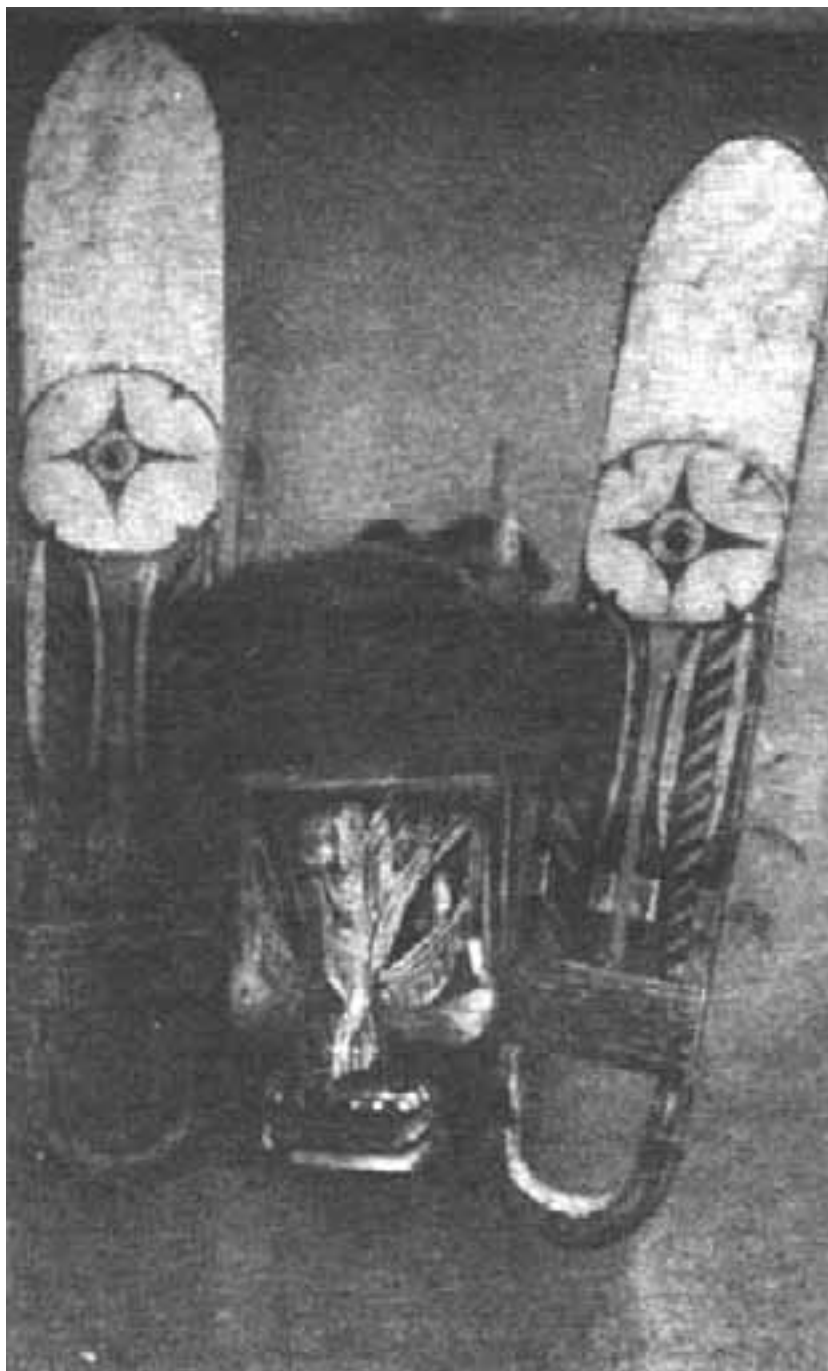
ساکنان «پولی‌نیزیا» خود به تنهایی به راز پرواز پی نبرده‌اند. معلمانی داشته‌اند که مدتی روی زمین اقامت داشته‌اند. زیرا آنان به تمدنی بسیار پیشرفته تعلق داشته‌اند. گمان می‌کنم این بازیچه‌های تکنیکی یک نوع سرگرمی در ایام فراغت برای آنان به شمار می‌رفته است. این کمر بند موشکی یکی از آنهاست.

آمریکایی‌ها و روس‌ها از این ماشین پرنده یک نفره که ماموریت فضایی انجام می‌داده، برای جابجا کردن «کماندو»ها به طرف مقاصدی مانند تپه‌ها و فراز رودخانه‌ها استفاده می‌کنند. حتی «هلیکوپتر»های یک نفره دیگر یک خیال غیر قابل وصول محسوب نمی‌شوند. تیغه‌های پروانه به

1 Auckland

2 Mosheh Y. Ben Gavriel

موتوری که روی پشت می‌توان آن را حمل کرد متصل می‌شوند و جعبه کوچکی که کار کنترل را انجام می‌دهد، روی سینه قرار می‌گیرد.



■ در موزه «بیشاپ» در «هونولولو» واقع در «هاوایی» انواع نمونه ماشین‌های پرنده که آنها «نقاب‌های مذهبی» نامیده‌اند دیده می‌شود. اما این گمان که آنها ممکن است ماشین‌های پرنده باشند، نه یک نقاب مذهبی، خیلی منطقی‌تر به نظر می‌آید. چون تخته چوب‌های پهن مثل اینکه بال دارند که وسط آن جای سوار شدن فضاورد است.



■ شبیه آنچه امروز متداول است یعنی «ماسک‌های مذهبی» در نواحی جنوبی اقیانوس آرام. ماشین‌های پرنده، بندهای موشک‌دار که توسط آمریکا و شوروی برای حمل یک نفر سرباز استفاده می‌شود. اما هنگامی که بچه‌های ما از این پشت‌بندهای موشک‌دار برای تفریح خود نمونه‌سازی می‌کنند، باستان‌شناسان حق داشتند آنها را نوعی اسباب‌بازی به شمار آورند.

اگر به بچه‌ای کمی چوب بدهند و از او بخواهند که ادای چنین فضاوردی را که در تلویزیون دیده، در آورد، البته نتیجه چیزی شبیه این نقاب‌های مذهبی خواهد بود. اما آن را به عنوان ماشین پرنده خود به حساب می‌آورد. اگر فقط افسانه‌های دریای جنوب اینها را عنوان نکرده بودند، آن وقت می‌شد گفت که این نهایت گستاخی است که من به خود اجازه دهم و ادعا کنم که مردم اولیه

«پولی نیزیا» مربیانی از یک تمدن بیگانه از فضا داشته‌اند.

«جان وایت»<sup>۱</sup> به سال ۱۸۸۹ در کتاب «تاریخ باستان ماوری» نیوزیلند، افسانه‌های دریای جنوب را با وسواس مکتبی‌ها، گردآوری نمود. هنگامی که به سال ۱۸۸۰ کار خود را تمام کرد، داستان‌های بسیاری و دست اول توسط رهبران مذهبی به او گفته شده بود. مطالب جلد اول او خود شامل این مطلب است که منشاء پیدایش را باید از کجا یافت و جستجو کرد. می‌نویسد:

- شجره نامه اله

داستان آفرینش

جنگ در کهکشان

آفرینش زن و مرد

سیل و داستان‌های مربوط به کشتی

ازدواج بین خدا با بشر

سفر میان زمین و ستارگان دیگر

مآنده‌های بهشتی.

افسانه «رانگامائی»<sup>۲</sup> در باره یک جنگ میان قبیله‌ای است. قبیله «نگا - تپی - هااو» از ترس شکست خوردن در دهکده‌ای سنگر بندی جمع شدند. آنجا هنگامی که مورد حمله دشمن قرار گرفتند، جنگجویان «نگاتی‌هااو» مستمسک به خدای «رانگامائی» شدند. هنگامی که خورشید به بالاترین نقطه آسمان رسید، خدا ظاهر شد. می‌نویسد:

- ظاهر شدنش مانند یک ستاره تابناک بود،

مانند یک شعله آتشین بود،

مانند خورشید بود.

«رانگامائی» دور دهکده پرواز کرد و نشست.

زمین مغلوب شد.

ابرها و غبارها جلو چشم ما را گرفت،

صدایی به مهیبی رعد پیچید،

و آنگاه صدای غرش درون صدف.

جنگجویان با این نمایش قدرت خدا روحیه‌ای تازه یافتند و دشمنان حیرت زده، پا به فرار گذاشتند.

در افسانه «تاوهاکی» دوشیزه «هاپانی» از آسمان هفتم به زمین می‌آید تا شبی را با مردی جذاب بگذراند. این مرد جذاب در مورد موطن دخترک چیزی نمی‌داند تا زمانی که دوشیزه آبستن می‌شود و حقیقت را می‌گوید که از دنیای دور دست آمده است. دنیایی که از تصور آن مرد دور بوده است. دخترک به مقام فرشته می‌رسد. سپس دختری به دنیا می‌آورد و پس از وضع حمل به کهکشان بازمی‌گردد.

1 John White

2 Rongamai

تعداد گوناگون وسایل و لوازمی که این خدایان ناشناخته با آنها به فضا برگشته‌اند، گیج کننده است. گاه از نردبان‌های بی‌انتها استفاده می‌کردند که بعد ناپدید شده و دیگر مشاهده نشده‌اند. گاه از برج‌هایی برای شروع پرواز مورد استفاده آنها قرار می‌گرفتند. زمانی تار عنکبوت و یا رشته موهایی آنقدر قوی وجود داشتند که می‌توانستند مسافر را به سوی آسمان بالا بکشند. اما آنان به وسیله پرنده و یا اژدها هم حمل می‌شده‌اند. یا به وسیله طناب در خلاء بالا کشیده می‌شدند. هر شکل و حالتی که مورد استفاده قرار گرفته، همیشه یک پیرزن به هنگام هر نوع پروازی حاضر بوده است. این پیرزن روی زمین خم بوده و داشته سیب زمینی‌ها را می‌شمرده است. او به خداوند «بارهای زمین» خبر می‌داد سیب زمینی‌ها را به آتش می‌انداخته. یکی یکی نه. بلکه هشت، هفت، شش، پنج... این پیرزن یک شمارش معکوس معمولی را سر هم می‌کرده، درست همان طور که حالا در پایگاه‌های فضایی ما معمول است.

در افسانه‌های «پولی نیزیا» ولینگتون - «زلاندنو» (بدون قید تاریخ) افسانه‌ای هست که ماهیگیران «پولی نیزیا» همیشه آن را بازگو می‌کرده‌اند.

«یوانوکو»<sup>۱</sup>ی جنگجو، هنگامی که در ساحل دریا قدم می‌زد ستونی از غبار بر روی ساحل مشاهده کرد. به خود جرأت داد و به محل نزدیک شد. دو دوشیزه زیبا را دید که از آسمان فرود آمده تا در دریا آب تنی کنند. در حالی که به وسیله نیروی مرموز کشیده می‌شد، به سوی دوشیزه‌ها رفت و به آنان تعظیم کرد. در حالی که از تماشای آن مناظر غرق لذت شده بود. آنگاه از یکی از آنان تقاضا کرد که با او همراهی کند و به خانه‌اش آمده با او ازدواج کند. دختری که خوشگل تر بود گفت: - من این دنیا را دوست دارم. این مانند فضای بزرگ بالا سرد و خالی نیست.

این نکته قابل تعمق است که ماهیگیران ساده «پولی نیزیا» از فضای سرد و خالی و وسیع، آن هم بالا، در افسانه خود صحبت کرده‌اند. عجیب است. آنان مطالب زیادی در باره دریا و یا زمین می‌دانسته‌اند. اما دانش آنان در مورد فضای سرد و بزرگ از کجا آمده است؟ در همین منابع افسانه‌های هولناکی هم آمده است.

- «روپ» به نام «مایوئی موآ»<sup>۲</sup> بار سفر بست تا خواهرش «هینایورا»<sup>۳</sup> را پیدا کند. پس از اینکه از یافتن او نومید شد، با توجه به نصیحت عمویش «ری هویا»<sup>۴</sup> که در آسمان در مکانی به نام «تی - پوتاهی - هیوئی - ری هویا»<sup>۵</sup> زندگی می‌کرد رفت.

«روپ» خود را آماده نمود و نقابی به صورت زد و به سوی آسمان بالا رفت. او به مکانی رسید که مردم زندگی می‌کردند و پرسید:

- آیا آسمان‌های بالاتر از این آسمان‌ها هم مسکونی هستند؟  
به او گفتند:

- آری، مسکونی می‌باشند.

پرسید:

1 Uenuku  
2 Maui - Mua  
3 Hinaura  
4 Rehua  
5 Te - Putahi - Hui - O - Rehua



- آیا من می‌توانم به آن آسمان‌ها بروم؟

به او گفتند:

- نه، هرگز. تو نمی‌توانی به آسمان‌ها بروی چون آنها را «تین»<sup>۱</sup> ساخته است.

«روپ» با تلاش بسیار خود را به آسمان دوم رسانید و یک بار دیگر آنجا مردمانی را یافت و

از آنان پرسید:

- آیا آسمان‌های بالای این آسمان مسکونی هستند؟

به او گفتند:

- آری. اما تو هرگز نمی‌توانی به آنها برسی چون آنها را «تین» ساخته است.

باز هم «روپ» برای بالا رفتن تلاش کرد و دوباره مکانی مسکونی یافت. پرسید:

- آیا در آسمان‌های بالای آسمان‌های شما کسانی زندگی می‌کنند؟

به او گفتند:

- البته، اما تو هرگز به آنجا نخواهی رسید چون نقاب تو ساخت «تین» نیست.

«روپ» مأیوس نشد، و با تلاش و توان خود به دهمین بهشت رسید. مکانی که «پری هوا» (که

همان «هینایورا» است) را یافت.

افسانه باستانی «ماوری» به ما می‌گوید که این «تین» نیرومند، خدای جنگل‌ها و حیوانات بوده

است. بر اساس این افسانه وی اولین زن را آفرید و دیگری می‌گوید بعد از دومین جنگ بزرگ در

آسمان، «تین» خداوندان طغیانگر را مجبور کرد تا به دنیای دیگری در تاریکی‌ها بروند و بانومیدی

تا ابد در آن بمانند. «تین» بازماندگان این جنگ فضایی را با تمام دانش و استادی خود آماده کرد تا

بتوانند به تبعیدگاه خود پرواز کنند.

آیا توضیح این واضحات لازم است؟

آیا لازم است گفته شود که نقاب‌های فضایی برای پرواز به کهکشان لازم بوده است؟

آیا باید برای نسلی که فرود بر کره ماه را به طور زنده از صفحات تلویزیون خود مشاهده

کرده‌اند لازم است که بگوییم آسمان‌ها باید یکی پس از دیگری کشف شوند؟

کسی که این کار را انجام می‌دهد، نقش اصلی را دارد. دانش چنین کسی مهم است. یا «ناسا»

باشد یا «تین».

مایلم گزارشی را که دیده‌ام برای شما تکرار کنم.

از کار اصلی «کابالا»<sup>۲</sup> در کنار «زوهار»<sup>۳</sup> گزارش «رابی سیمون بار جوچائی»<sup>۴</sup> چنین است. این

گفتگو بین یک زمینی و موجودی که بر زمین فرود آمده و آنجا اقامت کرده، می‌باشد.

آن موجود خود را از اهالی دنیایی به نام «آرکیو»<sup>۵</sup> معرفی می‌کند. وی موجود سرگردانی است

که از یک حادثه در زمین جان سالم به در برده. مخاطب او شخصی است به نام «رابی یوسی»<sup>۶</sup> که

1 Tane

2 Cabbala

3 Zohar

4 Rabbi Simon Bar Jochai

5 Arqua

6 Yosse

وی را همراهی می کند که ناگهان با بیگانه‌ای روبرو می‌شوند که ناگهان از شکاف سنگی بیرون می‌آید. «یوسی» از ناشناس می‌پرسد که از کجا آمده است. او پاسخ می‌دهد:

- من ساکن «آرگیوا» هستم.

«رابی» با حیرت می‌پرسد:

- می‌خواهی بگویی که در «آرگیوا» موجوداتی زندگی می‌کنند؟

ناشناس پاسخ می‌دهد:

- بله. هنگامی که دیدم شما دارید می‌آیید، از شکاف خارج شدم تا نام دنیایی را که روی آن آمده‌ام از شما بپرسم.

وی گفت که فصل‌ها در دنیای او با دنیای آنان تفاوت دارد. به طوری که دانه‌ها و خرمن‌ها چندین سال طول می‌کشد تا دوباره برویند. و همچنین گفت که ساکنان «آرگیوا» تمام دنیا را دیده و با تمام زبان‌ها آشنایی دارند.

«کابالا» به هفت دنیای گوناگون اشاره می‌کند اما می‌گوید که فقط «آرگیوا» نمایندگان را به زمین می‌فرستاده است.

این مآخذ به دنیاها و یا سیارات دیگری اشاره دارند که در این افسانه‌ها نشان آنها را می‌یابیم. من نمی‌توانم آنها را تغییر دهم. آنها همیشه به نحوی تفسیر شده که چیزی را ثابت نمی‌کند. این طور تفسیر می‌کنند تا هنگامی که طرز فکر ما مثل اجدادمان نباشد، این افسانه‌ها قابل تفسیر نخواهند بود. آیا آنان این طور می‌کنند؟ البته خودشان فکر می‌کرده‌اند که می‌کنند.

به راستی در مفاهیم بشر ماقبل تاریخ که بعضی از آنها بدون هیچ اثری ناپدید شده‌اند، نمی‌توانند با بازگشت به گذشته دوباره بوجود آیند. ما تنها قادر به حدس زدن هستیم که برای مثال باید آنها اینطور فکر می‌کرده‌اند. اما این تنها یک گمان است. هر تعبیر و تفسیری در محدوده زمان خودش محصور است. اما هنگامی که توضیحات بر اساس دانش روز و دانش فضانوردان عنوان شود، مدعیان می‌رسند که نباید برسند. زیرا هیچ پروازی در تاریخ ابتدایی بشر وجود ندارد. هیچ ارتباطی با موجودات کرات دیگر نمی‌توانسته وجود داشته باشد.

مردم به چه نحوی سعی می‌کنند خود را از باتلاقی که مسایل در آن قابل تفسیر نیست، نجات دهند؟ به این شکل رو به روانشناسی می‌آورند.

افسانه‌ها ناشی از رؤیاهای و آرزوهای ناخودآگاه بشر می‌باشند. این هموطنان عزیز من، آقای «کارل گوستاو یونگ»<sup>۱</sup> (۱۸۷۵-۱۹۶۱) دکتر نیروی روانی را به داخل مسأله می‌آورند.

وی صاحب تئوری «شخص‌گرایی» و فرضیه اشخاص با خصوصیات اولیه ذاتی رفتاری و تصور، می‌باشد. یک بار دیگر دنیا به نظم باز می‌گردد.

- بشر می‌خواسته مثل یک پرنده پرواز کند.

خصوصیت ذاتی رفتاری؟!

تصورات اولیه؟!

من مخالف پرواز اولیه نیستم. راستش این است که من خودم هم پرواز را دوست دارم. اما آیا

1 Carl Gustav Jung

این بدان معناست که اجداد ما هم همین آرزو را داشته‌اند؟ آیا تصور راستین وجود یک ماشین پرنده هم ناشی از ضمیر ناخودآگاه آنان است؟ آیا همین بود که جزییات درستی از دنیاهای ناشناخته آنان را در اختیارشان گذاشت؟ آیا همین ضمیر ناخودآگاهشان بود که دستشان را برای کشیدن تصاویر تکنیکی روی دیوار غارها هدایت می‌کرد؟ آیا همین ضمیر ناخودآگاه باعث شد که مدارهای الکترونیکی را بر سر در معبد خورشید در «تیاخواناکو» حک کنند؟

در شعرهای رزمی «بابل» «آتنا» سخت دلبسته پرواز است. شاید که شاعر خواب دیده باشد و یا شاید که فقط در باره پرواز صحبت کرده است، اما چه رؤیا باشد، چه تصور، هرگز نمی‌توانسته‌اند که این توضیحات مصوری از سطح زمین داشته باشند. حال آنکه در شعر ثبت است. در شعر آمده است که:

– زمین مانند باغی بود و دریا به سوی خشکی موج می‌زد، مانند شیاریهایی که باغبان‌ها بر خاک می‌کشند.

این سخنان ناشی از خیال نمی‌تواند باشد. وانگهی این توضیحات را از بالای زمین مثل این که از بالا ناظر به پایین باشد، به «انکیدو»<sup>۱</sup> می‌دهد، در اشعار رزمی «گیلگمش»<sup>۲</sup> آمده است که:

– زمین مانند یک کوه بود، و دریا مانند برکه‌ای کوچک. خشکی خمیرگونه‌ای مانند پوره، و دریا مانند آبشخور.

در جلد هجدهم کتاب سال «انجمن مهندسين آلمان» چاپ برلن سال ۱۹۲۸ استاد دانشگاه «ریچارد هنینگ»<sup>۳</sup> نوشته‌های مربوط به شعرهای هوایی ماقبل تاریخ را مورد بررسی قرار داده است. وی افسانه «آتنا» را به عنوان قدیمی‌ترین داستان پرواز دنیا مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، و نمونه‌ای که باید مربوط به دور دست تاریخ باشد، چون روی یک استوانه متعلق به ۳۰۰۰ تا ۲۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح حکاکی شده را شرح می‌دهد. هنوز بخشی از آن به خط میخی وجود دارد. این قسمتی از شعر چنان در او اثر می‌کند که موجب می‌گردد آن را یادداشت کند.

– نه بر پشت عقاب، بلکه سینه به سینه آن «آتنا» به بهشت ستارگان ثابت حمل شد.

شش مرتبه طی پرواز به سوی بالا، عقاب توجه «آتنا» را به زمین جلب کرد. زمین در برابر چشمان آنان کوچک و کوچکتر می‌شد.

آیا این مشخصات دقیق، این توضیحات تصویرگونه، اینها همه محصول ضمیر ناخودآگاه می‌باشد؟ جای آن دارد که به روانشناسان سفارش کنم که اگر به اعتبار علم خویش معتقدند، پس لازم است نسبت به این فرهنگ قدری تجدید نظر نمایند.

آنچه را که ما در باره افسانه‌ها و حکایات و تفاسیر باستان‌شناسی تا آنجا که به تاریخ اولیه مربوط می‌شده، با پیشداوری‌هایمان ریسمان پیچ کرده‌ایم، باعث شده که این عمل ما را نسبت به آنها نابینا سازد و نظرات را درون ما بکشد.

دانش بشری مدعی است که قادر است تا راه حل‌های خیالی را قبول کند. چرا؟ برای اینکه بر مبانی تجربی و عینی قرار ندارند. اما حالا این نتایج جدی روزبروز عالی‌تر می‌شوند. در حالی که

1 Enkidu

2 Gilgamesh

3 Richard Henning

تمام خیالات نفی شده، بیشتر دارند مقبول قرار می گیرند. سه اصل وجود دارد که اساس هر نوع تحقیقی است. آزادی فکر، استعداد برای دیدن و فهمیدن و احساس کردن و دقت برای ربط دادن آنچه دیده شده با واقعیات. مردم عادی هم می توانند از این سه اصل در زندگی شخصی خود استفاده نمایند. بماند.

برگردیم به دریا‌های جنوب. افسانه‌ها «ماوری» با خدایان و «پورنگاهوا»<sup>۱</sup> که از محل خود «هاوایکی»<sup>۲</sup> با یک پرنده افسانه‌ای به «زلاند جدید» پرواز کرده، آکنده گردیده است. «هاوایکی» در زبان سرخپوستان یک کلمه مرکب است. آن را می توان «از راه شیری» ترجمه کرد. دیرین ترین دعای مذهبی «ماوری» هم به همین «پورنگاهوا» نسبت داده شده است:



■ بر اساس افسانه‌های مردم «ماوری»، یکی از خدایان به نام «پورنگاهوا» از اقامتگاه خودش به نام «هاوایکی» به «زلاند جدید» پرواز کرد. «من می آیم و آسمان جدید بر سرم قرار می گیرد».

1 Pourangahua

2 Hawaiki

- من می‌آیم. و یک زمین ناشناس،  
بزیر پایم گسترده شده،  
من می‌آیم، و آسمانی تازه از فراز من می‌گذرد،  
من می‌آیم، به این زمین و آن مکانی که به آرامی، برای آرامش و آسودگی من خواهد بود.  
آه، ای روح سیارات!  
یک بیگانه با قلبی لبریز از تواضع خود را برای تغذیه به تو تقدیم می‌کند.

تمام کسانی که برای جهانگردی و سیاحت به «زلاند جدید» می‌روند در حاشیه جاده و دریا، سنگ‌های گردی مثل توپ می‌بینند که گاهی قطر آنها به ۳/۱۵ متر می‌رسد.  
در ساحل «موراکی» در شمال «اوندین» چندین دوجین از آنها در اندازه‌های مختلف ریخته شده است.

پس از این که توپ‌ها نظرم را جلب کرد - البته پس از دیدن توپ‌های سنگی ساخته و تراشیده شده - در «کاستاریکا»<sup>۱</sup> خیلی معمولی نوع‌های متعلق به «زلاند نو» آنها را به دقت مورد بررسی قرار دادم. عوامل طبیعی این توپ‌ها را ساخته‌اند. از جنس سنگ نرم و شن مانند هستند که پوسته‌ای از کلسیم آنها را احاطه کرده است. زمین‌شناسان حدس زده‌اند که شروع ساختمان آنها در دوره دوم زمین‌شناسی یعنی حدود ۱۳۵ میلیون سال پیش بوده‌اند. هر چند که این سنگ‌ها منشاء طبیعی دارند، اما چندین نمونه عجیب بین آنها دیده شده که «جیود»<sup>۲</sup> نام دارد.

ریشه کلمه «جیود» یونانی است و در زمین‌شناسی مورد استفاده قرار گرفته است. این سنگی است که درونش محوطه‌ای ست خالی که با گاز ایجاد شده، و اغلب فضای داخلی این سنگ‌ها به طور کامل - و یا بخشی از آن - محل قرار گرفتن معدنی‌ها و کریستال‌هایی از همین نوع می‌باشد. زمین‌شناسان تنها گروهی نیستند که مشتاقانه دنبال «جیود» می‌گردند، بلکه مردم عادی نیز این سنگ‌ها را به خاطر کریستال‌های درونی‌اش می‌خواهند. آنان کریستال‌ها را به شکل‌های گوناگونی تراش می‌دهند و صیقل می‌کنند و می‌فروشند.

اینگونه آدم‌هایی که به دنبال یافتن گنج هستند، به سال ۱۹۶۱ در کناره‌های صحرای «آمارگوسا»<sup>۳</sup> حوالی «اولانچا»<sup>۴</sup> سنگی یافتند که شباهت زیادی به «جیود» داشت. آنان آن سنگ را در مجموعه‌های خود برای فروش کلی جا دادند. هنگامی که می‌کوشیدند تا این «جیود» را از وسط اره کنند، اره الماس بر شکست. زیرا سنگ مغز خالی نبود و یکدست بود. درست خلاف آنچه تا کنون دیده بودند. زمین‌شناسان وقتی سنگ را قطعه کردند، میان آن سنگ دیگری یافتند که سطحی هفت رنگ داشت. درست مثل رنگین کمان. این سنگ تحت حرارت بسیار زیاد ایجاد شده بود. در مرکز آن میله‌ای فلزی و شفاف به قط ۲ میلی‌متر و طول ۱۷ میلی‌متر پیدا شد. آیا این جای حیرت نیست؟ باید گفت:

1 Costa-rica  
2 Geodes  
3 Amargosa  
4 Olancha

- اینک ای هوراشید... هر چیزی که در خیال و اندیشه تو می گذرد در زمین و بهشت بیشتر از آن وجود دارد.



■ این سنگ‌های کروی که مثل این است که از اعماق دریاها بیرون آورده شده‌اند در ساحل «ماوری» قرار دارند. خلاف مشابه آنها در کشور «کاستاریکا». اینها به وسیله عوامل طبیعی در دوران «کریتانس» یعنی ۱۳۵ میلیون سال پیش پدید آمده‌اند.

به هر حال، اداره حفاظت آمریکا، کوشید تا وضع اقتصادی جزیره را تقویت کند. به دنبال این حمایت جاده‌هایی در «پانوپ» ساخته می‌شود. کار برق‌رسانی این جزایر انجام شده و از آن بهره‌برداری می‌شود. بندر آن توسعه داده می‌شود. یک دستگاه رادیویی این جزیره و جزیره‌های کوچک را با برنامه‌های متنوع موسیقی به هم مربوط می‌کند و تمام اینها اقدامات مقدماتی است. آنچه جای حیرت است، این است که تا حدودی تمام ساکنان این جزیره فقیر، مالک حداقل یک اتومبیل هستند. در بسیاری از کلبه‌ها، حتی آنهایی که هنوز برق ندارند، یک گرامافون پیدا می‌شود. صاحب هتل درجه یکی که من در آن اقامت داشتم، سه اتومبیل داشت که از هر سه استفاده می‌کرد. اغلب مهمانان هتل مشغول بازی فوتبال دستی بودند و روزی که جزیره را ترک کردم یک ماشین حساب برقی به تاسیسات او اضافه شد.

کوتاه این که، من راز این ثروت را کشف نکردم. ساکنین جزیره فقیر هستند و به نحو غیر قابل‌علاجی، تنبل هستند. آنان هیچ علاقه‌ای به تجارت و خرید و فروش ندارند. ناچار بودم تمام نیرویم را با التماس صرف کنم تا دو تا پسر بچه مرا به جزیره «نان مادول» ببرند. معروف است که آمریکایی‌ها در سراسر دنیا تاجران موفق هستند. آنها در مقابل کالا پول می‌خواهند. معلوم نیست چرا این جزیره‌نشینان برای این اشیاء بی‌فایده خود پول پیدا می‌کنند.

من همیشه غواصان ژاپنی را که از کف اقیانوس پلاتین می‌آورند به یاد دارم. شاید لحظه‌ای در طول سفرم به این جزایر غفلت کرده‌ام که نتوانستم راز کار آنها را درک کنم.

یک روز پیش از ترک جزیره، با بومیان به دهکده آنها دعوت شدم. از مدت‌ها پیش باخبر بودم که این دعوت‌ها را نباید رد کرد زیرا اگر رد کنید شما دیگر امکان ندارد به آن جزیره بتوانید برگردید. رفتم و پیرترین زن قبیله به استقبال من آمد. بعد مرا از میان چند کلبه به میان دهکده هدایت کرد. دختران و زنان قبیله مقابل تنه توخالی درخت تنومندی جمع شده بودند و مرا که دیدند با چوب‌های درازی که داشتند روی تنه درخت کوبیدند و آهنگ موزونی را بوجود آوردند. خیلی شباهت به آهنگ «جاز» داشت. بعد پسران و مردان حلقه‌وار شروع به رقص و پایکوبی کردند. در حالی که دور می‌زدند و می‌چرخیدند با مهارت خاصی به تنه‌های درختان دیگر می‌کوبیدند و آهنگ موزون دیگری را ایجاد می‌کردند. به تدریج مرا داخل دایره کردند و ریتم آهنگ آنها که ملایم‌تر شده بود، ناگهان با ورود من تند شد. در این هنگام دختران شروع به نواختن آهنگ سرسام‌آوری کردند. هوا گرم و مرطوب بود و من باید با آهنگ آنها بالا و پایین می‌پریدم و می‌رقصیدم. تنها چیزی که کم بود یک نیزه چوبی بود. می‌شد این رقص را به «راک اندرو» و «تانگو» صد سال پیش تشبیه کرد. برنامه‌های بدتری هم در پیش بود. مرا به یک کلبه راهنمایی کردند. آنجا سنگ پهنی بود که من و شش مرد دیگر اطراف آن نشستیم. بچه‌ها ریشه‌های تازه از یک درخت جوان آوردند. به ظاهر ریشه را شسته بودند و تمیز می‌نمود. یک دسته از ریشه‌ها را روی سنگ گذاشتند. مردی با یک هاون سنگی حدود نیم ساعت مداوم ریشه‌ها را کوبید. ریشه‌ها به یک پوره قهوه‌ای رنگ و چسبنده تبدیل شدند. بچه‌ها کمی سبزه آوردند و با دقت آنها را اطراف سنگ پهن کردند. آن مردی که ریشه‌ها را می‌کوفت با دقت تمام ریشه کوبیده را روی سبزه‌ها پهن کرد و بعد به طنابی بسته شد. «ساکاو» یک نوع «سس» عجیبی بود که داخل یک کاسه نارگیل می‌چکید. یک جوان در برابر من زانو زد و بی‌آنکه به چشمان من نگاهی کند کاسه نارگیل را به من تعارف کرد.

قانون این کار می‌گوید که این جوان باید بی‌گناه باشد. نگاه کردن به چشمان طرف هم ممنوع است. همه این کارها را به عنوان تفاهات بین‌المللی هم که شده، باید قبول کرد!

کاسه نارگیل را گرفتم و به طرف دهانم بردم. همه داشتند مرا نگاه می‌کردند. چند جرعه به زور نوشیدم. بعد کاسه را به کسی که کنار من بود تحویل دادم، او بقیه را مانند مشروب با میل تمام نوشید. کاسه نارگیل باز پر شد و همه از آن نوشیدند. در این جشن و مهمانی لذت بردند آنقدر که دسته جمعی در خواب افتادند.

«ساکاو»<sup>۱</sup> مانند مواد مخدر است، اما اعتیاد نمی‌آورد. پس از بیداری هم سردردی به دنبال ندارد.

1 Sakao

متخصصین به من گفتند که «ساکاو» باید مانند «ال. اس. دی» باشد. من شنیده‌ام که «ال. اس. دی» برای لحظه‌ای آدمی را به فراموشی و سفرهای باور نکردنی می‌برد. اگر من بیش از این می‌خوردم شاید به افتخار کشف «نان مادول» نایل می‌آمدم، آن هم در یک چشم بر هم زدن! بگذریم. من ناچارم که مسأله را به متخصصین واگذار کنم. آنها که بدون بصیرت لازم در آینده تاریک نگاه کرده‌اند! در ضمن «نان مادول» یک کلمه مرکب در شکل زبان اهالی «پوناپ» است که می‌توان آن را به این شکل ترجمه کرد: پایگاه فضایی. یا مکانی میان فضاها و کهکشان‌ها.



## به دنبال سرخپوستان

از جنوبی ترین نقطه «سیسیلی»<sup>۱</sup> به «همر فست»<sup>۲</sup>، شمالی ترین شهر اروپا، شما در سفر هوایی ۳۷۵۰ کیلومتر، از هشت کشور عبور می کنید. پرواز از «مسکو» تا «یمن جنوبی» که به طور تقریب همان فاصله را دارد. شامل هفت کشور می شود. اما اگر از «کاسپور»<sup>۳</sup> تا «ریو گراند»<sup>۴</sup> حدود ۳۷۵۰ تا ۴۰۵۰ کیلومتر به طرف شمال به سوی جنوب پرواز کنید، تنها یک کشور زیر پای شما خواهد بود و آن هم «برزیل» است. از سوی غرب به شرق هم وضع همینطور است. از مرز «پرو» تا «رسیف»<sup>۵</sup> در اقیانوس آرام، همه به «برزیل» تعلق دارد. این کشور عظیم آمریکای لاتین با مساحتی معادل ۴۹۳۴۱۶۰ کیلومتر مربع، تنها از روسیه، چین و کانادا و ایالات متحده آمریکا کوچکتر است. علاوه بر وسعت خاک، کشور برزیل، از شگفتی های جهان لبریز است.

اگر خلبانی از شرکت هواپیمایی «و.آ.س.پ» با پرواز روزانه ۱۸۷۵ کیلومتر برج ها و مخروطه های دهکده ای را مشاهده کند که هنوز در نقشه هوایی ثبت نشده، محل جغرافیایی آن را یادداشت می کند و آن را گزارش می نماید. اما اگر شخصی ترتیبی بدهد که یک بار دیگر از روی مشخصات، محل مذکور را شناسایی کند، امکان دارد خرابه های دهکده ناپدید شده باشند.

پس از یک باد موافق و هوای مساعد و یا پس از آتش سوزی، در مدتی بسیار کوتاه قابل دیدن بود، در این مدت زیر پوششی از گیاه رفته و یا دوباره به وسیله جنگل «مالوک» بلعیده شده است. به طور کلی، «برزیل» سرزمین افراط و تفریط است. شناختن «برزیل» امروز، همانقدر دشوار است که در گذشته بوده است. از آن هنگام که «دوج»، «فولکس»، «فورد» و «شورولت» شروع به ساختن انواع اتومبیل در برزیل کردند، پیشتازان ارتش مدام مشغول تحویل اشیاء قدیمی هستند که در حفاری های جاده سازی برای توسعه نقاطی که هنوز عبور از آنجا دشوار است، به دست

- 1 Scicily
- 2 Hammer fest
- 3 Cacipore
- 4 Rio Grande
- 5 Recife

می آورند. کسی قادر نیست که اشیایی را که برای همیشه در حفاری‌های کوه‌ها بین قله سنگ‌ها برای همیشه گم شده‌اند، ارزشیابی کند.

در «برزیل» شغل باستان‌شناسی یک نوع سرگرمی محسوب می‌شود. اما باستان‌شناسان حرفه‌ای کمیاب است. اگر چنین اکتشافاتی که اینجا به عمل آمده، در هر کشور دیگری می‌شد، دانشگاه‌ها برنامه‌های وسیع تحقیقاتی تدارک می‌دیدند و دولت کمک‌های مالی و نیروی متخصص حفاری در اختیار آنان می‌گذاشت. اما در اینجا وضع درست خلاف آن است.

وسعت خاک کشور و کثرت موردهای باستان‌شناسی - که اغلب به راستی غیر قابل وصول است - یعنی که حفاری‌هایی حساب است و خیلی غیر فنی و بی‌رویه انجام می‌شود. حتی اگر یک شهر ماقبل تاریخ هم شناسایی شود و با ماشین قابل اطمینانی هم بتوان به آن شهر سفر کرد، با اینهمه، سال‌ها طول می‌کشد تا هزینه وسایل استخراج آماده گردد. درست این طور است که اغلب زمانی که کارها برای انجام تمام شده، آن زمان دیرترین زمان ممکن است! تمام اشیاء باستان‌شناسی در کشور «برزیل» به طور اتفاقی و بر اثر پشتکار باستان‌شناسان متخصص به دست می‌آیند.

«لودویک شوون هاگن»<sup>۱</sup> یک باستان‌شناس اهل «اتریش» است. او پیش از این معلم فلسفه و تاریخ بود که مدت زیادی در شهر «ترسینا»<sup>۲</sup> در مرکز ایالت شمالی «برزیل» که به نام «پیایوئی»<sup>۳</sup> مشهور است، زندگی می‌کرد.

وی اولین کسی بود که در مورد «سیت سیدادز»<sup>۴</sup> اسرارآمیز در کتابش به نام «تاریخ باستان برزیل» (سال ۱۹۲۸) مشخصات ویژه‌ای ارائه داد. به سال ۱۹۷۰ که چاپ دوم کتاب مذکور انتشار یافت، «شوون هاگن» سال‌ها بود که به عنوان یک معلم فقیر مدرسه، از دنیا رفته بود.

من برای نخستین مرتبه نام «شوون هاگن» را از دکتر «رناتو کاستلو برانکو»<sup>۵</sup> شنیدم. وی دعوتنامه‌ای برایم آورده بود که از من برای بازدید هفت شهر ایالت «پیایوئی» به عنوان یک مهمان دولتی آن ایالت، دعوت شده بود.

پرسیدم:

- مکان تقریبی «هفت شهر» کجاست؟

دکتر «برانکو» پاسخ داد:

- فقط ۲۸۱۳ کیلومتر مستقیم. شمال «ترسینا» بین شهر «پیری پیری»<sup>۶</sup> و «ریولانژ»<sup>۷</sup>. پس فردا

می‌توانیم آنجا باشیم.

ما به خرج دولت به دو دلیل دعوت شده بودیم. اول به دلیل کتاب‌های ارا به خدایان و خدایان از آن سوی فضا. که این دو کتاب چندین مرتبه در آمریکای جنوبی چاپ شده بود. بخصوص در «برزیل» که تمام درها را به روی نویسنده آن باز کرد. دوم به دلیل اینکه فرماندار «پیایوئی» تصمیم داشت مناظر و زمین‌های هفت شهر را به یک پارک ملی تبدیل کند و از هر نوع کاری که به شهرت

1 Ludwing Schwennhagen

2 Teresina

3 Piaui

4 Sete Cidades

5 Dr. Renato Castelo Branco

6 Piripiri

7 Rio Longe

یافتن این منطقه می شد، استقبال می کرد.

جاده بسیار خوبی «ترسینا» را به «پیری پیری» متصل می کند که ۱۵۰ کیلومتر طول دارد. زمین هموار و سبز تیره است. اطراف جاده از بوته‌هایی که از جنگل آورده‌اند پر شده است. گرازها و اسبان وحشی و گاو میش‌ها، سفر را کمی دشوار می کنند. با اینکه منطقه استوایی است، اما هوایی تحمل پذیر دارد. نسیمی آرام و مدام از سوی ساحل در ۳۰۰ کیلومتری می وزد. از «پیری پیری» به «هفت شهر» باید به طول ۱۵ کیلومتر از راه ناهمواری سفر کرد که فقط با جیب می توان آن راه ناهموار را طی کرد. پس از پیمودن این راه ناگهان خرابه‌ها ظاهر می شوند.



■ نقشه «سیت سیدادز» (هفت شهر) که با وجود ویرانه بودنش اما از نظمی خاص برخوردار است.

اما واژه «خرابه» برایش مناسب به نظر نمی رسد. البته ساختمان آباد و سالم و ستون‌هایی که لبه تیز داشته باشند و روی آنها هم کنده‌کاری باشد - مثل «تیاخواناکو» - اینجا وجود خارجی ندارد. حتی اگر همه جا را به دقت جستجو کنید، و از تمام نیروی خیال خود برای ترسیم و تصویر آشیایی

که روزی وجود داشته‌اند استفاده نمایند، باز هم نه پله‌ای و نه جای پای و نه خیابانی خواهید دید که اطرافش خانه‌ای باشد.

این «هفت شهر» عظمی درهم ریخته است. درست مانند «قمورا» در کتاب «تورات» که با آتش بهشت و سنگسار نابود شد. این سنگ‌های خشک شده نابود شده‌اند و باید مدت‌ها پیش آتشفشانی اینجا شده باشد. هیچکس تا کنون از این مکان چیزی استخراج نکرده است. دانش بشری هم هیچ تلاشی برای افشای راز این لایه‌های گوناگون باستانی ننموده است.

در اینجا شکل‌هایی که از سنگ‌های عجیبی از زمین بیرون آمده که تماشاگران را به پرسش وامی دارد. یک راهنمای باسواد که از طرف فرماندار «پایوئی» با من آمده بود، گفت:

– این شکل‌های درهم ریخته بر اثر یخچال‌های عظیمی بوجود آمده‌اند.

اما به طوری که من در کشور خودم سوئیس به خوبی از این مسایل آگاهی یافته‌ام، هنگامی که یخچال‌ها در تمام زمین شروع به حرکت می‌کنند، اثر اشتباه‌ناپذیری روی سنگ‌های فرسوده به جا می‌گذارند. این اثر در اینجا وجود ندارد.

«هفت شهر» دایره تقریبی درستی را با قطر ۱۸ کیلومتر تصویر می‌کند.

در این هنگام راهنمای من اظهار نظری کرد.

در گذشته بستری از دریا در این نقطه قرار داشته است و «هفت شهر» خیلی ساده بقایای سنگ‌های همان دریاست. باد و گرما نیز این سنگ‌ها را به این شکل تراش داده و به شکل ویرانه‌های شگفت‌انگیز در آورده است.



■ جزئیات ویرانه‌های «هفت شهر» در هفت بخش خیلی روشن مشخص شده است. تا کنون تحقیق و پژوهش ارزشمندی در این شهر انجام نشده است.

این ممکن است حقیقت داشته باشد. من، خود، شاهد شکل‌هایی از ساختمان طبیعت که باور کردنی نبود و حکایت از قدرت اختراع و نیروی خستگی‌ناپذیر آن داست، بوده‌ام. دره مرگ در «آمریکا»، محراب نمک در «کلمبیا»، بشکه سنگی در «بولیوی» و شکاف‌های سنگ در «دریای مرده»، همه و همه بقدر کافی حیرت‌انگیز هستند.

استاد اعظم، یعنی طبیعت، موارد حیرت‌انگیز بیشتری ساخته است. اما در «هفت شهر» همه چیز به نحو توضیح‌ناپذیری، عجیب است.

نظم خرابه‌ها در هفت قسمت به سهولت در نقشه رسمی هفت شهر توجه را جلب می‌کند. آیا این اتفاقی می‌تواند باشد؟ آیا این ناشی از کار طبیعت بی‌شعور می‌تواند باشد؟ برای من قابل قبول نیست که تمام این کارهای حساب شده، کار «عوامل طبیعی» بوده باشد. و بیشتر من احساس می‌کنم که نقشه بخصوصی در پشت این ظاهر وجود داشته است. اما چیزی که بیشتر مرا نگران کرد خرده فلزها بود که میان لایه‌های سنگ له شده و از لای آنها بیرون زده بود. این خرده فلزات قطرات زنگ‌زده‌ای به جا گذاشته بودند. این وضع در تمام حالات و به طور معمول در این مجموعه ویرانه و آشفته دیده می‌شود.

در قسمت تماشایی «هفت شهر» امکان وجود توضیحات زمین‌شناسی برای «پوست لاک‌پشتی» شدن زمین، هست. اما بدون تحقیق و پژوهش امکان‌پذیر نیست چیزی درک و شناخته شود.

با اینکه پیدایش «هفت شهر» هنوز در تاریخ گم است، اما نقاشی‌های روی صخره‌ها قابل عکسبرداری است و جای تردید نخواهد بود که قدمت این نقاشی‌ها خیلی کمتر از عمر ساختمان‌هاست. «هفت شهر» دو گذشته دارد. یکی گذشته اولیه تاریک که شاید هرگز قابل درک نباشد. دیگر چهره نوین و تازه آن است. اما جالب اینجاست که تاریخ این چهره نوین هم به ماقبل تاریخ می‌رسد. و باز باهوش‌ترین بشر روی زمین نمی‌داند، چه کسی امکان دارد روی دیوارها نقاشی کرده باشد. اما زود روشن خواهد که هنرمندان ماقبل تاریخ، با چند استثناء کوشیده‌اند همان افسانه‌ها و نمونه‌های بارز را که در غارها و صخره‌های سراسر دنیا به کار رفته، به کار گیرند.

دایره‌ها، چرخ‌های پره‌دار خورشید، دایره‌هایی که دارای یک مرکز هستند. مربع‌ها که در دایره‌ها هستند. شکل‌های گوناگون ضربداری و ستاره‌ای، اینها همه این را به ذهن منتقل می‌کنند که متعلق به تاریخ بسیار دور بشر و متعلق به فارغ‌التحصیلان مدرسه هنر هستند.

«ازوالد توبیش»<sup>۱</sup> در کتاب خود به نام «کالت سیمبک شریف»<sup>۲</sup> یک جدول عرضه داشته است که نقاشی‌های روی سنگ در آفریقا، اروپا، آسیا و آمریکا به یکدیگر ربط دارند. «توبیش» در آخر مطالب خود با حیرت این سؤال را مطرح می‌کند:

— آیا ممکن است که زمانی مفهوم مشترکی از خدا در عرصه بین‌المللی وجود داشته که امروز ما تصویری هم از آن نداریم. حال آن که بشر در آن روزها تحت نفوذ خداوند یکتایی بوده که هر آنچه در زمین و آسمان وجود داشت، از او و فرمانبردار او بودند.

در اینجا لازم است من چند نمونه از تصاویر سنگ‌های «هفت شهر» را معرفی کنم. اما بسیار

1 Oswald O. Tobisch  
2 Kult Symbol Schrift

خوشحال خواهم شد که مجموعه خوب عکس‌های رنگی خودم را در اختیار پژوهشگرانی بگذارم که می‌خواهند نتایج کار خود را منتشر کنند.



■ یکی از جالب‌ترین موضوعات «هفت شهر» نظم سنگ‌هاست که مانند پشت لاک پشت است. به دلیل این که در این مورد پژوهشی نشده، چیز مهمی نمی‌توان اظهار داشت.

دایره‌های قرمز و زرد رنگی که یک نوع علامت محسوب می‌شوند، به سهولت قابل توجیه هستند. بخصوص که نقاشی روی سنگ با دو رنگ بسیار نادر است. بدون تردید آنان کوشیده‌اند تا پیام بخصوصی را برسانند.

یک طرح فنی که شکل لوله آزمایشگاهی را می‌نمایاند و در قسمت پایین دو رشته نخ با پرچم‌های علامت دهنده، دیده می‌شود و تا کنون شبیه آن جایی دیده نشده است. روی یک چوبدستی ضخیم به قرمزی رنگ خون و به طول ۳۱/۲۵ سانتیمتر پنج دایره شبیه توپ‌های آویزان بر درخت کریسمس وجود دارد. برای بشر اولیه، هیچ چیز از قبیل حیوانات، گیاهان و یا ستاره‌ها نمی‌توانسته نمونه و مدل باشند. به هر حال، بعد خطی هست که زیر آن پنج کره مثل نت‌های موسیقی آویزان هستند. با توجه به این که بشر اولیه نت موسیقی نمی‌دانسته - کسی هم نمی‌تواند منکر این حقیقت شود - پس باید هدف انتقال یک پیام بوده باشد.

یک برجسته کاری هندی باستانی، با ۹ نت موسیقی بالا و پایین خط مرکز دیده‌ام که به طور تقریب شبیه این است. آنان که در کارهای هندی تحقیق می‌کنند، این برجسته کاری‌ها را از تفسیرهای «سانسکریت» به عنوان مظهر «ویمانا»<sup>۱</sup> یک ماشین پرنده نامیده‌اند. (مراجعه فرمایید به کتاب خدایان از آن سوی کهکشان).



■ دایره‌های قرمز و زرد بسیار جالبند. اینها نوعی پیام را به سهولت به ما مربوط می‌کنند.

به نظر من مثال قابل توجه دیگری، یک ماشین پرنده بود که شاید توسط یک بچه نقاشی شده بود.



■ به نظر من، نظیر این تصویر هیچ جا دیده نشده است. آیا نوعی لوله آزمایشگاهی است؟

نقاشان ماقبل تاریخ هر چیزی که دیده‌اند به ساده‌ترین شکل ممکن تصویر کرده‌اند. مدل آنها برای این نقش‌ها چه چیزی بوده است؟ برایم ناسنجیده‌ترین و مؤثرترین تصویر، دیواری بود که فضانوردی روی آن نقاشی شده بود. در این تصویر، دو شکل بود که با کاسکت‌های گردی که روی سرشان بود. بالای سر آنان شئی بود که خیالباف‌ها نامش را «یو. اف. او» می‌گویند. گردبادی بین دو شکل در کنارش درست شده. هر اندیشه قوی می‌تواند آن را به نوعی توجیه و تفسیر کند.



■ نقاشی‌های روی تخته سنگ‌ها و صخره‌ها و دیوار غارها همیشه گویای چیزهایی بوده‌اند که در اطراف در جریان بوده‌اند. مدل این نقش چه چیزی بوده است؟ آیا یک نوع ماشین پرنده بوده است؟

این معمای تصویری است که معلوم نیست چه چیزی می‌تواند باشد. یک ایستگاه فضایی در مدار یک بانده دایره مانند با پنجره‌های کوچکی که اطرافش می‌باشد و به سوی ما... یک بانده برآمده. من خط‌های خارجی را با ذغال پر کردم تا تصویر روشنی به دست آید. بدون ذره‌ای کاهش و افزایش یک نقاشی ابتدایی است از فضانوردی که تمام لباس فضایی را به تن دارد.

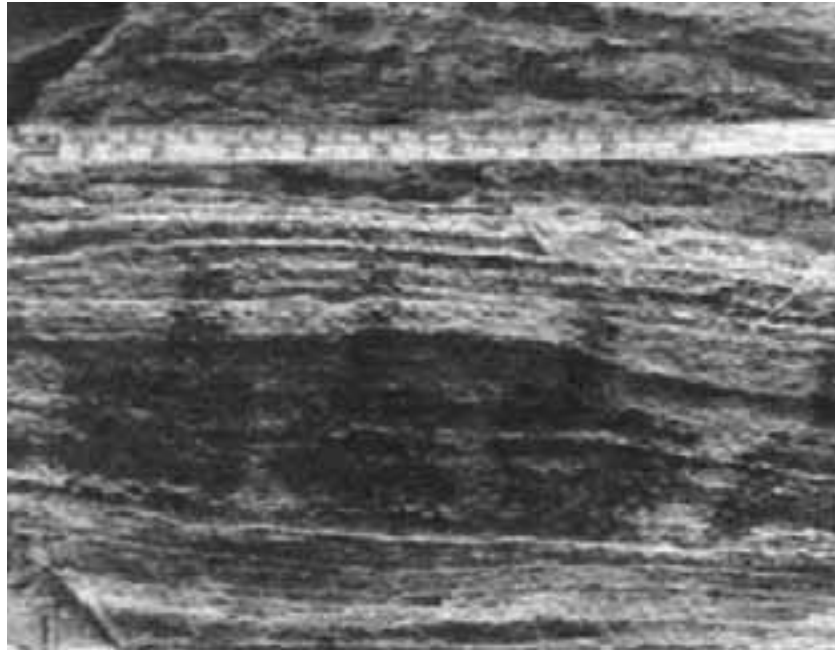
وقتی نزد آقای «ارنست فون خوان»<sup>۱</sup> بودم پرسیدم:

– آیا خدایان فضانورد بوده‌اند؟

مکانی که این سنگ‌ها از آنجا به دست آمده‌اند، محلی است شگفت‌انگیز و توصیف‌ناپذیر. تمام نقاشی‌های روی سنگ این محل در ارتفاع ۸/۰۶ متری روی دیواری خارج از دسترس قرار گرفته‌اند.

1 Ernest Von Khuon





■ نقش‌های دیوارهای «هفت شهر» خیلی شبیه نقش‌های «ویمانا»ی هند است که به وسیله محققان هندی شناسایی شده است. این نوعی ماشین پرواز است.

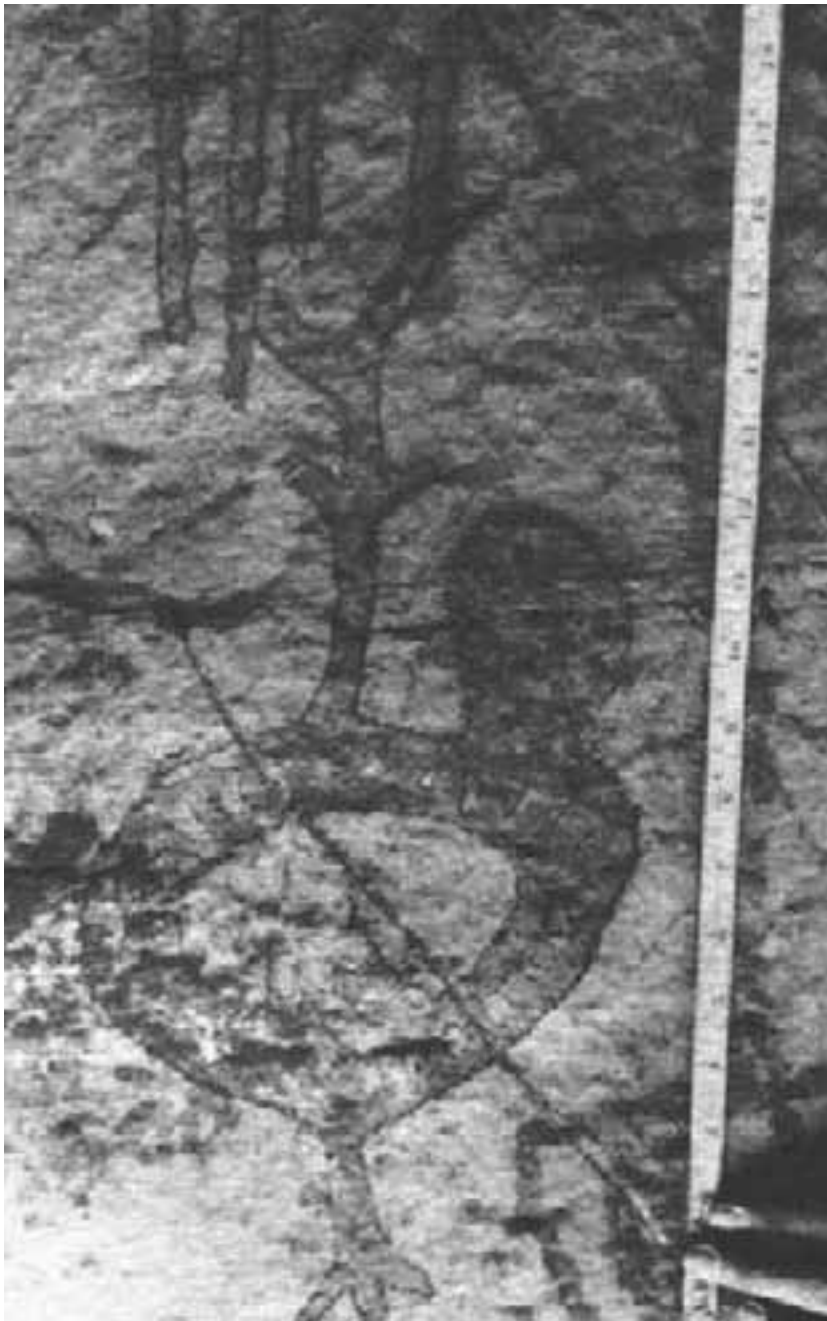
فکر می‌کنم نقاشان - اگر فرض کنیم غول نباشند - روی ستون‌های سنگی می‌ایستادند و کار می‌کردند. اما مرور زمان باعث شده که این پایه‌ها به تدریج تحت تأثیر عوامل جوی از بین بروند. زیرا دیگر امروز اثری از آنها زیر این دیواره‌های بلند دیده نمی‌شود. فرسایش این پایه‌های سنگی می‌تواند کلید حل معمای قدمت این نقاشی در «هفت شهر» باشد.

اردوگاه سرخپوستان «هوپی»<sup>۱</sup> - که عضو گروه وسیع «پوبلو»<sup>۲</sup> هستند - در «آریزونا» و «مکزیکوی جدید» قرار دارد. امروزه حدود ۸۰۰۰ سرخپوست «هوپی» باقی مانده‌اند. آنان سیدهای به راستی زیبایی می‌بافند که از آثار یک هنر صنایع دستی سنتی و باستانی است. سفالگری آنان هم زیباست. سرخپوستان «هوپی» با تمام فشارهای تمدن شهری، همچنان در اردوگاه‌های خود با همان

1 Hopi

2 Pueblo

آداب و رسوم اجدادی خود زندگی می‌کنند و به همان روش افسانه‌ای آباء و اجدادی خود را سینه به سینه نقل می‌کنند. اینان تمام این سنت‌ها را به همان شیوه به گونه ستایش آمیزی حفظ کرده‌اند.



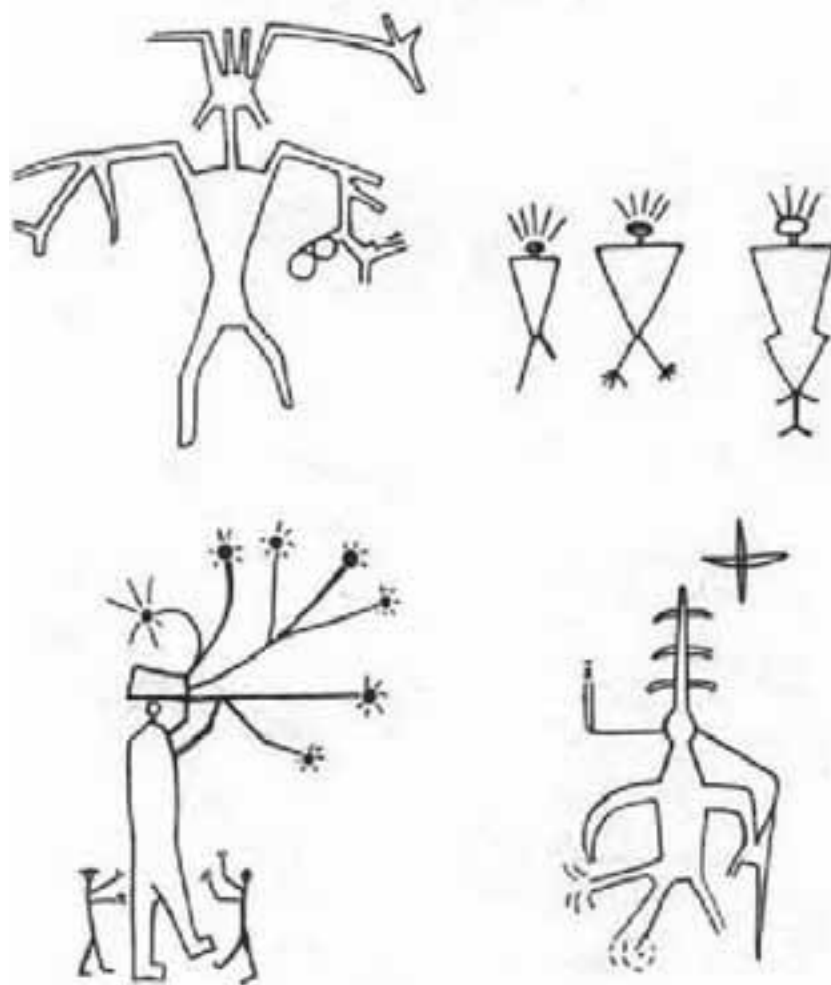
■ یک نوع معماری لاینحل. آیا این یک کشتی فضایی است؟ دایره‌هایی که دارای یک مرکز هستند با پنجره‌های کوچک. این یکی از معماهای بزرگ «هفت شهر» است.

«خرس سفید» بر اساس قانون موروثی، رییس قبیله «کایوت» است. وی هنوز می‌تواند اکثر کننده‌کاری‌های باستانی را روی سنگ‌ها بخواند. «خرس سفید» می‌داند که دستی با انگشتان باز، کنار یک نقاشی یعنی: قبیله‌ای که این نقاشی را کشیده‌اند هنوز دارای دانش بسیاری هستند. «خرس سفید» می‌تواند حتی تصاویر سنگ‌هایی را که بسیار با هم فاصله دارند و حتی پیش از این

هم دیده نشده‌اند، تفسیر کند. متأسفانه رییس قبیله در برابر سفیدپوستان ساکت می‌ماند و رفتار مشکوک‌آمیزی با آنها دارد. البته حق هم دارد.

کارهای سنگی در اردوگاه‌ها، از یک نوع طراحی ممتاز برخوردار است. گاهی تمام سطح صخره از این نقاشی پر است.

داستان‌های سرخپوستان «هوپی» دارای چه محتویاتی است؟ آنها می‌گویند اولین جهان «توک‌تلا»<sup>۱</sup> بوده است. تنها «تای‌اووا»<sup>۲</sup> آفریننده، بیش از خلق بشر، از آغاز در این جهان بوده است.



■ روی صخره‌های اردوگاه تعداد بسیاری از این شکل‌ها مشاهده می‌شود. از چهار طرح انتخابی، از همه جالب‌تر طرح «ستاره‌افکن» است که یک نوع آنتن بالای سر دارد.

اگر اختلاف نظری بین «هوپی»ها ایجاد می‌شد، احزاب مخالف از هم جدا می‌شدند و در دو جهت مختلف حرکت می‌کردند و شکارگاه و اردوگاه تازه‌ای برای خود می‌یافتند. اما هر دو گروه سنت‌ها و رسوم اصیل قبیله را حفظ می‌کردند و در طول سفر خود، همه غارها و صخره‌ها را نقاشی

1 Toktela

2 Taiowa

می کردند. امروز هم این آداب و رسوم برقرار است.

در کتاب «هوپی» دوباره اولین ارتباط با تاریخ و جهان بینی مذهبی «هوپی» این افسانه آمده است: - در زمان های باستان، جنگی در شهر سرخ جنوب پیش آمد. از هر جا که می آمدند، تمام قبایل به وسیله «کاچیناس»<sup>۱</sup> همراهی می شدند. «کاچیناس» موجودی بود که از جهان چهارم آمده بود. البته آنها بشر نبودند. آنان همیشه ثابت می کردند که حامی و راهنمای قبیله ها هستند و اغلب آنان را با قدرت خود و هنر فوق بشری خود از مصایب و مشکلات رهایی می دادند.

این چیزی بود که در شهر سرخ در جنوب پیش آمد. درست هنگامی که قبیله «هوپی» ناگهان از همه طرف مورد حمله قرار گرفت، «کاچیناس» به سرعت باد، تونلی ساخت که «هوپی» ها بدون خونریزی توانستند از میان آن بروند و از فضای آزاد پشت سر دشمن سر در آورند. هنگامی که آنان خداحافظی می کردند، «کاچیناس» به رییس ها گفت:

- ما می مانیم تا از شهر دفاع کنیم. هنوز آن زمان نرسیده تا به سیاره خودمان که بسیار دور است برویم.

اینک اگر ما به آداب و رسوم «هوپی» ها دقت کنیم، متوجه می شویم که تمام نقاشی های سرخ، حاوی پیام های ابتدایی هستند. درست طبق مشخصات دقیقی است که قبایل هر یک زمانی در قلمرو حکومتی خود بوده اند.

اگر عکس های رنگی را که من از هفت شهر گرفته ام به رییس «خرس سفید» نشان بدهم، آزمون جالبی است که شاید او نمونه بارز مشابه و افسانه ها را همانطور که شهر سرخ در جنوب کشف شده، آنها را نیز از روی عکس ها تشخیص دهد.

در «ترسینا» من در انتظار دیدار «فلیسیتاس بارتو»<sup>۲</sup> بودم. وی یک سرخپوست مشهور اهل «برزیل» است. وی کتابی دارد به نام: «رقص های بومی برزیل». در این کتاب توضیحاتی پیرامون رقص های مذهبی قبیله های مختلف وحشی سرخپوست داده که این توضیحات اثر جالبی در من گذاشت.

سال ها بود که ما یکدیگر را می شناختیم و به هم احترام می گذاشتیم. حالا یک بار دیگر می خواستم او را ملاقات کنم. خانم «بارتو» که ۲۰ سال است از تمدن فاصله گرفته، همراه نیروی هوایی «برزیل» از جنگل های هولناک «ریوپاریو» بالا به شهر «بلیم» منتقل شده و من هم ضامن پرواز بازگشت به «ترسینا» بودم.

اولین جمله خانم «بارتو» این بود:

- خدای من، این شهر چقدر شلوغ است. آیا می شود به کوچه خلوت و آرامی برویم؟

وی زنی میانسال با اندامی متناسب بود. با هم به یکی از اتاق های ساکت هتل «ناسیونال» رفتیم. من بخش عمده ای از صحبت های خودمان را که با ضبط صوت ضبط نمودم در زیر بازگو می کنم. پرسیدم:

- آخرین مرتبه ای که از اینجا به یک شهر رفتید، چه زمانی بود؟

1 Kachinas

2 Felicitas Barreto



■ «فلیسیتاس بارتو» را که محقق مشهوری در «ترسینا» است، دیدار کردم. او ۲۰ سال است که با سرخپوستان در سواحل «ریو - پاریو» زندگی می‌کند.

«بارتو» پاسخ داد:

حدود بیست ماه پیش. اما یک روز در شهر بودن برای من مدت بسیار زیادی است. هنوز لحظه‌ای نگذشته دلم برای سرخپوست‌هایم در جنگل تنگ می‌شود.

گفتم:

- دلتان تنگ می‌شود؟

پاسخ داد:

- بله. برای طبیعت. من آموخته‌ام که در سکوت با چوب‌ها و سنگ‌ها صحبت کنم. آموخته‌ام چگونه با حیوانات و قطره‌های شبنم گفتگو کنم. سرخپوستان زیاد صحبت نمی‌کنند، اما ما یکدیگر را خوب درک می‌کنیم.

پرسیدم:

- شما بین سرخپوستان وحشی زندگی می‌کنید، پس چرا آنها شما را نمی‌کشند؟ شما یک زن سفیدپوست هستید.

گفت:

- آنطور که گفته می‌شود، سرخپوستان زندگی نمی‌کنند. به هر حال من یک زن هستم و یک زن مانند مار بدون زهر است. مثل چاقوی کند. آنان مرا «ماه رنگ باخته» می‌نامند. زیرا موهایم طلایی است. تمام قبیله‌ها چیزهایی در باره من شنیده‌اند. همه آنها مرا به این نام می‌شناسند. اگر به قبیله دیگری بروم، همیشه بسیار دوستانه از من استقبال می‌کنند.

پرسیدم:

- آنجا چه می‌پوشید؟ جین؟

گفت:

خدای مهربان، نه. من اغلب سخت می‌گردم. گاهی هم از دامن‌های گیاهی استفاده می‌کنم. رئیس قبیله‌ای که اینک دارم رویش مطالعه می‌کنم از من درخواست کرده سومین زن او بشوم.

- محض رضای خدا حتما قبول نکرده اید!

- هنوز نه، اما جالب است. زن یک رئیس قبیله شدن جالب است. آن هم زن سوم! کارهای جالبی به من واگذار می شود.

وانگهی ما سه زن می توانیم رئیس قبیله را حسابی مشت و مال بدهیم.

- جدی؟

- بله. چرانه؟ اگر سرخپوستی با زنان خود بد رفتاری کند، یا به آنها حيله بزند، زن هایش او را تنبيه می کنند و کتک می زنند. پس از این تنبيه باید خانه را ترک کند و به رودخانه برود و منتظر بماند. اگر هیچ یک از زنانش تا غروب دنبالش نرفتند او باید آن شب و شب های دیگر را در خانه مردان بگذراند تا زن های جدیدی بگیرد. شاید این آداب و رسوم خشک است که مردان سرخپوست آدم های آرامی هستند. این را هم بگویم که قبیله هرگز کسی را ترک نمی کند. حتی اگر کسی در تبعید یا مریض باشد. مار دو بار مرانیش زد. مار سمی. روزها من بیهوش بودم. سرخپوستان تمام این مدت از من مراقبت می کردند. آنان با گیاهانی که باید جویده شوند و روی زخم بگذارند، مرا درمان کردند.

پرسیدم:

- شما با کتاب های من آشنایی دارید. آیا سرخپوستان در باره این موضوع که موجوداتی از کرات دیگر آمده اند، مطلبی دارند که بگویند؟

- بهتر است پاسخ شما را با نقل افسانه ای که قبیله «کایاتو» تعریف می کنند، شروع کنیم. آنان در «زینگ» بالا در ایالت «ماتوگراسو» زندگی می کنند. تمام قبیله های این داستان را می دانند، یا شبیه به آن را نقل می کنند. می گویند: خیلی خیلی دور از اینجا، در ستاره ای ناشناس، شورای سرخپوستان تصمیم گرفت که محل سکونت قبیله را تغییر دهد. سرخپوستان سوراخی را در زمین حفر کردند. حفر کردند و حفر کردند تا اینکه به طرف دیگر سیاره رسیدند. رئیس اولین کسی بود که داخل چاه پرید و بعد از سپری کردن یک شب سرد، به طرف دیگر رسید اما مقاومت هوای آن طرف آنقدر زیاد بود که دوباره رئیس را به خانه قبلی اش برگرداند. رئیس در مورد این تجربه با شورای قبیله مذاکره کرد. او گفت دنیایی دیده بسیار آبی و زیبا. با آب های فراوان و درختان سبز. او به سرخپوستان توصیه کرد که همگی به دنیایی که دیده کوچ کنند. شورا قبول کرد که نظر رئیس قبیله را انجام دهد. لذا به سرخپوستان دستور داد طنابی بلند از پنبه بسازند. با طناب آنها به تدریج خود را پایین کشیدند تا باد نتواند آنها را به محل اول بازگرداند. چون آنها به آهستگی وارد جو زمین شدند. آنها موفق شدند به صورت دسته جمعی مهاجرت کنند و در زمین زندگی را شروع نمایند. اوایل، بنا به گفته «کایاتو» آنها به وسیله این طناب با موطن قبلی خود ارتباط داشتند، اما یک روز جادوگر بدجنس این طناب را پاره کرد و از آن روز تا کنون آنان منتظر برادران و خواهران خودشان هستند تا از سرزمین قدیمی خود به جستجوی آنها در زمین بیایند.

پرسیدم:

- آیا سرخپوستان در مورد ستارگان هم حرفی می زنند؟

گفت:

- در باره ستارگان که نه. اما با ستارگان صحبت می‌کنند. آنان اغلب بدون حرکت دور هم جمع می‌شوند و در حالی که دست به شانه یکدیگر می‌گذارند، ساعت‌ها مثل زنجیر بدون اینکه حرفی بزنند می‌نشینند. اگر از یکی از آن مردان که در آن محفل است، پس از پایان کار کسی بپرسد که چکار می‌کرده است، البته پاسخی به او داده نخواهد شد. اما زنی از قبیله به من گفت که مردان با بهشت صحبت می‌کنند.

- این یک نوع دعا هست؟

- نه به ظاهر آنان با یک نفر در آن بالا صحبت و گفتگو می‌کنند.

در این هنگام خانم «بارتو» در حالی که شانه‌هایش را صاف می‌کرد با انگشت به سقف و رو به بالا اشاره کرد. پرسیدم:

- می‌خواهم بدانم آیا سرخپوستان هنوز مراسمی و یا شیئی دارند که دال بر یک نوع ارتباط آنها با کهکشان باشد؟

پاسخ داد:

- اوه بله. مردانی هستند که «پر» دارند. سرخپوستانی که از سر تا پای خودشان را با «پر» می‌پوشانند تا شبیه پرندگان شوند که به سادگی می‌توانند به فضا سفر کنند. انواع بسیاری نقاب و صورتک هست که اگر کسی مایل باشد می‌تواند آنها را بر اساس نظریات تو تفسیر کند. بسیاری از این نقاب‌ها شاخک دارند که مثل چنگال از آنها بیرون آمده. درست مثل آنتن‌های نقاشی غارهایی که دیده‌ای. بیشتر سرخپوستان خودشان را با حصیر می‌پوشانند تا درست مانند اجساد افسانه‌ای خودشان شوند. «جوآو آمریکو پرت»<sup>۱</sup> که سرخپوست معروفی است، به تازگی عکس‌هایی از سرخپوستان «کایاپو» در لباس‌های مذهبی آنها در سال ۱۹۵۲ گرفته، منتشر نموده است. این موضوع متعلق به زمانی است که از پرواز فضایی «گاگارین» خیلی زودتر است. به عکس‌ها نگاه کنید. اولین چیزی را که می‌بینید یک فضانورد است. «کایاپو»ها را نباید با «کایاتو»ها اشتباه کرد. «کایاپو»ها در جنوب ایالت «پارا» در «ریوفرسکو» زندگی می‌کنند. «جوآو آمریکو پرت» با روی گشاده گذاشت تا من از چند نمونه از عکس‌هایش از «کایاپو»ها در لباس مذهبی برای چاپ در کتابم استفاده کنم. این عکس‌ها از قبیله‌ای سرخپوست در جنوب «پارا» واقع در «ریوفرسکو» برداشته شده است. با دیدن این لباس‌ها تعجب انسان برانگیخته می‌شود. احساس می‌کنم که به راستی مهم است که تکرار کنم «پرت» این عکس‌ها را در سال ۱۹۵۲ به زمانی که لباس و وسایل فضانوردی هنوز برای ما اروپایی‌ها درست و حسابی معروف و مشخص نشده بود، برداشته شده است. بگذارید این سرخپوستان و حشی را فراموش کنیم.

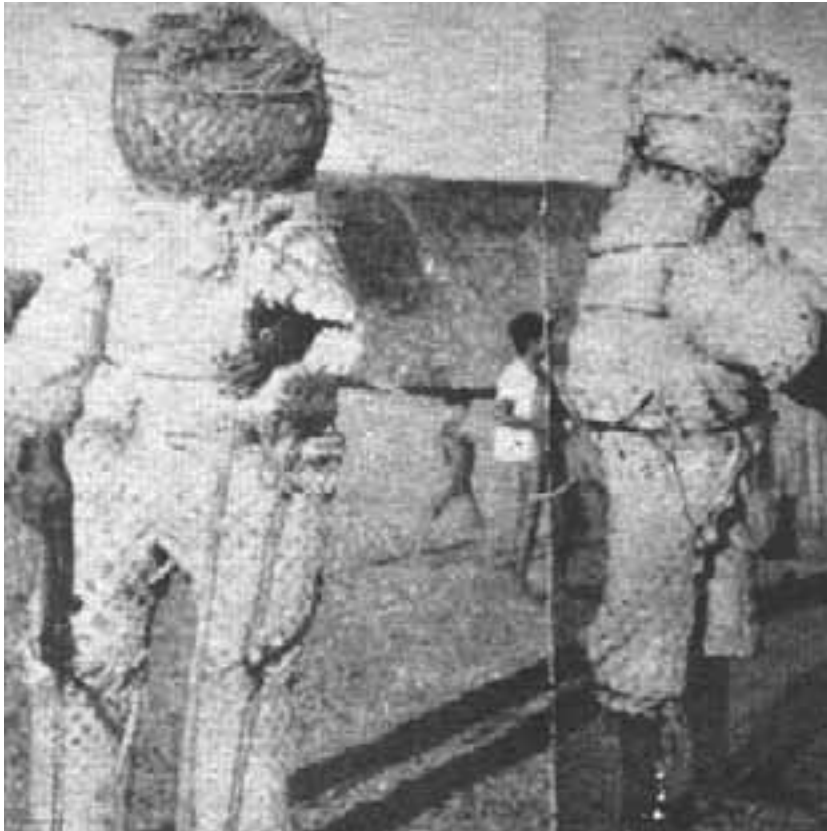
«یوری گاگارین»<sup>۲</sup> در سفینه فضایی خودش به نام «وستوک» شماره یک، برای نخستین مرتبه ۱۲ آوریل ۱۹۶۱ زمین را دور زد و تنها پس از این رویداد بود که لباس‌های فضانوردان به شهرت لباس‌های «مانکن»ها رسید. «کایاپو»ها در لباس‌های حصیری شبیه لباس فضایی خودشان به گفته «پرت» این دیگر هیچ توضیحی ندارد. مردان آنان در جشن‌ها از زمانی ناشناخته این لباس‌های

1 Joao Americo Peret

2 Yuri Gagarin

مذهبی را می پوشیده‌اند.

«جوآو آمریکو پرت» افسانه‌ای از «کایاپو» برایم تعریف کرد. نیاز به توضیح بیشتر نمی‌بینم. «پرت» این افسانه را از کسی به نام «کوبن کران کین»<sup>۱</sup> که سرخپوست و مشاور قبیله است، در دهکده‌ای به نام «گوروتایر»<sup>۲</sup> شنیده است. این افسانه به نام «گاوا‌ای بابا»<sup>۳</sup> معروف است.



■ این عکس‌ها را دکتر «آمریکو پرت» از سرخپوستان «کایاپو» به سال ۱۹۵۲ گرفته است. زمانی که کسی تصویری از لباس فضانوردان را هم ندیده بود. سرخپوستان به یاد موجود آسمانی «بپ کوروتی» این لباس مذهبی را به تن می‌کنند.

در این افسانه آمده است:

«قوم ما در دشتی وسیع، دور از اینجا زندگی می‌کردند که از آنجا به راحتی می‌شد رشته کوه‌های «پوکاتوتی»<sup>۴</sup> را دید. قله آن از ابر ناشناخته‌ای پوشیده شده بود. این ابر مبهم تا کنون از بین نرفته است. خورشید از حرکت روزانه خسته شده بود، روی علف‌های سرسبز و خرم جنگل‌ها استراحت می‌کرد. «مم بابا»<sup>۵</sup> که تمام چیزها را او اختراع کرد، بهشت را با جامه پر از ستاره خود پوشاند. هنگامی که ستاره‌ای فرو می‌افتد، «ممی کنیتی»<sup>۶</sup> از آسمان می‌گذرد، و آن را دوباره بر سر

1 Kuben Kran Kein  
2 Gorotire  
3 Gway Baba  
4 Pukato ti  
5 Mem Baba  
6 Memi Keniti



جایش می‌گذارد و این کار «ممی کنیتی» تا ابد وظیفه اوست.

یک روز «بپ کووروتی»<sup>۱</sup> که ساکن کوه‌های «پوکاتوتی» بود، برای اولین مرتبه به دهکده آمد. او «بو»<sup>۲</sup> به تن کرده بود. (لباس حصیری که در عکس مشاهده کرده‌اید). این لباس سر تا پای او را پوشانده بود. او یک «کپ»<sup>۳</sup> با خود می‌برد که اسلحه رعد و برق بود. تمام اهالی آنجا از او ترسیدند و پشت بوته‌ها پنهان شدند. مردها می‌کوشیدند تا از زن‌ها و بچه‌ها دفاع کنند. عده‌ای می‌خواستند که به او که متجاوز به نظر می‌آمد حمله کنند. اسلحه‌های آنها خیلی ابتدایی بود. هر بار که به «بپ کووروتی» دست زدند، ناگهان به خاک افتادند.

آنچه از این افسانه فهمیده می‌شود، باید این جنگجوی فضایی خیلی به ضعف و سستی افرادی که علیه او می‌جنگیدند، خندیده باشد. او برای اینکه قدرت خویش را بنمایاند، «کوپ» خود را اول به درختی و سپس به سنگ نشانه کرد و هر دو را نابود ساخت. بدین ترتیب همه دانستند که «بپ کووروتی» می‌خواهد با این شکل به همه بفهماند که برای جنگ نیامده است. او برای مدت‌ها حکومت کرد. دلیرترین جنگ‌آوران قبیله کوشیدند گروه‌های مقاومت علیه او تشکیل دهند اما نتیجه این شد که ناچار شدند در برابر او تسلیم باشند. چون او هرگز به آنان آسیبی نرساند. زیبایی‌اش، درخشش پوست سفیدش، عشق و علاقه‌اش، سرانجام اینها همه را تحت تأثیر قرار داد. همه در کنار او احساس آرامش می‌کردند و با او دوست شدند. «بپ کووروتی» از اینکه نحوه استفاده از اسلحه‌های ما را می‌آموخت، خوشحال بود. او آموخت که چگونه می‌توان یک شکارچی خوب شد. وی در این کار به حدی موفق بود که می‌توانست سلاح‌های ما را بهتر از ماهرترین افراد قبیله به کار ببرد. او حتی از شجاع‌ترین مردان دهکده دلیرتر بود و مدتی نگذشت که «بپ» به عنوان بهترین جنگجوی قبیله‌ای انتخاب شد. سپس دوشیزه جوانی او را به عنوان همسر پذیرفت و با او ازدواج کرد. آنان صاحب پسرانی و یک دختر شدند. نام دختر را «نیوپوتی»<sup>۴</sup> گذاشتند. «بپ» از هر فرد قبیله باهوش‌تر بود. از این رو سایر چیزهایی را که نمی‌دانست آموخت. او مردان قبیله را در راه ساختن خانه راهنمایی می‌کرد. تا کنون این طرح خانه‌ها معمول است. این خانه‌ها «نگ اوبی»<sup>۵</sup> نامیده می‌شود. در هر دهکده یک نمونه از آن وجود دارد. در آن خانه‌ها بزرگترها ماجراهای خود را به کوچکترها می‌آموزند. به آنان می‌آموزند که به هنگام مواجهه با خطر چگونه دفاع و فکر کنند. به عبارت دیگر این خانه، یک نوع مدرسه است و «بپ» معلم محسوب می‌شد. در «نگ اوبی» صنایع دستی از نظر کیفیت بهتر شده‌اند، و اسلحه‌های ما هم بهتر شده، و در همه چیز خودمان را مدیون این جنگجوی ماهر می‌دانیم. او بود که اتاق بزرگ را بنیان گذاشت. جایی که ما در آنجا می‌توانیم دور هم بنشینیم و در مورد مسایل و راه‌ها و احتیاجاتمان با هم مذاکره کنیم. از این رو تشکیلات بهتری بوجود آمد که زندگی و کار همه را آسانتر کرد. گاه پیش می‌آمد که نوجوانان استقامت می‌کردند و به «نگ اوبی» نمی‌رفتند. در این هنگام بود که «بپ» لباس مخصوص «بو» را می‌پوشید و دنبال پسرک می‌افتاد. هنگامی که او این کار را می‌کرد، آنان دست از مقاومت برمی‌داشتند و به سرعت

1 Bep Kuwroti

2 Bo

3 Kop

4 Niopouti

5 Ng Obi

به «نگ‌اوبی» فرار می‌کردند زیرا آنجا تنها مکان ایمن بود. اگر شکاری سخت می‌نمود، «بپ» از «کپ» خودش استفاده می‌کرد و بی‌آنکه آسیبی برساند، آنها را می‌کشت. شکارچی حق داشت همیشه بهترین قسمت شکار را خودش بردارد، اما «بپ» هرگز غذای دهکده را نمی‌خورد. تنها به اندازه‌ای که برای خانواده‌اش کافی بود از شکار خود برمی‌داشت. از این کار دوستان زیاد خوششان نمی‌آمد، او هرگز رفتار خود را عوض نکرد. رفتارش طی سال‌ها، تغییری کرد. او دیگر با دیگران بیرون نمی‌رفت. دوست داشت در کلبه‌اش بماند، اما هر زمان از کلبه بیرون می‌آمد، یک راست به کوه‌های «پوکاتوتی» - همان جایی که از آنجا آمده بود - می‌رفت.

سرانجام روزی او به غریزه خود توجه کرد. این دیگر قابل کنترل نبود. دهکده را ترک کرد. خانواده خود را آماده نمود و فقط «نیوپوتی» حاضر نبود. زیرا او به سفری خیلی سریع رفته بود. روزها گذشت و «بپ» غایب بود. اما ناگهان او دوباره در میدان دهکده نمایان شد. یک فریاد جنگی سر داد. خیلی هولناک بود. همه قبیله فکر کردند او عصبانی شده است. سعی کردند او را آرام کنند. هنگامی که مردان قبیله سعی کردند به او نزدیک شوند، جنگ میان آنان در گرفت. «بپ» از اسلحه خودش استفاده نکرد. بدنش سخت می‌لرزید و هر کس دست به او می‌زد، ناگهان به حال مرگ روی زمین می‌افتاد. جنگجویان گروه گروه بدین ترتیب مردند. چند روز جنگ به طول انجامید. سپس گروه جنگجویان که به حال مرگ افتاده بودند جان گرفتند و توانستند دوباره سر پا بایستند. باز هم کوشیدند که «بپ» را آرام کنند. آنان او را تا حوالی آن کوه تعقیب کردند. سپس اتفاقی پیش آمد که همه مبهوت شدند. «بپ کورروتی» عقب عقب به لبه کوه «پوکاتوتی» رفت. او با «کپ» هر چیزی را که در اطرافش بود، نابود کرد. تا اینکه به قله رشته کوه‌ها رسید. تمام درختان و بوته‌های سر راه را به خاکستر تبدیل کرد. ناگهان صدای برخورد عجیبی بلند شد که سراسر منطقه لرزید. «بپ» در هوا ناپدید شد. اطراف او ابر و دود و رعدی به جا ماند. با وجود زمین لرزه، ریشه بوته‌ها از زمین کنده شدند و همه میوه‌ها از بین رفتند. تمام شکارها ناپدید شدند و قبیله به تدریج گرفتار قحطی و گرسنگی شد. «نیوپوتی» که با یک جنگجو از دواج کرده بود و پسری داشت - ما هم می‌دانیم که دو دختر «بپ کورروتی» اهل کهکشان بود - به شوهرش گفت که او می‌داند برای قبیله از کجا غذا تهیه کند. اما اول باید آنها او را تا کوه‌های «پوکاتوتی» همراهی کنند. بر اساس راهنمایی «نیوپوتی»، شوهرش شجاعت به خرج داد و او را تا حدود «پوکاتوتی» همراهی کرد. در آنجا دخترک دنبال درخت بخصوصی گشت. این درخت در ناحیه «مم بابا کنت کره»<sup>۱</sup> بود. بعد روی شاخه آن درخت نشست و پسرش را هم برداشت. آنگاه به شوهرش گفت که شاخه‌های درخت را آنقدر خم کند تا به زمین برسند. هنگامی که این تماس انجام شد، انفجار هولناک پیش آمد و «نیوپوتی» در ابر و دود و گرد و غبار و رعد و برق ناپدید شد. شوهرش چند روزی صبر کرد. تا اینکه بی‌حوصله شد. هنگامی که او صدایی دوباره شنید، دیگر داشت از گرسنگی می‌مرد. او همان درخت را دید که در همان محل قدیمی همسرش از آنجا فرود آمد. خیلی او حیرت کرده بود. دخترش با «بپ کورروتی» آنجا بود و آنها همراه خود سبدی پر از غذا و میوه آورده بودند که او تا آن زمان چنان میوه‌هایی ندیده بود و نخورده بود. پس از مدتی آن مرد اهل کهکشان، بر روی درخت رؤیایی

نشست و دستور داد شاخه درخت را تا تماس بر روی زمین خم کنند. انفجاری رخ داد و درخت دوباره در هوا ناپدید شد. «نیوپوتی» با شوهرش به قبیله برگشت و دستور «بپ کورروتی» را به همه اطلاع داد. بر اساس این دستور، همه باید آن مکان را خیلی سریع ترک کنند. و دهکده دیگری در کنار «مم بابا کنت کره» که مکان آذوقه‌داری خواهد بود، دوباره بسازند. «نیوپوتی» گفت که آنان باید دانه‌های میوه‌ها و بوته‌ها و سبزیجات را تا فصل باران نگهداری کنند تا آنها را در زمین بکارند و محصول جدید به دست آورند. کشاورزی به این ترتیب دوباره شروع خواهد شد. قبیله به «پاکوتوتی» رفتند و در آنجا در آرامش و رفاه و آسایش زندگی را ادامه دادند. کلبه‌های دهکده ما بیشتر شد و تا به افق امتداد داشتند.

من این افسانه «کایاپو» را به وسیله «جوآو آمریکو پرت» همان سرخپوست‌شناس معروف برایم حکایت شده بود، از زبان «پرتغالی» ترجمه کردم و قدمت آن به دیرینگی افسانه‌های لباس‌های فضانوردان که از جنس حصیر بود می‌رسد. لباس‌هایی که سرخپوستان به یاد ظاهر شدن «بپ کورروتی» می‌پوشیدند.



## اعجوبه‌ها، کنجکاوی‌ها، تدبیرها

به سال ۱۸۶۳ یک سیاستمدار آمریکایی به نام «ئی. ج. اسکوتر»<sup>۱</sup> جمجمه‌ای یافت که متعلق به انسان ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بود. محلی که این جمجمه را کشف کرد جلگه مرتفع «آند» واقع در «کوزکو»<sup>۲</sup> در «پرو» بود. یک قطعه مستطیل شکل از استخوان جمجمه جدا شده بود. «اسکوتر» کشف خود را به انسان‌شناس فرانسوی به نام «پل بروکا»<sup>۳</sup> (۱۸۸۰ - ۱۸۲۴) داد. او نخستین کسی بود که مرکز سخن گفتن بسیار پیچیده را در ناحیه قسمت جلو مغز پیدا کرده بود. «بروکا» شش قطعه سیم بسیار عالی در بخش خالی جمجمه پیدا کرد و از آنها دانست که صاحب جمجمه گرفتار فساد و چرک استخوان شده و همچنین او تشخیص داد که: در نتیجه این فساد صاحب مغز در زمان حیات ناچار به انجام یک جراحی مغزی شده است.

از این رو اعمال جراحی مغزی هرگز خاص زمان ما نمی‌باشند.

شگفت‌انگیزتر این است که حتی بشر امروز هم از شنیدن یا خواندن گزارشات جراحی مغز حیرت می‌کند.

پروفسور «رابرت وایت»<sup>۴</sup> جراح اعصاب بیمارستان عمومی «متروپولیتن»<sup>۵</sup> در «کلیولند» آمریکا، مشغول کار است. هدف این جراح کهنه‌کار مغز، درگیری با مشکلات عظیم بشر یعنی «سکته» و جراحی مغز این انسان‌هاست. «وایت» محصول تحقیقات همکاران خود را در دانشگاه «کیو»<sup>۶</sup> دسته‌بندی می‌کند. آنان هم اعمال جراحی روی مغز انجام می‌دهند. برای این کار مغز را تا ۶ درجه سانتیگراد سرد می‌کنند و حرارت بدن را در ۳۷ درجه سانتیگراد ثابت نگه می‌دارند. از این رو جراح فقط سه دقیقه فرصت دارد تا عمل را تمام کند.

1 E. G. Squire

2 Cuzco

3 Paul Broca

4 Robert Y. Whit

5 Metropolitan General Hospital - Cleveland

6 Keo

پروفسور «رابرت وایت» سال‌ها این عمل را با مغز سرد شده میمون‌ها آزمایش کرده است. بر اساس گزارشش به دست آمده معلوم شد که «وایت» موفق شده که مغز یک میمون از نوع «روسوس»<sup>۱</sup> را تا سه روز بعد از اینکه از بدنش خارج کرده، زنده و در حال فعالیت نگهداشته است. این موضوع عنوان چشمگیر جراید پزشکی شد.

«وایت» رگ‌های خونی مغز منفرد را به سرخرگ قلبی یک میمون مشابه دیگر وصل کرده بود. «هربرت ل. شرادر»<sup>۲</sup> که در یک آزمایشگاه حضور داشته نوشته است:

– مغز جدا شده از کاسه سر میمون زنده است و مثل هر مغز زنده دیگری از خود جریان‌های الکتریکی عبور می‌دهد. میمون می‌تواند احساساتی داشته باشد. بترسد. احساس درد کند. شاید بخوابد. احتمال دارد به هنگام خواب، رؤیا هم ببیند. آنچه که از «شخصیت» میمون به جا مانده این است که او قادر نیست ببیند، یا بشنود، یا بو کند یا احساس کند. مغز هیچگونه اطلاعاتی را نمی‌تواند از محیط اطراف خود کسب نماید. چون تمام اعصاب حسی آن، از آن جدا هستند. حتی میمون نمی‌تواند فرار کند. زیرا جثه‌ای ندارد که دستورات او را فرمان ببرد، اما هنوز می‌تواند دستور بدهد. زیرا مرکز اعصاب او سالم است و خون زیادی به آن می‌رسد و این از خون میمون دیگری است. هیچکس نمی‌داند در این مغز چه می‌گذرد. زیرا تا کنون کسی نتوانسته جریان‌های الکتریکی که از مغز صادر می‌شود را کشف نماید. از این رو حتی برای محققان، اینها همه یک مجموعه منظم چندین میلیون سلول عصبی است که بنیان و سیستم دارد و قادر است جریان‌اتی را عبور دهد.

دستیاران پروفسور «وایت» معتقدند که اعمال مغزی که از بدن جدا می‌شود، بسیار دقیق‌تر عکس‌العمل نشان می‌دهد و سریع‌الانتقال‌تر از مغزهایی است که با تمام اعضاء کار می‌کنند. این در جای خود، همچنان یک مرکز اطلاعات به شمار می‌رود. اطلاعاتی که از اعضاء خود می‌گیرد، و همچنان سالم است و قادر می‌باشد کردار جدیدی را به سرعت بنیان بگذارد. به سرعتی مانند برق. موفقیت در اینگونه تحقیقات بدون هیچ تردیدی منجر به اتصال یک مغز و یک کامپیوتر می‌گردد. از این رو متخصصین اهل «کالیفرنیا» که روی مغز کار می‌کنند، یکی دکتر «لورنس پینو»<sup>۳</sup> است که در بخش کوچکی از مغز یک میمون کامپیوتری نصب کرد، که در نتیجه می‌توانست حرکت بازوهای حیوان را از طریق کامپیوتر کنترل کرد.

پروفسور «خوزه دلگادو»<sup>۴</sup> از دانشگاه «یل»<sup>۵</sup> گامی جلوتر از او رفته است. وی چندین سوزن به بخش احساساتی که باعث حمله کردن می‌شود، در مغز «پدی» – که یک میمون ماده است – فرو کرده، و یک فرستنده کوچک رادیویی زیر پوست سر او کار گذاشته است. هر زمان «پدی» تحت تأثیر چیزی قرار می‌گرفت و می‌ترسید و شروع به سر و صدا می‌کرد، «دلگادو» دگمه‌هایی را در دستگاه کنترل فشار می‌داد و میمون ماده – که در طول آزمایشان هیچ دردی را احساس نمی‌کرد – مانند بره‌ای ساکت و آرام می‌شد.

1 Rhesus Monkey  
2 Herbert L. Schrader  
3 Dr. Lawrence Pinneo  
4 Jose Delgado  
5 Yale

جراح مغز «لندن»، پروفیسور «گیلز بریندلی»<sup>۱</sup> اینک مشغول کار روی مغز انسان است. «بریندلی» هشتاد الکتروود را در بخش نرم مغز یک پیروز کور قرار داده که تا کنون این پیروز قادر است شکل‌های هندسی را تشخیص دهد.

در آزمایشگاه دانشگاهی در «نیواورلئان» سه مرد الکترودهایی را در مرکز آلت تناسلی خود کار گذاشته‌اند که با استفاده از یک دستگاه کنترل که در جیب شلوارشان حمل می‌شود، و یا می‌توانند زیر متکای خود پنهان کنند، می‌توانند هر زمان که اراده کنند، به سرعت خود را برای آمیزش آماده سازند. این گونه دارو، برای مردان ناتوان، نوید خوشی می‌دهد.

مهندسی در رشته «بیولوژیکی»، همچنان یک رشته تازه علم به شمار می‌رود. این رشته به دلیل ضرورت بسیار در حال رشد کردن است. پیشرفته «مهندسی بیولوژیکی» هنوز یک رؤیا محسوب می‌شود. این سؤال مطرح است که آیا «مهندسی بیولوژیکی» سرانجام موفق خواهد شد «سای بورگ»<sup>۲</sup> بسازد؟ بی‌تردید این امکان‌پذیر است.

دکتر «ر. م. پیج»<sup>۳</sup> مدیر آزمایشگاه تحقیقات دریایی، خیلی جدی در زمینه تغذیه کامپیوتر با نظرات و نقشه‌ها و برنامه‌ها و دستوراتی از راه یک مغز بحث و گفتگو کرده است. البته جدا از هرگونه تأثیرات بیرونی. چه زمانی این برنامه‌ها انجام خواهد گرفت؟

پروفیسور «رابرت ل. زین شیمر»<sup>۴</sup> از موسسه تکنولوژی «کالیفرنیا» - پاسادنا، آمریکا - این نظر عمومی را مطرح می‌کند.

تاریخ علوم طبیعی و تکنولوژی، بخصوص در این کشور نشان می‌دهد که دانشمندان - بخصوص دانشمندان محافظه‌کار - تا حدودی همیشه در مورد پیش‌بینی‌هایی که در عمل میزان بازدهی تئوری‌های تحقیقات علمی را تضمین می‌کند، دچار اشتباه شده‌اند.

خواه ناخواه «سای بورگ» باید بیاید. زیرا یک بیلین دوجین، سلول عصبی ضربدر، صدها بیلین سلول بافت‌های سیستم پشتیبانی، تنها مجموعه‌ای هستند که قادرند کاربرد دانش امروز را برای آینده ذخیره و نگهداری کنند.

مغز ما ۱۲۸۹/۹ تا ۱۸۱۴/۳ «گرم» وزن دارد. این وزن شناخته‌ناشدنی است مگر اینکه تحقیقات و تلاش‌های بیشتری در مورد شناخت آن به عمل آید. یک «سای بورگ» نیاز است تا معلوم شود که تا کنون آیا از جزئی از ظرفیت ذخایر سرسام‌آور سلول‌های خاکستری مغز استفاده شده است یا نه؟ به روال معمول، نباید نیازی باشد تا توضیح داده شود که تحقیقات در زمینه مغز و چراهای آن تا چه اندازه برای سلامت بشر حیاتی و ضروری است. از این رو معلوم است که نتایج این تحقیقات طبی تا چه اندازه برای پروازهای فضایی آینده می‌تواند با اهمیت باشد.

دو امکان وجود دارد، تا به تکنولوژی رسیدن به ستارگان نایل شد. اگر ما، در دهه‌های آینده موفق شویم محرکی بسازیم که سفینه‌های فضایی را به سوی سرعت نور ببرد - یعنی ۲۷۹/۴۲۵ کیلومتر در ثانیه - در این صورت امکان ندارد که ما بتوانیم انسانی را طی سفر فضایی به حتی

1 Giles Brindley

2 Cyborg

3 R. M. Page

4 Robert L. Sinsheimer

نزدیکترین ستاره ثابت یعنی «پراکزیما سنتایوری»<sup>۱</sup> بفرستیم. این امکان حدود ۴/۳ سال نوری و ۳۰۰۰ سال زمینی با ما فاصله دارد.

به هر حال زمان به عنوان یک مشکل عظیم در راه سفرهای فضایی موفق، می تواند به وسیله «سای بورگ» از سر راه دور شود. یک مغز که به کامپیوتر متصل شده و مقدار ثابتی خون به طور مرتب در اختیار دارد، می تواند مرکز کنترل سفینه باشد.

به نظر «راجر ا. مک گوان»<sup>۲</sup> - که دانشمند معروفی است - می گوید: «سای بورگ» به یک موجود الکترونیکی مبدل خواهد شد که اعمالش در یک مغز، برنامه ریزی می شود و در همان مغز، به دستوراتی مبدل می گردد. «سای بورگ» تعویض نشدنی و بیمار نشدنی است. سرما نمی خورد. فراموشی پیدا نمی کند. او یک فرمانده بسیار مطمئن برای سفینه خواهد بود و فاصله وصل ناپذیر میان ما و ستارگان را به وسیله تونل زمان، از بین خواهد برد.

در آینده جهش هایی که در پیشرفت های تکنولوژی فضایی پیش خواهد آمد، چنان حیرت انگیز و بزرگ هستند که بد نیست به یاد بیاوریم اولین وسیله اندازه گیری از نزدیک ماه، به وسیله یک قمر بدون سرنشین «لونیک ۲» در ماه سپتامبر ۱۹۵۹ انجام شد. سفر کشتی های فضاپیمای سرنشین دار به ماه تاده سال بعد هم (به سال ۱۹۶۹) و بعد از آن هم انجام نگرفت.

\*\*\*

تا آن سال، یعنی سالی که درهای بهشت به روی بشر گشوده شد، آمار سفرهای فضایی موفق بدون سرنشین به شرح زیر بود:

پرواز بدون سرنشین		
شوروی	آمریکا	
۲۷۲	۵۲۹	در مدار زمین
۶	۱۲	به سوی ماه
۵	۶	در مدار ماه
۲	-	به سوی زهره
۸	۱۱	در مدار خورشید
پرواز با سرنشین:		
۹	۱۵	پروازها
۳۱۰	۸۴۰	تعداد دور در مدار زمین
۵۳۳	۲۷۷۳	کل ساعات پروازهای فضایی

\*\*\*

اولین ایستگاه فضایی «ورنر فون براون»<sup>۳</sup> در بهار سال ۱۹۷۳ از «هوستون» پرواز می کند. حال

1 Proxima Centauri  
2 Roger A. McGown  
3 Wernher Von Braun - Houston



آن که در پروازهای تازه «آپولو»ها سعی شده بود از هر پوند وزن اضافی جلوگیری شود. زیرا هر پوند وزن اضافی معادل ۲۳۶۰ پوند سوخت نیاز داشت. آن آسودگی که آزمایشگاه فضاپیما در سفر چهار هفته‌ای خود برای سرنشینان داشت، تنها برای داستان‌پردازان علمی و خیالی قابل درک و فهم است.

سفینه ۱۳/۵ متر طول و ۵/۸۵ متر عرض خواهد داشت. فضانوردان اتاق کار و خواب خواهند داشت. علاوه بر سرویس‌های رفاهی حمان و دستشویی، ۶۰۰ گالن آب در تانک حمل خواهد شد. یخچال از چند تن غذای انتخاب شده پر می‌شود. فضانوردان نه تنها از طریق رادیو و تلویزیون در ارتباط مداوم با «هوستون» خواهند بود، بلکه بتوانند که نتایج سفر علمی خود را در ۱۶۰ حلقه کاغذ تلکس و یا ماشین کنند و به زمین مخابره نمایند.

وانگهی، این فضانوردان ناچار نیستند تمام مدت یک نوع لباس بپوشند. آزمایشگاه فضایی حاوی چمدانی است که در آن ۶۰ دست لباس وجود دارد. به راستی چه جنجالی به پا می‌شد اگر من در کتابم - کتاب اربابه خدایان - در سال ۱۹۶۸ آزمایشگاه فضایی را برای سال ۱۹۷۳ پیش بینی می‌کردم.

«پایونیر. ف» سفینه فضایی آمریکا که می‌بایست از «ژوپیتز» گزارش بدهد، نخستین ماشین پرنده ساخته دست بشر است که مأموریت خروج از منظومه شمسی را دارد.

در ماه مارس ۱۹۷۲ از ایستگاه پرواز فضایی «کیپ کندی» سفری آغاز کرد که امکان دارد یکصد میلیون سال طول بکشد. پس از حدود ۳۶۰ روز «پایونیر. ف» باید از بزرگترین سیاره منظومه شمسی «ژوپیتز» در ژانویه سال ۱۹۷۳ بگذرد. قطر مشتری ۱۳۳۱۰۰ کیلومتر است. با وزنی معادل ۳۱۸ برابر زمین. مشتری از مجموع تمام سیارات منظومه شمسی سنگین تر است.

سپس «پایونیر. ف» منظومه شمسی ما را ترک خواهد کرد. پرتاب سفینه‌ای به وزن ۶۰۰ پوند خود می‌تواند در عرصه تکنولوژی سفرهای فضایی، شور و التهابی بوجود آورد. این سفینه باید با یک موشک سه مرحله‌ای اطلس، با شتاب ۴۸۸۰۰ کیلومتر در ساعت برسد، تا بتواند به منحنی درست «بالستیکی» لازم برای عبور از مشتری برسد. این خود، تمام رکوردها را شکسته است. «پایونیر. ف» حامل مجموعه پیشرفته‌ترین تکنولوژی می‌باشد.

با توجه به اینکه خورشید در مشتری تابشی معادل یک بیست و هفتم تابش خود در زمین دارد، لذا نمی‌شد از باتری‌های خورشیدی برای ذخیره انرژی خورشید در سفینه استفاده کرد. لذا برای اولین مرتبه یک مولد هسته‌ای کوچک برای «پایونیر. ف» ساخته می‌شود.

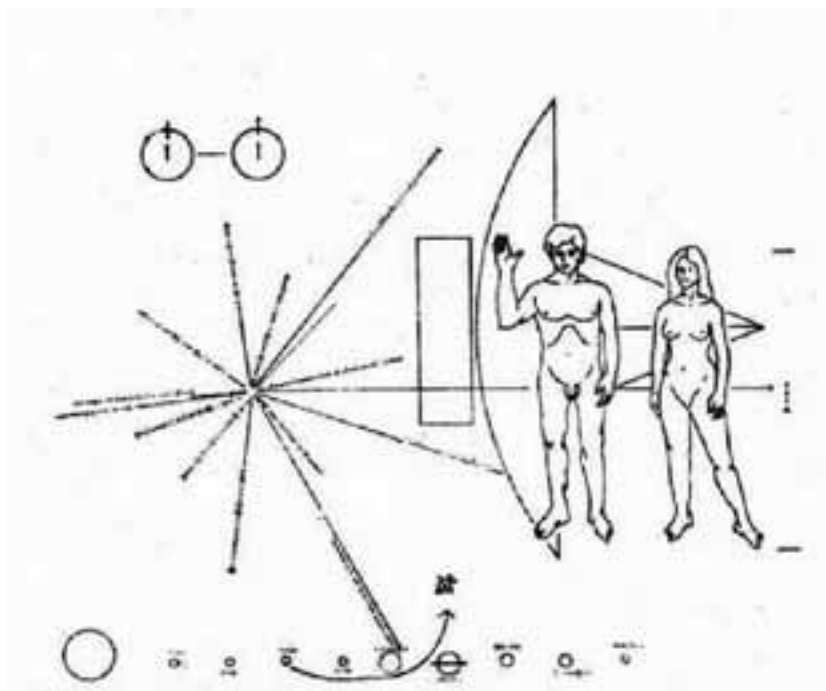
«راکتور»ها از «پلوتونیم» ۲۳۸ «دی‌اکسید» استفاده خواهند کرد و نیروی حاصله از امواج رادیویی در «کواتریلیون» ۲۸ برابر با ده به توان پانزده (۱۰<sup>۱۵</sup>) کیلومتر طول سفر فضایی به زمین مخابره خواهد کرد.

اطلاعاتی که «پایونیر. ف» گردآوری می‌کند، هر قدر هم که برای تحقیقات در شروع زمان اطلاع یافتن از سیارات دور، مهم باشد، برای من به اندازه لوحه‌ای از آلومینیوم و طلا که با خود به خارج می‌برند، مهم نیست.

فیزیکدان فضایی و زیست‌شناس فوق زمین، که نام «کارل ساگان»<sup>۱</sup> و از دانشگاه «کرنل» است و همچنین «فرانک دریک»<sup>۲</sup> که از مرکز تحقیقات فضایی آمریکاست، به سازمان «ناسا» پیشنهاد کردند که یک لوحه آلومینیومی زراندود به ابعاد  $۱۲ \times ۶$  اینچ باید به وسیله کشتی فضایی حمل شود تا در صورت کشف این سفینه توسط متفکران فوق خاکی، آنان بتوانند اطلاعاتی از آن به دست آورند. متن پیام به هیچ زبان رایج روی زمین نمی‌تواند باشد. زیرا بدون تردید برای مکتشفین فضا مفهومی نمی‌تواند داشته باشد. از این رو «ساگان» و «دریک» زبانی از علایم اختراع کردند که به وسیله هر باشعوری قابل فهم و درک است. اینک پیام باید چه باشد؟

باید بگوید که «پایونیر. ف» از کجا آمده، چه کسی «پایونیر. ف» را به فضا فرستاده، چه زمانی به آسمان رها شده و سیاره مقصد آن کجا بوده است. و سایر چیزهای ممکن دیگر.

پایین لوحه، تصویری از خورشید و ۹ سیاره آن وجود دارد. تصویری که هیچ لازم نیست کشف شود. چون هر اندیشمندی آن را می‌شناسد. فاصله سیارات از خورشید به صورت اعداد کامل داده شده است. برای مثال اگر فاصله عطارد از خورشید ۱۰ مقیاس کامل باشد، به شکل ۱۰-۱۰ فاصله زمین ۲۶ واحد می‌شود یا ۱۰-۱۱ فاصله از خورشید.



■ فضایی «پایونیر. ف» که به تازگی به کهکشان‌ها سفری را به طول ۹۴۶۱ بیلیون کیلومتر را آغاز کرده، پیامی حکاکی شده روی لوحی از آلومینیوم زراندود برای موجودات باشعور کهکشان‌ها حمل می‌کند. این پیام به وسیله «کارل ساگان» و «فرانک دریک» تحت نام «پیام فضایی» تهیه شده است.

با توجه به این که شمارش کامل زبان هر کامپیوتر ساخت افراد متفکر و اندیشمند است، از این

1 Carl Sagan  
2 Frank Drake

رو «ساگان» و «دریک» می‌گویند این تنها چیزی است که دیگر متفکران می‌توانند آن را بشناسند. در سوی راست صفحه تصویر «پایونیر. ف» در سفر خود از زمین به مشتری نقاشی شده است. در بالای آن تصویر یک زن و مرد در حال ایستاده وجود دارد. مرد سمت راست، دست خودش را به حالت صلح بلند کرده است. در سمت چپ محل خورشید با ۱۴ خط تصویر شده است. منبع انرژی فضایی، که باید از محل خورشید، با ذکر تاریخ پرواز و مبداء آن با عدد کامل فهمیده شود. یک تصویر اتم هیدروژن که ثابت شده است در تمام کهکشان‌ها شکل‌های شبیه به هم دارد، در قسمت بالا، سمت چپ به عنوان کلید کشف رمز تمام اطلاعات قرار داده شده است. یک اندیشمند ناشناس - با افکاری فنی - حتی می‌تواند اندازه‌های بدن این زن را از تصویر به دست آورد. طول موج اتمی هیدروژن در تحقیقات «اسیکتروم» - که به طور سمبول از خورشید روی لوحه با خطی به طول ۲۰/۲ سانتیمتر به صورت شعاع نشان داده شده، در عدد کامل ۱۰،۰۰۰ ضرب می‌شود که در کنار تصویر زن نقش شده و برابر با ۸ است. این شیوه محاسبه نتیجه‌اش این است  $۸ \times ۲۰/۳ = ۱۶۲/۴$  و مساوی با بلندی قد زن روی لوحه است. ۱۶۲/۴ سانتیمتر.

با داکتر «فرانک دریک» در نیویورک دیدار کردم و از او پرسیدم:

چرا لوحه آلومینیومی زرانود، انتخاب شده است؟

وی پاسخ داد؟

- در فرضیه، سفینه می‌تواند مسافت ۲۸ کوآتریلیون کیلومتر را طی کند. ممکن است ۳۰۰۰ سال نوری طول بکشد<sup>۱</sup>. اینک اگر بخواهیم پس از این سفر طولانی، اطمینان حاصل کنیم که هنوز کسی هست که بتواند لوحه را کشف کند، باید با یک فلز گرانبها آن را حفظ کنیم. آلومینیوم زرانود ارزانترین آن است.

پرسیدم:

- برای چه کسی می‌خواهید اطلاعات روی لوحه را بفروستید؟

گفت:

- برای هر اندیشمندی که بتواند سفینه را تشخیص دهد و آن را برای آزمایش و شناخت تصاحب کند.

«ساگان» و من هر دو معتقدیم که «پایونیر. ف» را با اطلاعاتی مجهز کردن و به کهکشان فرستادن، می‌تواند امیدوار کننده باشد. امیدوار کننده برای تمدن ما که بسیار مایل است تا در آینده اطلاعاتی به فضا بفرستد. حتی اگر هم هیچ نشانه‌ای از کهکشان دریافت نکند.

تصور کنم که «ساگان» و «دریک» هر دو بحث مبادله اطلاعات را به دانشمندان بیگانه فضا در سیارات دور آماده نموده‌اند.

اما اگر سفینه در مرکز متمدنی فرود آید که هیچ دانشی از ریاضیات و تکنولوژی کامپیوتر نداشته باشند، آنگاه چه پیش خواهد آمد؟

آیا این برادران بیگانه ما به اطفال خود می‌آموزند که تصاویر مشابهی بسازند؟ آیا خود آنان نمونه‌هایی از آن ساخته و در معابد خود خواهند گذاشت؟

۱ سال نوری مسافتی است که نور در طول سال می‌پیماید. نور در هر ثانیه ۲۷۹۰۰۰ کیلومتر مسافت را طی می‌کند.

آیا باستان‌شناسان حتی آنجا در فضا هم ادعا خواهند کرد که نمونه‌ها، موارد مذهبی هستند؟ چه کسی می‌داند چه تفسیرهایی ممکن است از لوحه «کیپ کندی» بشود؟! اگر دانشمندان ما در سال ۱۹۷۲ دو نمونه از موجودات عریان و شبیه به هم ما را همراه خورشید و دایره‌ها و خطوطی روی یک لوحه صیقل شده به فضا فرستادند، چه دلیلی دارد که موجودات فوق‌خاکی که ۳۰۰۰ سال نوری از ما فاصله دارند پیام‌های مشابه و یا نمونه‌های دیگری را در یک سفر مشابه برای ما نفرستاده باشند؟

اگر من لوحه «پایونیر. ف» را کنار لوحه طلای «اینکا» قرار دهم، و علامات آنها را با یک ذره‌بین مقایسه کنم، این پرسش برای من مطرح می‌شود که چرا کسی تمام این اطلاعات و دایره‌ها را امتحان و تفسیر نمی‌کند؟ تمام این علامات دایره‌ای، خطوط کنگره‌دار، مربع‌ها، نقطه‌چین‌ها با چشمان مردم فضایی. اینها شاید قابل تفسیر و تشریح باشند.

بدون تردید بحث پیروزی که این کار هست و به زحمت کشیدن آن هم می‌ارزد.

من در کتاب «ارابه خدایان» به اختصار اشاره کردم که سرعت نور ممکن است حد شتاب تمام سرعت‌ها نباشد. این پیشنهاد بی‌معنی با سکوتی سرد برگزار شد. زیرا هر کسی می‌دانست که «اینشتین» ثابت کرده که: «سرعتی بالاتر از سرعت نور وجود ندارد». «اینشتین» نشان داده است که نور یک پدیده ثابت در دنیا است. اما به هر حال او عامل «زمان» را در فرمول خودش منظور داشته است. برای مثال، زمان در موشک سریع‌تر یا آهسته‌تر، با توجه به موقعیت حرکت، از فاصله‌های معین و حدود بالاتر از سرعت نور می‌گذرد. این چیزی مخالف فرضیه نسبیت نیست که ثابت می‌کند در تمام مدت برای جسمی که زیر سرعت نور حرکت می‌کند با صرف انرژی محدود، نمی‌تواند از سرعت نور تجاوز کند. اما به هنگام مصرف انرژی نامحدود، چه اتفاقی خواهد افتاد؟

امروز دیگر ستاره‌شناسان و فیزیکدانان قبول دارند که سرعت نور سرعت حد تمام حرکت‌ها نیست. پروفیسور «ای. ا. ویلر»<sup>۱</sup> از دانشگاه «پرینستون» آمریکا - که متخصص فرضیه نسبیت هم هست و بمب هیدروژنی را هم کشف کرده - نمی‌تواند این آدم خیالباف باشد. او نمونه‌ای از «سوپر اسپیس» (فضای فوق‌العاده) اختراع کرده که در آن زمان و سرعت نور ارزش‌های خود را از دست می‌دهند. با اینکه این متناقض است با آنچه که بوده، اما کشتی‌های فضایی در «سوپر اسپیس» بدون گذشت زمان در هر نقطه که بخواهند می‌توانند قرار بگیرند.

آیا از نظر تئوری این موضوع یعنی که سفرهای بین ستارگان وجود دارند؟ شاید در آینده با کشف عناصر ریز اتمی به نام «تاچیون»<sup>۲</sup>، «لوگزان»<sup>۳</sup> و «تاردیون»<sup>۴</sup> دنیای تازه‌ای از اتم در برابر فیزیکدانان قرار گیرد.

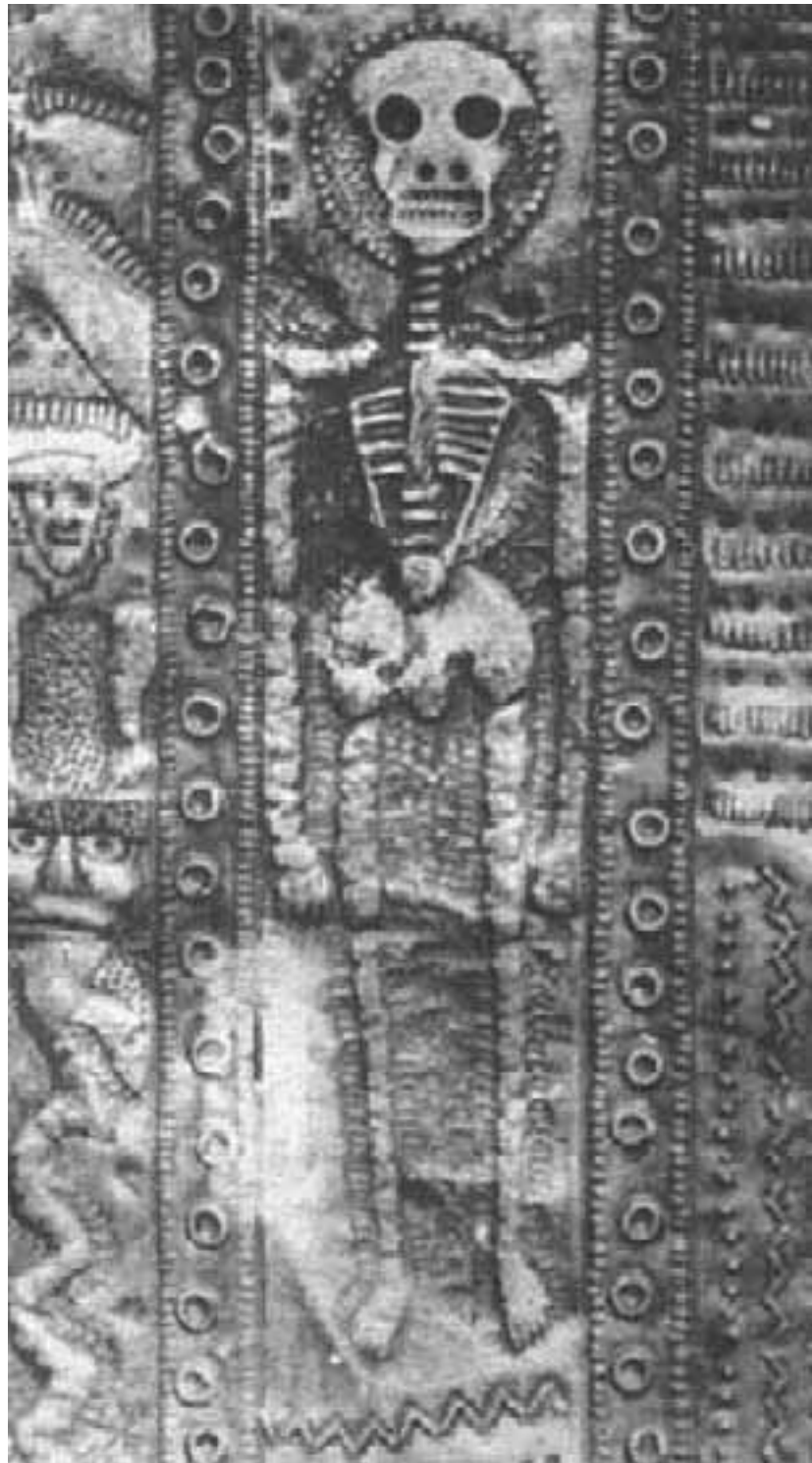
تمام این ذرات در سیستم جبری خود، سریع‌تر از سرعت نور حرکت می‌کنند. یعنی که در سیستم هیچ نیرویی بر نیروی چرخش پیروز نمی‌شود، اما در آن بدنه در حالت سکوت و یا حرکتی یکنواخت می‌ماند.

1 Y. A. Wheeler - Princeton

2 Tachyons

3 Luxons

4 Tardyons



■ آیا این لوحه طلایی یک نوع پیام از سوی فضاوردان از اعماق کهکشان‌ها برای ما است؟ به حیوانات و علامت‌ها دقت کنید. چه کسی آنها را به زبان ما برای ما تفسیر می‌کند؟ متن پیام چه هست؟

«تاجیون»، «لوگزان» و «تاردیون» همیشه از نور سریع‌تر حرکت می‌کنند. بنا بر این محاسبه انرژی، بر این ذرات قابل استفاده نمی‌باشد. زیرا اینها به طور طبیعی از نور سریع‌تر هستند. دنیای ما که سرعت نور در آن آخرین حد شتاب است یک سیستم جبری است. اما دنیای

«تاجیون»، «لوگزان» و «تاردیون» با سرعتی بیشتر از نور، دنیای جبری دیگری است. امروز فیزیکدان‌ها این موضوع را می‌دانند، اما ستاره‌شناسان این را کشف کرده‌اند که سرعت نور شتاب حد مطلق نیست.

یک گروه محقق از دانشگاه «آکسفورد» به سرپرستی «ی. س. آلن»<sup>۱</sup> و «جفری اندین»<sup>۲</sup> پس از سال‌ها تحقیق به این نتیجه رسیده‌اند که میدان الکترومغناطیسی در لکه خورشید، در صورت فلکی «تاروس» باید با سرعتی معادل ۵۶۲۰۰ کیلومتر در ثانیه حرکت کند. مجله علمی «طبیعت» در انگلستان امکان سرعت‌هایی بیشتر از نور را نیز اشاره کرده است.

هنوز این اکتشافات تازه، نخستین نشانه‌های سرعت‌های نامحدود هستند. چه مدتی است که اتم به عنوان کوچکترین ذره از هر عنصر شیمیایی شناخته شده است؟ چند سال است که شناخته شده هر ذره از هر جنسی ترکیبی از تعداد غیر قابل شمارش از اتم است؟

به سال ۱۹۱۳ «نیل بوهر»<sup>۳</sup> اهل دانمارک (۱۹۶۲ - ۱۸۸۵) که وی برنده جایزه نوبل هم شد، تئوری اتمی را با مدل ساخت خودش پایه‌ریزی کرد. امروز انرژی اتمی که از ترکیب انرژی «پروتون» و «نوترون» در هسته اتم به دست می‌آید، مورد استفاده در صنعت دارد. انرژی اتمی خود، انرژی زمین را تأمین می‌کند. بشر به هولناک بودن استفاده مؤثر از این نظریه فیزیکی، پس از اولین آزمایش انفجار بمب هیدروژنی آمریکا در جزایر «مارشال» (نوامبر سال ۱۹۵۲) آگاه شد. این بمب حاصل انرژی اتمی بود. اما تصویر قارچ اتمی آن هنوز جوانب استفاده آن در راه صلح را با شک و تردید، تهدید می‌کند. این مثال خود می‌تواند بنمایاند که چگونه اکتشافات اساسی، سریع از طریق خلاقیت‌های تکنسین‌های ماهر، به نتایج مثبت می‌رسند.

با تایید این موضوع، تئوری وجود سرعتی سریعتر از نور حداقل ستارگان به ما نزدیکتر شده‌اند. مدتی نیست که نویسندگان ماجراهای اسرارآمیز، نیروی مسلح خارجی را که هفت تیرهای اشعه‌افکن دارند و به وسیله آن می‌توانند دیوار را هم سوراخ کنند و اسلحه‌های طرف جنگجوی خود را نابود سازند و بشر را بخار کنند، نوشته و به نمایش گذاشته‌اند.

امروز این اشعه‌ها وجود دارد. هر طفل مدرسه‌ای آنها را تحت نام «اشعه لیزر» می‌شناسد. رمز کار در دستگاهی است که نور را با یک خروج تحریک شده اشعه‌ای از کریستال، تقویت می‌کند. بنا بر این یک جهش فنی، به سرعت یاقوتی را که در موارد گوناگون مورد استفاده قرار می‌گرفت، با چیزهای دیگر و محلول‌های گاز که دایم نور تولید می‌کند، عوض کرده است. این نور در مرکز «فوکوس» عدسی «لیزر» جمع می‌شود و چنان حرارتی دارد که حتی فلزاتی را هم که نقطه ذوب بالا دارند تبخیر می‌کند. هنگامی که این شعاع‌ها به صورت امواج میکروسکوپی باریک شوند، نه تنها در تلسکوپ‌های ستاره‌شناسی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، یا می‌توانند امواج رادیویی را بدون صدای اضافی منتقل کنند، بلکه می‌توانند سوراخ‌های بسیار کوچکی در فلزاتی که به نازکی پوست هستند، و در صنایع ساعت‌سازی به کار می‌روند، به وجود آورند.

در جراحی چشم برای جوش دادن شبکه‌های جدا شده در محل اصلی، مورد استفاده قرار

1 Y. S. Allen

2 Geoffrey Endean

3 Niele Bohr

می‌گیرند. در شرق و غرب آزمایشاتی که به وسیله اسلحه‌های «لیزر» انجام می‌شود به شکل مخفی باقی نمانده است. بنا بر این آیا می‌توان گفت که نظریه استفاده «لیزر» آنقدرها هم تازه نیست؟ در کتاب مهاجرت کتاب تورات، فکر می‌کنم، اشاراتی به کاربرد اشعه «لیزر» به این شکل آمده است:

«... و «موسی»، «هارون»<sup>۱</sup> و «هور»<sup>۲</sup> به فراز تپه بالا رفتند. و چنین پیش آمد که هرگاه «موسی» دست خود را بالا نگهداشت اسرائیل غالب می‌شد و هرگاه آن را پایین می‌آورد، «آمالک» پیروز می‌شد. اما دستان «موسی» سنگین بودند، آنها سنگی برداشتند و زیر او قرار دادند. او روی آن ایستاد و «هارون» و «هور» زیر دستان او قرار گرفتند. یکی در یک جانب و دیگری در سوی دیگر و دستانش همانطور بودند تا خورشید غروب کرد».

اینجا چه اتفاقی پیش آمده است؟

در جنگ علیه «آمالک»ها، قوم بنی اسرائیل تنها زمانی که «موسی» در بالای کوه دستانش بالا بود، آنان پیروز می‌شدند. حالا دستان بالا رفته رهبر خسته فقط می‌توانسته کمک کند. اگر صاحبان آنها، موجب به کار گرفتن آنها هم می‌شد، باز هم چندان خطرناک نبودند.

پس من فرض می‌کنم که «موسی» شیئی سنگین را در دست داشته که می‌توانسته سرنوشت جنگ را به سود خود تغییر دهد. در تپه فرماندهی خودش، طرف‌های درگیر جنگ را زیر نظر داشته است. اگر او با تفنگ اشعه‌ای خودش «آمالک»ها را هدف قرار می‌داد، قوم او پیروز می‌شدند. و اگر او دستان خود را پایین می‌آورد، (و اسلحه‌ها را با آن دستان پایین می‌آورد) «آمالک»ها که با اسلحه‌های قدیمی می‌جنگیدند، با موفقیت ضربه می‌زدند. این تصویر ذهنی در همان مورد، از حمایت مطمئنی برخوردار می‌شود.

در قسمت نهم آنجایی که می‌گوید: «موسی» بر بالای تپه ایستاد در حالی که میله خدا در دستش بود. اگر از این دیدگاه موضوع را بررسی کنیم آیا منطقی به نظر نمی‌رسد که وقتی «موسی» خسته شد و اسلحه اشعه‌افکن خود را پایین آورد، بنی اسرائیل بازنده می‌شد؟

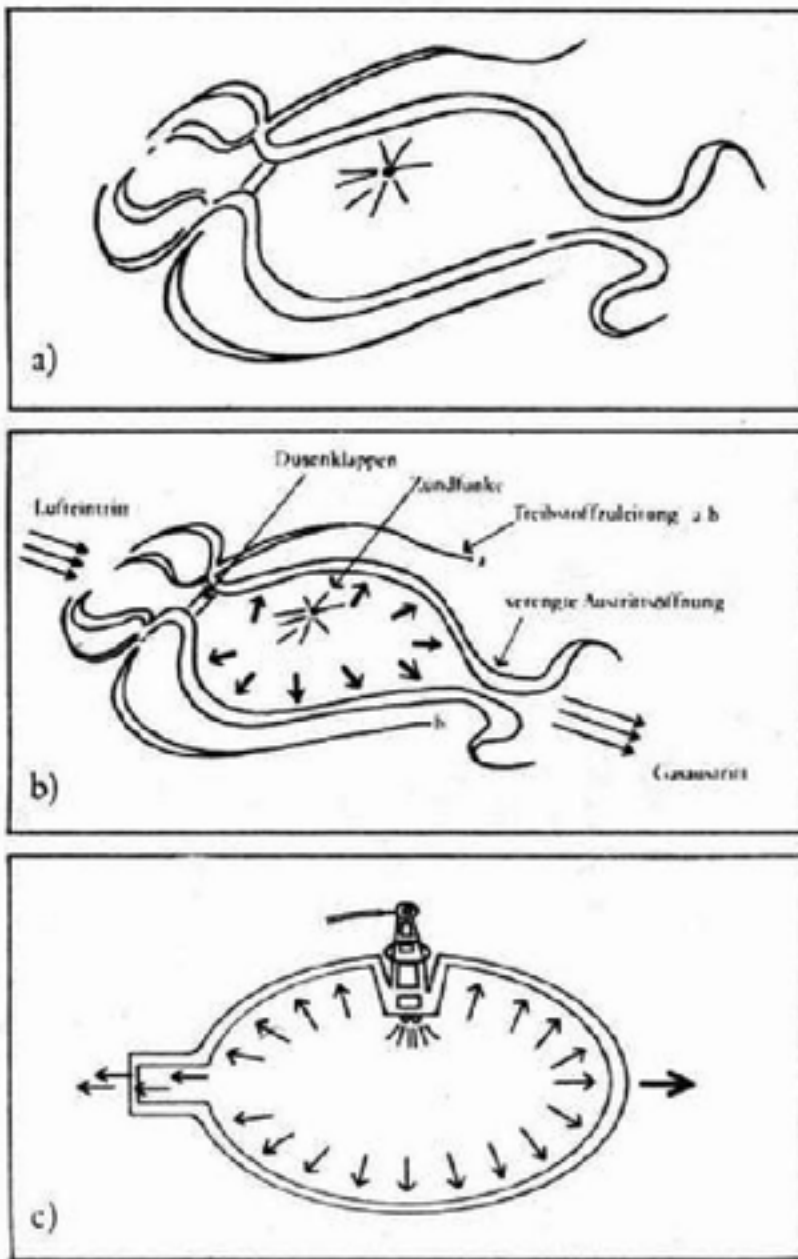
در کتاب «خدایان از فراسوی فضا» من یک نقاشی از جزایر ایستلر به نمایش گذاشته‌ام که شکل عجیبی است از نیم انسان و نیم ماهی. سپس خواننده‌ای با افکار فنی به نام «هورست هاس» به من گفت:

«این نقاشی روی سنگ نزدیکی ساحل جزیره «ایستلر» به سادگی می‌تواند نشان دهنده یک موتور جت باشد.

سر نقاشی می‌تواند مکنده هوا باشد، گردن باریک آن مکنده بنزین، قسمت وسیع آن محل احتراق و فشار و قسمت باریک انتها محل خروج گاز با شتاب بالا باشد. در حالی که ستاره‌ای که در آن حک شده می‌تواند نمونه خاص جرقه احتراق باشد. از این رو تمام نقاشی می‌تواند به طور کامل مدل یک سیستم موتور احتراقی جت باشد. هرچند که به طور کلی نقاشی مورد بحث یک شکل «آیرو دینامیک» نیست.

1 Aaron

2 Hur



- a ■ نقشی بر سنگ در سواحل جزیره «ایستلر» است.
- b تفسیر نقش به عنوان یک موتور جت است.
- c بخشی از یک موتور محرکه موشک‌های امروزی است.

«هووست هاس» می‌نویسد:

- شاید مآخذ آینده از رفتار پرواز و غیره، بتواند به اندازه‌گیری دقیقی از مشکلات فرود که بر

هوایمای «نازکا» وجود دارد منتهی شود.

به هر حال من توصیه می‌کنم که باستان‌شناسان از همکارانشان در یک مدرسه فنی سؤالاتی

بکنند. حتی برای نمونه.

«ایسترلند» جزیره‌ای است پر از راز که پژوهش و تحقیق در آن بسیار با ارزش است.



«فرانسیس مازیر»<sup>۱</sup> در کتابش تحت عنوان «فوق‌العاده‌های باکو» سخن از ترجمه‌هایی می‌گوید که از نوعی از مجسمه غیرعادی و ناشناس کشف شده گفته شده است. حال آنکه سر تمام مجسمه‌ها خوب تراشیده شده، اما یکی از آنها سرش ریش دارد. چشمانش مثل چشمان حشرات است. (درست مانند آنهایی که در مجسمه‌های دوک «ژاپنی» به یاد داریم). از همه اینها جالب‌تر دو شاخک‌هایی بود که از سرش بیرون زده بودند. اینک اگر کسی می‌خواهد مدعی شود که اینها نمونه خاص شاخ حیواناتی هستند، دیگر باید قبول کرد که چنین کسی خیلی از اصل قضیه پرت است!

حتی یک مجسمه‌ساز شوخ طبع ماقبل تاریخ مدلی نداشته که از روی آن شاخ بسازد و روی سر انسان بگذارد. این به راستی شرم‌آور است که باز هم بپذیریم که هنرمندان اولیه - بی‌آنکه تصاویر در ذهنشان باشد - آنتن‌هایی درست مثل آنتن خدایانی که از فضا برای دیدارشان می‌آمدند سنگتراشی کرده باشند.

«لوئیز پاولز»<sup>۲</sup> و «ژاک برگیر»<sup>۳</sup> در مورد نمایش موجود غیر انسان که لباس تکنیکی دارد و در گوشه‌ای دور افتاده از دنیا پیدا شده، توضیحاتی می‌دهد و این توضیحات بر اساس اکتشافات روی سنگ‌های خارا است. روی این سنگ‌ها موجوداتی نشان داده شده که در حال پریدن و یا در حال لباس فضایی پوشیدن، دماغ‌هایی که شبیه خرطوم فیل‌ها است. اینها در کوه‌های «هونان»<sup>۴</sup> کشف شده است.

نمی‌توان از خود نپرسید که آیا این خرطوم‌ها به راستی وسیله تنفسی بوده‌اند یا نه؟ آنان که این نوع اکتشافات را تفسیر می‌کنند، با اطمینان چنین سؤالاتی را رد می‌کنند. زیرا این مردان خرطوم‌دار در ۴۵۰۰۰ سال پیش از میلاد بوده‌اند، اما هنوز هر اکتشافی این چنین، باید ما را نگران کند، زیرا هر یک این اطمینان را به ما می‌دهد که در ماقبل تاریخ ملاقات‌هایی بین شیر و فسانوردان انجام شده است.

آیا پینه‌دوزها، همچنان باید بر اساس روش قدیمی خود کفش پینه کنند؟ در «دهلی نو» ستونی از فولاد - که باستانی است - پیدا شده که هیچ نوع فسفر و یا گوگرد ندارد. از این رو مرور زمان و آب و هوا آن را نمی‌تواند نابود کند. به هر حال همیشه لازم نیست که غرب جستجو شده را برای اکتشافات عالی ترک کرد.

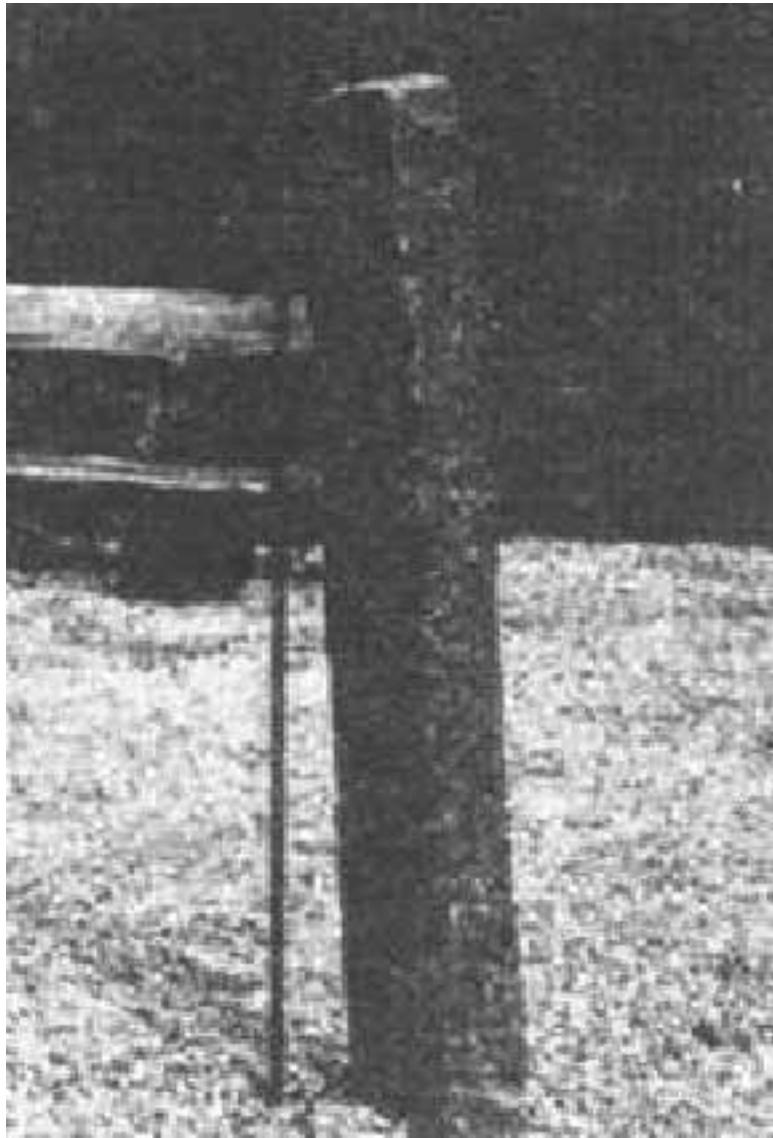
در «کاتن فرست»<sup>۵</sup> - چند کیلومتری غرب «ین» - ستونی از فولاد وجود دارد که از زمان بسیار قدیم مرد آهنی نامیده می‌شده است.

این نوشته دکتر «هارو گروبرت»<sup>۶</sup> - از کلن - است:

- این ستون آهنی ۱/۵ متر از زمین بیرون آمده است! اما بر اساس محاسبات گوناگون اندازه‌گیری مقاومت مغناطیسی حدود ۲۷ متر آن در زمین فرو رفته است. آن قسمتی که از زمین بیرون است، نمایانگر کمی فرسایش می‌باشد. اما به نحو حیرت‌آمیزی، به هیچ عنوان جای زنگ‌زدگی ندارد.

1 Francis Maziere  
2 Louis Pauwels  
3 Jacques Bergier  
4 Hunan  
5 Kottenforst  
6 Dr. Harro Grubert

این ستون فلزی برای اولین مرتبه در اوایل قرن چهاردهم به وجودش اشاراتی شده است. آنجا ستون به عنوان علامت مشخص دهکده آورده شده است. بعد از ستون فولادی، یک پیاده‌رو سنگی و یک راه‌آب که خیلی خوب ساخته شده، هست. حیرت‌انگیز است که این قسمت درست رو به ستون قرار گرفته است. تا کنون کسی نمی‌داند که این ستون چهارگوش چه چیزی می‌تواند باشد.



■ این ستون فلزی در «کوتن فرست» نزدیک «ین» است که بیش از ۲۷ متر در عمق زمین است. ستونی شبیه به آن در دهلی نو هست. با اینکه هزاران سال قدمت دارند، روی هیچ یک آثار زنگ‌زدگی مشاهده نمی‌شود.

در این بخش از دنیا، مردم اینجا در باره آهن مطالب زیادی می‌دانند. چرا فلزشناسان کمی وقت خودشان را اینجا صرف نمی‌کنند تا به این کشور در حال رشد یعنی «هندوستان» بروند و ببینند این ستون که در محوطه یکی از معابد دهلی قرار دارد، چه وجه تشابهی با ستونی که در «کاتن فرست» است، دارد؟

این اطلاعات اگر مبتنی بر اصولی معقول باشد، می‌تواند دلایلی به دست دهد تا دیرینگی این دو ستون معلوم گردد. برای من مسلم است که مرد آهنی چیزی بیشتر از حد و مرز یک دهکده است. اگر چنین است پس چرا ۲۷ متر در زمین فرو رفته است؟ اروپای مرکزی هم ممکن است یکی از نقاط قابل بازدید خدایان بوده باشد. اگر اینطور باشد آنوقت اهمیت مرد آهنی بیشتر خواهد شد.

چیزهای نادری هم در «سالزبورگ»<sup>۱</sup> هست. «یوهانس فون باتلر»<sup>۲</sup> می‌گوید: - چه کسی می‌داند که چگونه باید اسرار «تاس» دکتر «گورلت»<sup>۳</sup> را کشف کند؟ این تأمل، عجیب‌ترین چیزی بود که می‌شد از درون ذغال‌سنگ که میلیون‌ها سال پیش بوجود آمده، کشف شود. این تاس به طور کامل در سال ۱۸۸۵ پیدا شد. شکافی عمیق وسط آن قرار داشت و دو تا از سطح‌های موازی خارجی‌اش گرد شده بودند. تاس عیاری سخت از ذغال‌سنگ و فولاد نیکل‌دار داشت. وزن آن ۷۸۵ گرم بود. گوگرد ترکیبی آن بسیار پایین بود و از سنگریزه‌های طبیعی بوجود نیامده بود که به ندرت به شکل‌های هندسی و باور نکردنی در آید.

دانشمندان هرگز نتوانستند در مورد تاس به نظر واحدی برسند. تا سال ۱۹۱۰ تاس در موزه «سالزبورگ» نگهداری شد، آنگاه به طور اسرار آمیزی ناپدید گردید. عجیب‌اندر عجیب! اگر تاس در زمان «ترشاری»<sup>۴</sup> آمده بود، من فقط می‌توانم بپرسم آیا میمون‌ها روش تهیه فولاد را می‌دانستند.

یک تصویر کفش در یک رگه ذغال‌سنگ در دره «فیشر»<sup>۵</sup> واقع در «نوادا» پیدا شد. «آندرو توماس»<sup>۶</sup> می‌گوید تصویر کفه کفش مشخص است. حتی شواهد کارهای روی آن نیز وجود دارند. عمر این تصویر کفش به ۱۵ میلیون سال پیش می‌رسد.

من تنها از روی حدس می‌توانم پاسخ این سؤال را بدهم. یا میمون‌ها کفش و کف آن را می‌ساختند، یا موجوداتی که می‌دانسته‌اند که کفش بهترین وسیله حفظ پا و راه رفتن روی زمین است، میلیون‌ها سال قبل آن را ساخته‌اند.

در سال ۱۹۷۲، پروفیسور «والتر برایان ایمری»<sup>۷</sup>، که یک باستان‌شناس انگلیسی است، تکه سنگ آهک در راهروهای زیرزمینی نزدیک «ساکارا»<sup>۸</sup> در مصر پیدا کرد. هنگامی که آن را تمیز کرد و کمی از آن را تراشید، ناگهان مجسمه خدای خورشید «اوسیریس»<sup>۹</sup> نمایان گردید. ناگهان در همان لحظه پروفیسور «رایمری» دردی در ناحیه پشت خود احساس کرد و بیهوش افتاد. «انفارکتوس قلبی». دو روز بعد او در یک بیمارستان در قاهره جان داد. وی بیستمین قربانی «نفرین فراغنه» بود.

چه نیروی مرموزی پشت این مرگ‌ها وجود دارد که باید آن را جستجو کرد؟

- 1 Salzburg
- 2 Johannes Von Butler
- 3 Dr. Gurtl
- 4 Tertiary
- 5 Fisher Canyon - Nevada
- 6 Andrew Thomas
- 7 Walter Bryan Emery
- 8 Sakkara
- 9 Osiris

تمام این حوادث به طور رسمی سوابق و پرونده دارند. آیا ممکن است شکل‌هایی از انرژی به محض دسترسی به این اشیاء نفرین شده، ناگهان فعال شوند؟

این افکار، زمینه‌های مناسبی بوجود می‌آورند که هنگامی که می‌دانیم اشعه «ایکس» فقط به تازگی معلوم کرده است که مومیایی‌هایی که از اوایل قرن بیستم در موزه‌های مصر هستند، اشیاء عجیبی با خود دارند.

«یونایتد پرس اینترنشنال»<sup>۱</sup> خبری را از قول رییس یک گروه باستان‌شناس به نام آقای «جیمز هریس»<sup>۲</sup> از «آن آربر»<sup>۳</sup> واقع در «میشیگان»، نقل می‌کند: اشعه ایکس یک چشم مقدس را نشان داد که «ستی اول»<sup>۴</sup> (مرگ به سال ۱۳۴۳ قبل از میلاد مسیح) به بازوی چپش بسته بود. «توت موزیس سوم»<sup>۵</sup> (مرگ به سال ۱۴۴۷ قبل از میلاد مسیح) یک جعبه فنی را به بازوی چپش بسته بود که محققین آن را سنجاقی طلایی تفسیر کرده‌اند. ملکه «نوت‌مت»<sup>۶</sup> چهارم، مجسمه کوچکی و یک سنگ بیضی شکل را روی سینه داشت. پیش از این امکان نداشت بتوان این اشیاء را دید چون مومیایی‌ها با ماده غلیظ سیاه چسبیده‌ای پوشیده شده بودند. اما حالا اشعه ایکس برای نخستین مرتبه این وسایل تکنیکی را نشان دادند. هر چند که در ادبیات باستان‌شناسی از اینها به عنوان وسایل تزئینی یاد شده است!

بر اساس نظر «جیمز هریس» مقامات قاهره هنوز تصمیم نگرفته‌اند که آیا این وسایل را از مومیایی‌ها جدا کنند یا نه؟ تنها باید امید داشت که این تحقیقات با یاری هر وسیله تکنیکی به هر حال ادامه پیدا کند. شاید علم پاسخی برای این معماها داشته باشد.

شاید علم معلوم کند چرا وسایل فنی در بدن‌هایی که داخلشان را خالی کرده‌اند، کار گذاشته شده‌اند. شاید علم بتواند اسرار پشت پرده نفرین فرعون‌ها را نیز افشا کند.

آنگاه که فراغنه، اهرام خود را در ساحل «نیل» بنا می‌کردند، تاریخ اروپا حتی شروع نشده بود. اولین ساختمان‌های اروپایی شامل ساختمان‌های اولیه، سنگی بود که معروفترین آنها در «استون هنج»<sup>۷</sup> انگلستان می‌عادگاه تمام جهانگردان جهان قرار دارد.

پروفسور «آلکساندر توم»<sup>۸</sup> از «آکسفورد» که به طور تقریب ۴۰۰ ساختمان مشابه را آزمایش کرده است، برای روزنامه «ولت ام. سونتاج» تشریح کرد که:

— انسان اولیه دانش باور نکردنی از ستاره‌شناسی و هندسه داشته است.

«توم» در تحقیقات خود، متوجه گردید که برخی از این ویرانه‌ها مکان دیدن ماه و ستارگان بوده‌اند. مردمان «پالانیولیتیک» می‌توانستند محاسباتی انجام دهند که امروز به کمک کامپیوتر امکان‌پذیر است.

1 United Press International  
2 James Harris  
3 Ann Arbor - Michigan  
4 Seti  
5 Thutmosis  
6 Notmet  
7 Stonehenge  
8 Alexander Thom - Oxford

انسان «نئولیتیک» (انسان ابتدایی) بین ۴۰۰ تا ۱۸۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، می‌توانسته مکانی را که ماه همه روزه از آنجا طلوع می‌کرده با دقیق‌ترین کسر دو رقمی حساب کند. سه هزار سال بعد گزارش پروفیسور دکتر «رالف مولر»<sup>۱</sup> این موضوع را عنوان کرد که: مردمان عصر حجر ساختمان‌های سنگی خود را بنا بر صورت‌های فلکی بنا می‌کرده‌اند. اطلاعات ما از راه کتاب، در باره بشر ابتدایی چقدر است؟ چه کسی آموخت که چگونه از سنگ، تیر و چاقو بسازند؟ چه کسی شروع کرد به اهلی کردن حیوانات؟ چه کسی برای نخستین مرتبه شروع به کاشتن چند نمونه گیاه کرد؟ چه کسی پس از خروج از غار، برای اولین مرتبه شروع به ساختن کلبه کرد؟ چگونه امکان دارد این آموخته‌های کتابی، به این شکل که محصول یک فرهنگ پیشرفته است، به نمونه قبلی آن ناگهان مربوط شود؟ آیا این غارنشینان آموزگاران و مربیان بسیار دانا و ورزیده داشته‌اند؟ اگر اینطور بود، آنها از کجا آمده بودند؟

در این قبیل تحقیقات، انسان مدام به سؤالاتی از این دست مواجه می‌شود. برای مثال موز، یک میوه خوشمزه که در نقاط گرمسیر و نیمه گرمسیر دنیا از هزاران هزار سال پیش شناخته شده است. افسانه سرخپوستی از «کاندالی فوق‌العاده» (بوته موز) گفتگو دارد که بزرگترین روح و نگهبان بشر، آن را از ستاره دیگری به کره زمین آورد. ستاره‌ای که بسیار کاملتر از کره ما بود. اما یک «بوته موز» یا درخت موز، به سادگی نمی‌تواند وجود داشته باشد! موز گیاهی است که به وسیله بذر تکثیر نمی‌شود. فقط با قلمه زدن می‌توان آن را تکثیر کرد. پس موز گیاه پیچیده‌ای است. موز در دور افتاده‌ترین جزایر دریای جنوب یافت می‌شود. چطور شد که این گیاه که اینقدر برای تغذیه بشر ضروری است، بوجود آمد؟ چطور؟ حال آنکه می‌دانیم بذر ندارد و در دنیا بسیار است. آیا «مانو» - همان کسی که افسانه سرخپوست از آن گفتگو می‌کند، آنها را با خود از ستاره‌ای دیگر آورد. آن هم به عنوان یک غذای مقوی و کامل؟

«یورس»<sup>۲</sup> ها قومی هستند که روی جزایری از فی در دریاچه «تی تی کاکا»<sup>۳</sup> در «بولیوی» زندگی می‌کنند. آنان مدعی هستند که مردم آنان از «اینکا»ها قدیمی‌ترند. البته آنان پیش از «توتی تو»<sup>۴</sup> پدر کهکشانی که مردم سفیدپوست را بوجود آورد، وجود داشتند. «یورس»ها به زمین و زمان سوگند یاد می‌کنند که: بشر نبوده‌اند، برای اینکه آنان خون سیاه داشته‌اند و هنگامی که هنوز زمین در تاریکی بود، زنده بوده‌اند. ما مانند سایر مردم نیستیم. چون از سیاره دیگری آمده‌ایم.

تعداد کمی از «یورس»ها که هنوز زنده‌اند، ارتباط خود را با دنیای خارج و دیگران قطع کرده‌اند. آنان به طور غرورآمیزی، به خاطر این که خود را متفاوت با دیگران می‌دانند، از خود دفاع می‌کنند

1 Dr. Rolf Muller  
2 Uros  
3 Titicaca - Bolivia  
4 To Ti Tu

و مدعی هستند که از نژادی هستند که از سیاره دیگر آمده بودند.

دکتر «الکساندر مارشاک»<sup>۱</sup> از موزه باستان‌شناسی «پی بادی»<sup>۲</sup> هاروارد، چندین هزار قطعه استخوان عاج و سنگ‌هایی که همه شکل‌هایی از نقطه کنگره‌دار و دایره داشتند را آزمایش کرده‌اند. تا کنون گفته شده که اینها همه برای تزیین به کار می‌رفته‌اند. اما «مارشاک» می‌گوید:

- آنها بیشتر به نظر می‌رسد که شکل‌هایی از یک نوع خط باشند که اطلاعاتی پیرامون شکل‌های گوناگون ماه و شکل‌های فلکی می‌دهند. تمام اشیایی که مورد آزمایش قرار گرفتند به دوره‌ای از ۱۰ هزار تا ۳۰ هزار سال قبل از میلاد مسیح مربوط می‌شدند.

این یعنی چه؟ چرا باید بشر عصر حجر وقت خود را برای رسم تصویرهای نجومی تلف کنند؟ اغلب این طور گفته می‌شود که بشر عصر حجر همیشه مشغول شکار بوده و وقت خود را برای سیر کردن شکم خود تلف می‌کرده است. در این کارها راهنمای بشر اولیه چه کسانی بوده‌اند؟ آیا کسی توجه آنها را به موضوعات کهکشانی جلب کرده است؟

آیا آنان یادداشت‌هایی از یک مسافر کهکشانی که در انتظارش بودند تهیه می‌کردند؟

در معبد «فرسکو»<sup>۳</sup> ها در «تولوم»<sup>۴</sup> واقع در «مکزیکو» باستان‌شناسان متخصص در روی «مایا»ها تحقیق می‌کردند. (رفیلد<sup>۵</sup> - لاند<sup>۶</sup> - کوگولودو<sup>۷</sup> - رویز<sup>۸</sup>) «خدایان زنبوری» را کشف کردند.

من از نوشتن این موضوع شرم دارم. آنچه نوشته‌اند به هیچ عنوان در مورد چگونگی زنبور و مراتب تدریجی آنها اطلاعاتی به دست نمی‌دهد. تنها خیلی ساده اشاره می‌کند که «آه موزنکاب»<sup>۹</sup> زنبورهای بزرگی بودند که بر بقیه زنبورها سلطنت می‌کردند.

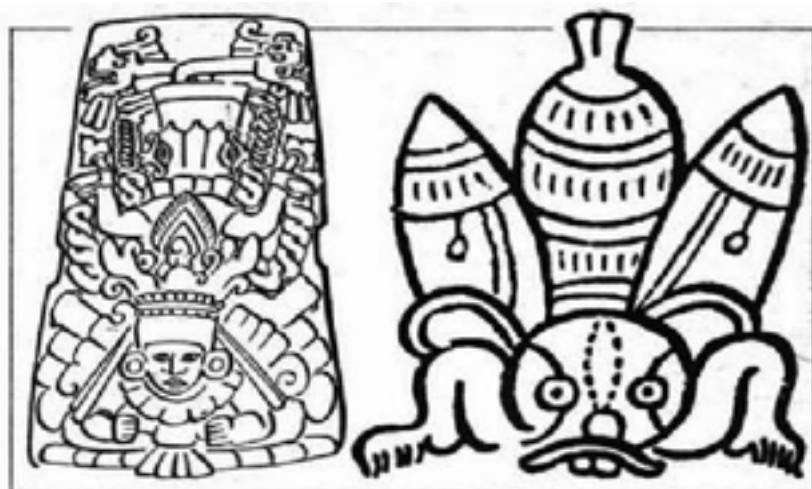
الواح سنگی و حکاکی‌های آنها به طور دقیق چیزهایی را نشان نمی‌دهد که می‌توان آنها را به زنبوران وابسته دانست! موجودی را نشان می‌دهند - که در هر حال زنبور نیست - با دستان جدا از هم. به روی شکم دراز کشیده و بازوان خود را بر چیزی تکیه داده است.

از این وضع او انسان علاقمند می‌شود که بگوید، دسته‌های کنترل فرمان را در میان دستانش نگهداشته است. پاهایش که از هم باز هستند، مثل این است که با «پدال»هایی دارد کار می‌کند. این الهه زنبور به وسیله جعبه‌های تکنیکی متعددی احاطه شده است که شبیه هیچ لانه زنبوری که تا کنون دیده‌ایم نیست.

آیا به راستی کسی هست که بخواهد قبول کند که این موجود الهه زنبور است؟

اگر هنرمندان «مایا» علاقمند بودند، بدون تردید، الهه‌های زنبور را به نحوی نقاشی کنند که باستان‌شناسان امروزی در تشخیص آن هیچ تردیدی نداشته باشند، خیلی ساده این کار را می‌توانستند انجام دهند.

1 Dr. Alexander Marshack  
 2 Peebody - Harvard  
 3 Frescoes  
 4 Tulum  
 5 Refield  
 6 Landa  
 7 Cogulludo  
 8 Roys  
 9 Ah Muzencab



■ در شکل (۶۹) باستان‌شناسان این موجود عجیب در «تولوم» که در «مکزیک» است را «الهه زنبور» می‌نامند. چه زنبوری! در شکل (۷۰) این موجود هولناک که حامل دو بمب است، نیز به عنوان «الهه زنبور» شناخته شده است.

بر این اصول الهه زنبور دیگری هم در «مادرید» هست. همان موجود با همان حالت و دستانی باز به روی شکم خوابیده. روی پشت او شکل بمب قرار دارد. با حاشیه پهن و فیوز. بدون تردید کسی خواهد گفت:

- در الهه زنبور «مادرید» اینها به صورت بمب نیستند، بلکه بال‌های زنبور هستند! اما این پاسخ وجود دارد که از چه زمانی تا کنون بال‌های زنبور شبیه بمب شده‌اند؟! خیلی صادقانه باید گفت که این ساده‌لوحانه است که الهه‌های زنبور، که مانند هیولاهای تکنیکی هستند، در بین ادبیات و نوشته‌های «مایا» نفوذ کرده باشند. چند سال پیش دکتر «کارل ساگان» پیشنهادی مطرح کرد که بر اساس آن با حمل مقدار زیادی خزه آبی و پرتاب آن به سطح کره زهره، به وسیله یک سفینه، سعی کنیم که حیات در آنجا بوجود آوریم. جلبک‌های آبی «زهره» بسیار مقاوم هستند. به نحوی که حرارت روی آنها به هیچ عنوان مؤثر نیست. همچنین در سرعتی عجیب، قادرند که مقدار زیادی تکثیر شوند و به میزان قابل ملاحظه‌ای اکسیژن تولید می‌کنند. «ساگان» تئوری خود را دنبال کرد و گفت که با این فرضیه می‌توان بوسیله اکسیژن سطح سیاره را سرد کرد و با توفان‌های سریع و باران، سطح سیاره را بارور نمود.

«ساگان» این فیزیک‌دان فضایی، به نظر می‌آید که به راه درستی گام برمی‌دارد. دیرین‌ترین شکل قابل نمایش حیات، در زمین، روی سنگ‌های رسوبی ۳/۵ میلیارد سال پیش در «ترانسوال» آفریقای جنوبی کشف شد. مراحل پیشرفت آنها نیز به جلبک‌های آبی که امروز نیز وجود دارند، مربوط می‌شود. اما ۳/۵ میلیارد سال پیش هیچ حیات «ارگانیک» روی زمین وجود نداشته است!

«ح. د. پفلاگ»<sup>۱</sup> دانشمند حیوان‌شناس ماقبل تاریخ (پلیانتالوژیست) دانشگاه «جیسن» فرض کرده است که حیات کره زمین قدیمی‌تر است. امکان دارد این سؤال پیش آید که: آیا سیاره آبی

رنگ ما نیز به همین ترتیب برای سکونت‌های آینده به وسیله «جلبک»‌های آبی تغییر شکل داده شده است؟ اگر چنین است چه کسی این تغییر و انتقال بیولوژیکی را با چنین برنامه‌ریزی دقیق علمی انجام داده است؟

در پنج سال گذشته یک گروه «ایرانی - آمریکایی» سرگرم حفاری‌هایی در تپه «یحیی» در ۲۳۳ کیلومتری جنوب «کرمان» بوده‌اند.

تپه «یحیی» در هزاران سال قبل به وسیله ساکنین آن تخلیه شده است.

«سی‌سی»<sup>۱</sup> و «مارتالامبرگ کارلوفسکی»<sup>۲</sup> - که یک زن و شوهر باستان‌شناس هستند - مقادیر زیادی کارهای هنری از جنس برنز، شامل آرسنیک متعلق به ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، در آنجا پیدا کرده‌اند. این مواد در عصر برنز مصرف می‌شده است. بین عصر «نئولیتیک» و عصر آهن از جنس مس و قلع. «آرسنیک» بطور طبیعی در «کوبالت» یا بطور ترکیبی در عناصر دیگر در املاح یافت می‌شود. بسیار مشکل قابل تصور است که بفهمیم، چگونه مردمان اولیه آرسنیک را برای ساختن ترکیبات برنز استخراج کرده‌اند؟ اما اگر کلاس‌هایی برای آموزش جهت سازندگان ترتیب داده شده بود، از این رو ما می‌بایست دنبال آن بر پا کنندگان آموزشگاه می‌گشتیم.

در مجموعه خانوادگی «اسپرینگنگسگات»<sup>۳</sup> در «سان سالوادور»، «ال سالوادور»، من یک کاسه متعلق به «مایا»‌ها دیدم. بر آن یک زن «مایا»یی بود که موتوری از یک ماشین پرنده بر پشتش نقش بسته بود.

یک دستگیره پهن را به دور شکم خود دارد که موتور با آن بسته شده است.



■ این کاسه که قسمتی از مجموعه خصوصی خانواده‌ای در «سان سالوادور» است، دوشیزه فضانوردی را با تجهیزات لازم نشان می‌دهد.

این درست شبیه تصویری است که بر گلدانی نقش شده و در موزه «استانبول» - ترکیه - می‌باشد و من آن را دیده‌ام. تنها تفاوتی که در تصویر این گلدان، با ارتفاع ۱۴ سانت و عرض ۷/۵ سانت،

1 C. C.

2 Martha Lamberg Karlovsky

3 Springensguth



وجود دارد این است که این یکی الهه مادر را نمایش می‌دهد. یک زن فضا نورد که کمربند پهنی را به دور شکم خود بسته است. شانه‌ها و ران‌هایش هم دو نوار به دور خود دارند. الهه، موتور ماشین پرنده را بر پشت خود حمل می‌کند.

این نمایش ماشین پرنده یک نفره با کمربند جت، به نظر می‌رسد که در دنیا اثری خاص خود باقی گذاشته است.

پروفسور «روت رینا»<sup>۱</sup> به وسیله مقامات فضایی آمریکا مأموریت داشت گزارشی بر تشریح هندی نوشته‌های سانسکریت بنویسد.

بر اساس گزارشات دکتر «رینا»، هندیان به منظور وصول به امنیت از خطرات توفان سفرهای فضایی را در ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح به «زهره» آغاز کردند. مضامین سانسکریت در دانشگاه «پنجاب» هند ترجمه شده‌اند.

«چواشن»<sup>۲</sup> یک سلسله از نژاد «تارتارو»<sup>۳</sup> در «روسیه» هستند که در دو طرف رودخانه «ولگا» ی مرکزی زندگی می‌کنند و در حدود ۵۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت دارند. زبان بومی آنان یک شاخه مستقل ترکی است. «لابومیر زافیرف»<sup>۴</sup> متخصص زبان‌های برزیلی، بخصوص ضمن مطالعه «اینکا»ها می‌گوید:

- حدود ۱۲۰ لغت و ترکیب «اینکا» امروزه در زبان «چواشن»ها هست. این واژه‌ها به سادگی با ۱۷۰ لغت «چواشن» قابل ترجمه است.

«زافیروف» می‌گوید:

- بیشتر این واژه‌ها از افسانه‌های «اینکا» گرفته شده است.

چند مثال در اینجا به نظر می‌رسد کفایت کند:

- ویراکوچا<sup>۵</sup> = خدائی از نور.

کن تیکسی ایلا ویراکوچا<sup>۶</sup> = قانونگذار. بالاترین مرجع. رعد تابناک. روح خوب فضا.

- چواش<sup>۷</sup> = خدائی از نور.

من با کمال میل نشانی پروفسور «لوبامیر زافیروف» را به متخصصین زبان «چواشن» که از «اینکا» هم چیزی می‌دانند، ارایه خواهم کرد. به هر حال ناچار هم نیستم که خود این کار را بکنم. نشانی این است:

«کایکا پوستانال ۶۶۰۳، سائوپائولو، برزیل»<sup>۸</sup> به سال ۱۹۷۲، یونسکو اشاره‌ای به اکتشافات هیجان‌انگیزی کرد که زیر آب‌های جزایر «بی‌می‌نی»<sup>۹</sup> و «آندروس»<sup>۱۰</sup> به وسیله باستان‌شناسان

1 Ruth Reyna

2 Chuwashen

3 Tartaro

4 Zaphyrov Luboemir

5 Viracocho

6 Kon Tiksi Illa Viracocho

7 Chuvash

8 Caixa Postal 6608, Sao Paulo Brazil

9 Bimini

10 Andros

آمریکایی «مانسون والتین»<sup>۱</sup> و به همراهی غواصش «دیمیتری ربیکوف»<sup>۲</sup> انجام شده بود. آنان به دیوارهای شهرهای زیر دریایی برخوردند که از ۶۹ تا ۲۴۳ متر طول آنها بود. ساختمان‌هایی که بیشتر از ۶ متر زیر آب بودند، و در مساحتی برابر ۵۷ کیلومتر مربع با دیواره‌هایی موازی و بیشتر از ۶۰۰ متر طول داشتند. وزن یک سنگ به طول ۴/۸ متر به تنهایی به ۲۵ تن می‌رسید. دانشگاه «میامی» برای این مجموعه قدمتی بین ۷۰۰۰ تا ۱۰،۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تعیین کرده است. برای یافتن قدمت از روش کربن‌ها استفاده شده است.

بر این اساس، بنا بر سنی که در حال حاضر تمام باستان‌شناسان بر آن توافق دارند، اهرام «گیزه»<sup>۳</sup> و برج «گیلگمش» سومری، در زمانی که این ساختمان‌ها ساخته می‌شد، هنوز بنا نشده بود. «ربیکوف» معتقد است که اگر تحقیقاتی به طور کامل در اکتشافات «باهاما» انجام شود، حقایق از تمام آرزوهای امروزه بشری نیز بیشتر خواهد بود. برخی از پی‌ریزی‌ها تا ۷۵ متری در عمق آب انجام شده است.

آیا «آتلانتا» در اقیانوس «آتلانتیک» قرار داشته است؟ من به هیچ عنوان حیرت نخواهم کرد. در کنگره‌ای از شیمی‌دانان در «لوس آنجلس»، دکتر «جان لیند اندرسن»<sup>۴</sup> از «چاتانوگا»ی «تنسی»<sup>۵</sup> توضیح داد که آزمایشات او با رادیواکتیو کربن ایزوتوپ ۱۴، انحراف‌هایی در نتایجی که بر اساس فرضیات باید به دست آید، بوجود آورده است. برای اطمینان بیشتر، او آزمایشات خود را تکرار کرد. این مرتبه وسایل دیگری را مورد استفاده قرار داده که صدها مورد عالی را به کار برده است. همچنان در مورد همان شیء بخصوص، نتایج تفاوت داشت. باستان‌شناسان هنوز به همان روش کربن ۱۴ برای یافتن قدمت اشیاء به صورت یک شیوه دقیق بدون خطا، اعتقاد و باور دارند. چطور ممکن است مردم چنین کور و یک‌دنده باشند؟

در سواحل شمالی «آلاسکا» واقع در دره «لوکن» ظرف پانزده سال گذشته، هنگام استخراج طلا با پمپ‌های فشار قوی و ماشین‌های حفاری، «ماموت»های بزرگ تیمالوئی (منظور اجداد فیل‌های کنونی است) از زیر زمین‌ها، کشف شده‌اند. در معده‌های یخ‌زده آنها مقادیر بسیاری برگ و علف که حیوانات خورده بودند، وجود داشت که همه یخ‌زده بود. «ماموت»های جوان در کنار «ماموت»های پیر و بچه فیل‌ها در کنار مادرانشان خوابیده‌اند.

پروفسور «فرانک سی. هیبن»<sup>۶</sup> باستان‌شناس از دانشگاه «مکزیکوی جدید» می‌گوید:  
 - این همه حیوانات به طور طبیعی نمی‌توانسته‌اند یک جا و در یک محل مرده باشند. در حقیقت، تحقیقات نشان داده که اینها به طور ناگهانی و یک دفعه مرده‌اند و در محل به طور جمعی یخ‌زده‌اند. در غیر این صورت حداقل علامتی از پراکندگی و فساد به جامی گذاشتند.  
 علاوه بر اینها تعداد ۱۷۶۶ استخوان آرواره و ۴۸۳۸ استخوان دیگر مربوط به یک نوع گاو وحشی در سواحل شمالی کشف شده است. چه کسی ترتیب این شکار دسته جمعی را داده است؟

1 Manson Valentine

2 Dimitri Rebikoff

3 Gizeh

4 Dr. John Lynd Anderson

5 Chattanooga - Tennessee

6 Frank C. Hibben

چه علتی موجب تغییر هوا شد که حیواناتی را که تا چند لحظه پیش می‌چریدند، در مدت چند ساعت یخ بزنند؟

هنگامی که در ۸ نوامبر سال ۱۹۶۸ بیرون از هتل «تاج محل» در «بمبئی» ماشینی کرایه کردم که به طرف جنوب به منطقه «کال هری»<sup>۱</sup> نزدیک ساحل «مالابار» بروم، عده‌ای جهانگرد نظر مرا به سوی خود کشیدند. می‌خواستم ۸۷ غار درون صخره را ببینم که «مقبره‌های سنگی» معروفند (بر اساس دفترچه راهنما)، اما هنگامی که به دخمه‌ای که ۱۴/۵ متر تا سقف آن ارتفاع داشت داخل شدم، تازه متوجه گردیدم که این غارها در میان سنگ‌های طبیعی ایجاد شده‌اند. (این فیل از زمانی بود که من در باره غارهای «اکوادور» و «پرو» اطلاعاتی پیدا کردم). اکثر آنها از گرانیت هستند. اغلب مثل خانه‌ها، چندین طبقه می‌باشند و باید برای چیزهایی جز جشن‌های مذهبی ساخته شده باشند. بدون تردید لازم نیست کسی به ژرفنای زمین برود و در محراب‌های غارها، برای خدایان دوست داشتنی، چیزی قربانی کند: به هیچ عنوان. سیستم غارهایی که به این شکل بنا شده به وسیله موجوداتی ساخته شده‌اند که به دنبال مکانی ایمن برای جلوگیری از حمله‌های وحشیانه بوده‌اند. کارهای هنری پلاستیکی، زندگی «شیوا»<sup>۲</sup> را بر روی دیوارهای سیاه در حالی که می‌درخشند شرح می‌دهند. «شیوا» مظهر ویرانی و به همان ترتیب مظهر رستگاری نیز هست. این با «برهمن» تثلیث «هندی» را شکل می‌دهند. نیرویی که تمام دنیاها را می‌سازد و «ویشنو» که در «ودا» از آن صحبت شده نیز مصداق دارد.

در حالی که داشتم در طول این غارهای عظیم و بزرگ قدم می‌زدم، سقف آنها را ستایش می‌نمودم. این سقف‌ها با ستون‌هایی که از گرانیت یک تکه است، تراشیده شده و کنده‌کاری‌هایی روی آنها شده بود.

در این مورد هم باید می‌شنیدم که تاریخ‌گذارای این ساختمان باور نکردنی است و جای حیرت است. اما دانشمندانی با طرز فکرهای گوناگون فرض را بر این نهاده‌اند که آنان به وسیله «جین»ها - که نماینده‌های مذهبی قبل از بودا می‌باشند - ساخته شده‌اند.

حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح یک بار دیگر آدمی می‌تواند دلایلی در داستان‌ها پیدا کند که می‌تواند پاسخی به این معماری‌های غول‌آسا باشد. آنها می‌گویند که پسران خدایان که در جنگی از «کورس»<sup>۳</sup> شکست خورده بودند به این غارها پناهنده شدند. «جین» یعنی: پیروزمند. این کلمه از سانسکریت می‌باشد.

آیا کسانی که در جنگ شکست خوردند، سرانجام به پیروزی رسیدند؟ زیرا توانستند به موقع به غارهایی که از قبل ساخته شده بود، عقب‌نشینی کنند. من تصور می‌کنم چنین بوده است. زیرا افسانه‌های هند به طور مؤکد قبول دارند که غارها برای این در سنگ‌ها ساخته شده بودند تا مردم از بلای موجودات کهکشانی‌ها ایمن بمانند.

در کتاب: «هنگامی که خدایان بشمار بودند» اثر دکتر «برنارد یاکوبی»<sup>۴</sup> (یعقوبی) آمده است

1 Kanheri - Malabar  
2 Shiva  
3 Kures  
4 Dr. Bernhard Jacobi

که ۱۵۰ غار در «جونار»<sup>۱</sup> بوده است که در سلسله جبال «دکان»<sup>۲</sup> قرار دارد. بزرگترین گروه غارها در هند با تمام دخمه در «آجانتا»<sup>۳</sup> و ۳۳ دخمه در «الورا»<sup>۴</sup> قابل قیاس می‌باشند. در اینجا من تحقیقات نظری را مطرح می‌کنم که در این کتاب، سندهایی برای اثبات آن ارایه داشته‌ام.

اول - در زمان‌های دور و ناشناخته، جنگی در ژرفنای کهکشان‌ها بین اندیشمندان مانند ما پیش آمده است.

دوم - آنان که در جنگ شکست خوردند با یک سفینه فضایی فرار کردند.

سوم - با توجه به اینکه خلیقات فاتح را می‌دانستند، شکست خوردگان تله‌ای گذاشتند و به سیاره‌ای که مطلوب برای زندگی بود، نرفتند.

چهارم - شکست خوردگان سیاره زمین را - که فقط در مقایسه با سیاره اصلی و موطن خود قابل قبول بود - انتخاب کردند. هر چند که در شرایط فوق‌العاده مطلوب قرار نداشت. برای سال‌ها شکست خوردگان ناچار بودند که از نقاب گاز استفاده کنند تا با شرایط جدید و با تغییراتی که به تدریج بوجود می‌آوردند عادت کنند. نقاشی‌های غارها با کلاه‌خودها، خرطوم‌ها و وسایل تنفسی و... شواهد این مدعا است.

پنجم - آنان سوراخ‌هایی در زمین حفر کردند و سیستم تونل را ایجاد نمودند تا مهاجمین که به تمام سلاح‌ها مجهز بودند، نتوانند به آنان صدمه بزنند.

ششم - برای آنکه به طور کامل دشمن را فریب داده باشند، در سیاره پنجم منظومه شمسی (نه زمین) ایستگاه‌های فنی بر پا کردند تا اخباری را به شکل «کد» مخابره می‌کرد.

هفتم - فاتحین به دام افتادند و فریب خوردند. آنگاه به شیوه هولناکی سیاره پنجم را نابود کردند. این سیاره با انفجاری بسیار هولناک و مخوف از بین رفت، و تکه‌های اجسام آن در کمربندی پراکنده شد.

اگر به نقشه منظومه شمسی نگاه کنیم، خلائی غیرطبیعی به قطر ۴۵۰ میلیون کیلومتر بین سیارات چهارم و پنجم فعلی مشاهده می‌شود. مریخ و مشتری. اما خلاء تهی نیست. هزاران هزار پاره سنگ که به عنوان «کمربند سیاره‌ای» معروف شده، در محل خلاء در حال چرخش هستند. از زمان‌های بسیار دور از هنگامی که ستاره‌شناسان به این مسأله واقف شدند به این معما اندیشیدند که چگونه یک سیاره بین مریخ و مشتری می‌توانسته به کلی منفجر شود. من لازم می‌دانم یادآور شوم که سیارات خودبخود منفجر نمی‌شوند، بلکه کسی آنها را باید منفجر کند.

هشتم - فاتحین فکر کردند که شکست خوردگان به کلی از بین رفته‌اند. از این رو با سفینه فضاپیمای خود، به سوی خانه خویش حرکت کردند.

نهم - به دلیل نابود شدن و منفجر شدن سیاره پنجم، منظومه ما تعادل جاذبه‌ای خود را از دست داد. محورهای زمین چند درجه از محل اصلی خود تغییر کردند که در نتیجه تغییرات جوی

1 Junnar  
2 Deccan  
3 Ajanta  
4 Ellora

عظیمی بوجود آمد.

افسانه‌های سیل‌ها و توفان‌های عظیم در سراسر جهان شنیده شده‌اند.

دهم - شکست خوردگان از دخمه‌های خود به تدریج بیرون آمدند و در زمین، «حیات اندیشه‌آمیز» پدیدار شد. با استفاده از علم زیست‌شناسی مولکولی، آنان بشر را مانند خود، از میمون‌هایی که تا آن زمان وجود داشتند، بوجود آوردند.

از این رو - تشابه ژنتیکی - افسانه‌های آفرینش بشر، همان خداوند به ابراهیم و سایر پیامبران که نوادگان آنان به تعداد شمارش ستارگان است، شاهد مدعاست.

یازدهم - شکست خوردگان گذشته، و فرمانروایان کنونی، و در نتیجه خدایان، به این نتیجه رسیدند که: پیشرفت و تکامل نژاد بشر بسیار آهسته است. آنان نیک آگاه بودند که موجوداتی را که خلق کرده‌اند، مانند خدایان می‌باشند، اما می‌خواستند این پیشرفت و تکامل سریعتر بشود. (با توجه به کتاب آفرینش، باب ششم می‌خوانیم: آنان چنین کردند و حال چیزی از آنها جلوگیری نمی‌شود که آنان تصور کرده‌اند که می‌کنند) خدایان اغلب عصبی و عجول بودند. آنان بسیار زود شورشیان را تنبیه و یا نابود می‌کردند. آنان با کسانی هم که قوانین بیولوژیکی را رعایت نمی‌کردند، همین کار را می‌کردند. خدایان در مورد موجوداتی که عمل جراحی روی آنان انجام می‌دادند، احساس اخلاقی نداشتند. بلکه بعنوان آفریننده بشر، خود را مسئول آینده و پیشرفت او می‌دیدند. دوازدهم - به هر حال بشر باید از خدایان و قوانین و تنبیه و توبیخ آنان می‌ترسید. بخصوص هنگامی که خدایان از نسل‌های اول نبودند. هنگامی که آنان پسران و دختران کسانی بودند که بشر به آنها اعتماد داشت، و تا آن زمان جذب آنان شده بود.

دلیل این مدعی افسانه‌های خانواده‌های خدایان است.

سیزدهم - تمام گروه‌های بشر از ترس قضاوت توبیخ شدن، شروع به حفر زمین کردند تا برای خود مخفی‌گاه درست کنند. شاید این مردم هنوز وسیله‌ای را که به دستور خدایان درست کرده بودند، همراه خود داشتند. وسایلی که خیلی ساده‌تر از وسایل مورد استفاده باستان‌شناسان امروزی است که برای جابجا کردن سنگ‌ها از آن استفاده می‌کنند.

چهاردهم - امروز این دیگر درست است که در تمام دنیا تونل‌های زیرزمینی کشف می‌شود که به هیچ عنوان شباهتی به روش‌های تونل‌سازی «پرو» و «اکوادور» ندارند. شهرهای زیرزمینی که مدام کشف می‌شوند خیلی معلوم است که زیاد کار برده است. تمام آنها به وسیله وسایل پیچیده تکنیکی، مثل مته‌های حرارتی ساخته نشده، بلکه به دست افراد بوجود آمده‌اند. چنین راهروهای زیرزمینی را بشر به خاطر ترس از تخریب‌های فضایی ساخته است. برای مثال:

الف - «سان آگوستین»<sup>۱</sup> واقع در «کلمبیا» که راهروهای زیرزمینی با تونل‌های ارتباطی دارد.

ب - «چولولا»<sup>۲</sup> واقع در «مکزیکو»، که مقبره‌های زیرزمینی با راهروهای ارتباطی دارد. این با

راهروهایی که باستان‌شناسان به طول کیلومترها حفر کرده‌اند، نباید اشتباه شود.

ج - «درینکویو»<sup>۳</sup>، واقع در «آناتولی» ترکیه، که شهرهای چند طبقه زیرزمینی، با خانه‌ها و

1 San Agustin - Colombia

2 Cholula - Mexico

3 Derinkuyue - Anatolia, Turkey

اتاق‌های جادار و وسیع است.

پانزدهم - اگر بشر، یا به عبارت دیگر، اجداد ما، پناهگاه‌های زیرزمینی را با دست‌ان خود ساخته باشند، با سعی و تلاش بسیار، این کارها را برای تفریح و بازی نکرده است. برای محافظت خودش در برابر حیوانات وحشی و یا برای بزرگداشت عقاید مذهبی خودش نکرده است. این حفاری‌ها با وسایل ساده و نیروی انسانی، سال‌های سال طول می‌کشیده است. مهاجمین ناشناخته خیلی ساده می‌توانستند این مدافعان ابله را مجبور به تسلیم کنند. آنان فقط باید در مدخل غارها بنشینند تا ساکنان غارها از گرسنگی درون غار بمیرند.

شانزدهم - معتقدم یک دلیل برای ساختن غارهای زیرزمینی وجود داشته، آن هم ترس از حمله هوایی بوده است! اما آیا چه کسی قادر بوده است، بشر را از هوا مورد حمله قرار دهد؟ فقط کسانی قادر بودند که اصول می‌دانستند. کسانی که روزی - در زمان‌های بسیار دور - به سراغ آنان آمده بودند. من می‌دانم که با ارایه این نقطه نظرات خود را آماج تیرهای انتقاد مخالفان قرار می‌دهم. اما به هر حال تا کنون به آن عادت کرده‌ام. انتقادها نمی‌تواند شدیدتر از زمانی باشد که من ماجرای «حزقیال نبی»<sup>۱</sup> را در کتاب «ارابه خدایان» نقل کردم. مثل اینکه باید یک بار دیگر آن را نقل کنم. در کتاب «حزقیال» آمده است:



■ در منطقه «درینکویو»ی آناتولی واقع در ترکیه این غارها وجود دارند. آنان مجهز به انبارها با ظرفیت ۶۰،۰۰۰ نفر می‌باشند.

- «اینک سال سی‌ام در ماه چهارم و روز پنجم می‌گذرد. از زمانی که من در میان اسیران در کنار رودخانه «چبار»<sup>۱</sup> بودم، که بهشت گشوده شد... من نگرستم و بی‌حرکت بودم. بادی از شمال وزید و ابری عظیم و آتشی شعله‌ور، و چرخنده و پر از نور، پیرامون آن بود و از میان آن رنگی کهربایی در میان آتش نمایان شد. در این حال چهار موجود زنده از میان آن بیرون آمدند. و چنین ظاهر شدند. آنان شبیه بشر بودند. هر یک چهار چهره داشتند. هر یک چهار بال داشتند. پاهای راست داشتند، و کف پای آنان مثل کف پای گوساله بود. به هنگام سوختن مانند طلا برق می‌زدند. اینک در حالی که به موجودات نگاه می‌کنم ناگاه یک چرخ بر روی زمین نشست. شکل چرخ‌ها و کار آنها شبیه رنگ یاقوت کبود بود. هر چهار شبیه به هم بودند. ظاهر آنها، و کار آنها مثل این بود که چرخ‌های درون چرخ دیگر باشد. هنگامی که آنها رفتند روی چهار طرف خود رفتند. هنگامی که بازگشتند، نچرخیدند. زیرا حلقه‌های آنها به حدی بالا بودند که گویی می‌ترسیدند.

حلقه‌های آنان پر از چشم‌هایی بود که به اطراف حرکت می‌کرد در چهار جانب. هنگامی که موجودات زنده رفتند، چرخ‌ها نیز با آنها رفتند. هنگامی که موجودات از زمین بلند شدند، چرخ‌ها هم با آنان بلند شدند. پسر بشر بر پای خود می‌ایستد و با تو صحبت می‌کند. و من پشت سر خود صدایی مانند حمله‌ای بزرگ شنیدم. بدین سان صدای بال‌های موجودات زنده را شنیدم که یکدیگر را لمس می‌کردند. صدای چرخ‌ها را بر روی آنها و صدایی مانند حرکتی بزرگ را شنیدم».

با استفاده از خلاصه «حزقیال» که ذکر شد، من چند سؤال را بر اساس علوم کنونی در سفرهای فضایی طرح کردم. معلوم بود. به طور اصولی اشتباه‌ناپذیر می‌نمود. من هم باید از پیش آماده به مسخره گرفته شدن خودم بودم زیرا تفسیرهای نوینی ارایه می‌دادم.

در ۲۸ مارس سال ۱۹۷۲ گفتگویی با آقای «ژوزف ف. لامریچ»<sup>۲</sup> در «هانتس ویل» آمریکا داشتم. وی که یک مهندس متولد «استرالیا» است، حدود ۱۴ سال است که برای «ناسا» کار می‌کند. او رییس قسمتی است که در آن قسمت، در زمینه ایستگاه‌های فضایی آینده مطالعه و پژوهش می‌شود. برای مثال «بلامریچ» مسئول ساختن آخرین مرحله «ساتورن ۵» بود. اینک او سرگرم طراحی ایستگاه مداری آینده است که در آن چندین فضانورد برای مدت چند هفته در فضا خواهند ماند.

در ماه ژوئیه سال ۱۹۷۲ «بلامریچ» مفتخر به دریافت مدال خدمات فوق‌العاده «ناسا» شد. به خاطر زحماتی که برای «ساتورن» و «آپولو» کشیده بود. این افتخار کمتر نصیب کارمندان «ناسا» می‌شود. از او پرسیدم:

- شما در اوقات فراغت مطالعاتی مبسوط در مورد احلام «حزقیال»<sup>۱</sup> نبی انجام داده‌اید، می‌خواستم بپرسم چطور مردی با موقعیت شما چنین کاری کرده است؟

پاسخ داد:

- اگر راستش را بخواهید، برای اعتراض. من کتاب «ارابه خدایان» شما را خوانده‌ام. البته با این طرز فکر قبلی که می‌پنداشتم هر چه که شما نوشته‌اید بیهوده و پوچ است. دلایل و مدارکی که شما در کتاب خودتان گردآوری کرده‌اید، چنان غنی است که من هنگامی که به توضیحات علمی

1 Chebar

2 Joseph F. Blumrich - Huntsville

و فرضیات شما در احلام «حزقیال» نبی رسیدم. این در جای خودش موضوعی است که می‌توان در آن زمینه صحبت کرد. من بیشتر عمرم را صرف برنامه‌ریزی‌های هواپیماها و موشک‌ها کرده‌ام. تمام انجیل را خوانده‌ام. اطمینان داشتم که شما را در چند لحظه قانع و محکوم خواهم کرد. برایم قابل قبول نبود که مسایلی که شما مطرح کرده‌اید درست باشد. پس از یک مطالعه دقیق و همه‌جانبه از نوشته شما، به سرعت نظرم نسبت به شما تغییر کرد. تمام مطالعات اولیه من سطحی بودند و آنها به مطالعاتی عمیق تبدیل شدند. به طوری که تمام وقت مرا گرفت.

پرسیدم:

- آیا شما «حزقیال» نبی را بعنوان یک شخص می‌شناسید؟

گفت:

- طبیعی است. از سه نظر: در ارتباطش با ذات او به طور کلی، و اهمیت او به عنوان یک خبر دهنده، و سرانجام همکاری او در وقایعی که توضیح داده است. او، خود، در راه تکامل عمومی خبری که می‌دهد، مؤثر است. بعنوان خبر دهنده او استعداد بسیاری دارد و بخصوص در زمینه مشاهده. بعنوان همکار او می‌تواند به ما در پاسخ به این پرسش‌ها کمک کند.

پرسیدم:

- آیا او در محل رویداد حوادث بوده است؟ اگر نبوده، پرسش بعدی مطرح می‌شود، چرا نبوده است؟ مواجهات میان بشر و خدا در کتاب تورات (عهد عتیق) - که همیشه با پدیده‌های ثانوی همراه است - مثل دود، صدا، آتش، رعد، برق و زمین لرزه، تصاویر خیالی نامیده می‌شدند. آیا پس از مطالعات خود در مورد «حزقیال» ملاقات بین او و اندیشمندان ناشناخته را امکان‌پذیر می‌دانید؟ اگر امکان‌پذیر می‌دانید، نتایجی را که از آن گرفته‌اید بر مبنای چه علاماتی بنا می‌کنید؟

پاسخ داد:

- جواب اولین سؤال شما بدون تردید مثبت است. اما من با کلمه «علامات» موافق نیستم. شکل عمومی سفینه فضایی که به وسیله «حزقیال» توضیح داده شده، می‌توان آن را بر اساس گزارش او مجسم و نقاشی کرد. سپس یک مهندس می‌تواند گزارش او را به کنار بگذارد، و ماشین پرنده‌ای با آن مشخصات بسازد. اگر آن مهندس بتواند بنمایاند که نتایج نه تنها به طور فنی امکان‌پذیر است، بلکه عملی و پیش‌بینی شده هم هست و خصوصیات و اعمالی که «حزقیال» بازگو کرده با نتایج خود او تطبیق می‌کنند، در این صورت، دیگر شما نمی‌توانید به آن «علامات» بگویید.

گفتم:

- اطلاع دارم که شما کتابی در زمینه نظریات خود همراه محاسباتی بر اساس اطلاعات «حزقیال» نبی نوشته‌اید. بر اساس محاسبات شما، آیا امکان داشته که ابعاد مشابهی با اطلاعات فنی ارائه داد؟

پاسخ داد:

- با کمال تعجب، به طور کامل، می‌توان چنین کاری کرد. چون آنچه در توضیحات او مبهم است، یعنی قسمت مربوط به محاسبات ریاضی، آن را می‌توان با پارامتر جایگزین کرد. یعنی یک سری از متغیرها، گام به گام امتحان شود. از این رو خیلی طبیعی آن چیزی ماوراء دانش امروزی بوده، که به طور نسبی بر اساس فرضیات شناخته شده‌ای حاوی احتمالات و بخشی بر اساس مقادیر



تقریبی لازم قرار داشته است. من متوجه شدم که کشتی فضایی «حزقیال» ابعادی منطقی و قابل قبول دارد و وابسته به یک تکنولوژی است که بشر امروز تا چندین دهه دیگر به آن دست نخواهد یافت. گفتم:

- در نظر ندارم نتایج تحقیقاتی شما را پیش از اینکه چاپ شوند، سرقت کنم. اما از روی گزینه طبیعی کنجکاوم بدانم آیا هنوز سؤالاتی بدون جواب برای شما باقی مانده‌اند یا نه؟ آیا امکان دارد دو نمونه آن را برای من ذکر کنید؟ گفتم:

- با کمال میل. یکی از آنها تا حدودی مربوط به دو مورد شبیه به هم است. آیا این مورد، مشمول خیال و اتفاق واقعی توأم با هم است؟ یا اینکه فقط تماشای رویدادی را حکایت می‌کند؟ دوم این است که سرانجام مکان و معبدی که «حزقیال» به آنجا پرواز کرده کجاست؟ نمی‌تواند «اورشلیم» در این مکان وجود داشته باشد. معلوم است این موضوع خیلی مهم است که بدانیم مکان دقیق این رویداد کجا بوده است؟ گفتم:

- آقای «بلامریچ» آیا امکان دارد تصور کنید که شما محققان، کتاب‌های «عهد عتیق» را با محاسبات خود، تکان دهید؟ گفتم:

- بدون تردید. این تکان اجتناب‌ناپذیر است. به هر حال من امیدوارم بتوانم دوره این تکان شدید را به حداقل برسانم. زیرا کتاب من شامل همه اطلاعات فنی که برای کارهایم به کار برده‌ام خواهد بود. همه محاسبات من آنجاست. هر کس مشکوک است می‌تواند محاسبات مرا بیازماید. یا اگر نمی‌تواند، بدهد برایش امتحان کنند. چندان طول نخواهد کشید. پس از آزمون تا آن زمان باید دوره تکان شدید تمام شده باشد. جز این راهی نیست. طبیعی است که باید زمان درازی بگذرد، پیش از اینکه نتایجی که من به دست می‌دهم، در سایر رشته‌های علم مورد استفاده قرار گیرند.

\*\*\*

برای نخستین مرتبه، مهمترین و باارزش‌ترین آرزوهایم اجابت شد. با یک تکنیسین ممتاز، نقطه نظرات مرا با تمام دلایلش پذیرفت. اینک مایلم نظراتم موجب شود که دیگران را برانگیزد. درست همانطور که آقای «بلامریچ» را برانگیخت. به همین عنوان مایلم دیگر دانشمندان - متکبر - با این نظرگاه جدید مسایل را بررسی کنند تا بفهمند که من «اریش فون دنیکن» راه‌هایی را ارائه می‌کنم که در نتیجه امکان دارد به حقایقی از دنیای ما برسند.

«سوفوکل»<sup>۱</sup> (۴۰۵ - ۴۹۷ قبل از میلاد مسیح) دوست خودش به نام «آنتیگون»<sup>۲</sup> را به گفتن این جملات مجبور می‌کرد:

- آیا تا این اندازه دشوار است، آیا تا این اندازه شرم‌آور است که نظراتی را که فردا معتبر نخواهند بود، از هم اکنون آنها را رها کنیم؟

1 Sophocles  
2 Antigone



## آن...

- چه کسی یا چه چیزی کهکشان را آفریده است؟
- چه کسی یا چه چیزی ستارگان را در بیکران فضا قرار داده است؟
- چه کسی یا چه چیزی «اهرم» را در فضا در کنترل خود دارد و با نابود کردن ستارگان و ایجاد انفجارات خورشید و خرد کردن کهکشان‌هایی در برخوردشان با هم، خود را سرگرم می‌کند؟
- چه کسی و یا چه چیزی نخستین نفس حیات را بر اولین موجود دمید؟
- چه کسی و یا چه چیزی اراده کرد که نخستین شکل متفکر حیات پدید آید و آیا می‌خواست ما را به همین شکل که هستیم در آورد؟
- اگر هر چیزی که هست به وسیله یکی، و آن هم خداوند آفریده شده، پس خدا باید صالح و قادر مطلق باشد. زیرا هر چیزی بنا به مشیت او آفریده شده است.
- چرا خداوند قادر مطلق می‌گذارد جنگی صورت بگیرد و اشک‌ها و خون‌ها ریخته شود؟
- اگر این خداوند می‌خواهد تمام بشر، او را بندگی کنند، چنانکه مذاهب به طور رسمی می‌گویند، پس چرا فقط روی یک سیاره ۲۰،۰۰۰ فرقه را به حال خود وا گذاشته، تا به نحو ناپسندی تحت نام او با هم کشمکش و ناسازگاری کنند؟
- چگونه امکان دارد، وسایل جنگی دو دشمن به نیت پیروزی، به نام خداوندی مقدس شوند، که به قول مذاهب، روزگاری یک انسان بود و بنا بر این باید خدا انسان‌ها را در حالات شادی و اندوه درک کند؟
- آیا نباید خداوند اعلم و اعظم رحم خویش را تنها به دسته‌ای عنایت فرماید که به راستی به نام او و تحت مشیت و اراده او می‌جنگند؟
- چرا متقلب‌ها، اشخاص فرومایه، قاتلین و قاضیان خائن می‌توانند از همان نعمات و مواهب خداوندی بهره‌مند شوند که مخلوقات نیک خداوند بهره می‌گیرند؟
- چگونه یک خداوند نیک اجازه می‌دهد تا ثروت‌مند ثروتمندتر، و فقیر فقیرتر شود، در حالی

که همه آنها فرزندان آن خدا هستند؟

این خدای یگانه از مشیت‌هایی که برای موجودات سازنده هوشمند مقرر می‌دارد، چه منظوری دارد؟

زیست‌شناس مولکولی «ژاک مونود»<sup>۱</sup> که مدیر مؤسسه «پاستور» در «پاریس» و برنده «جایزه نوبل» سال ۱۹۶۵ است، دنیای معتقدین را با کتابش به نام «شانس و احتیاج» به هیجان و نومیدی کشید. حتی چپی‌های کافر هم تحت تأثیر او قرار گرفتند. زیرا در آن گرایشی فلسفی از حقایق حیات به مذهب یافتند.

آقای «مونود» در کتابش مراحل امکان سه مرحله‌ای زندگی را نام می‌برد:

۱- تشکیل محلول شیمیایی اصلی از موجودات زنده در زمین شامل: «نوکلئوتاید»<sup>۲</sup> و «اسید آمینه»<sup>۳</sup>.

۲- تشکیل، بر اساس این مواد از اولین «میکرو مولکول»<sup>۴</sup> مستعد و عمل‌جایگزینی.

۳- پیرامون این ساختمان‌های قابل تکرار و بی‌شمار، «تلونومیک» تشکیل یافته موجود است. سیستمی که درون خودش تکامل می‌یابد و تشکیل سلول می‌دهد.

«مونود» بیشتر کارهای تازه خود را در زیست‌شناسی اتمی و ژنتیک خلاصه می‌کند. می‌گوید: -میلیاردها سال پیش، ترکیب خاص اما ساده‌ای از کربن (مانند متان) وارد جو زمین شده است و به پوسته زمین رسیده و بعدها آب و آمونیاک تشکیل شده است. از این ترکیب‌های ساده، عناصر دیگری بوجود آمدند. از جمله «نوکلئوتاید» و اسیدهای «آمینه» که در نهایت به صورت یک ارگانیسم ترکیب شدند. اولین سلول و در نتیجه اولین حیات، در زیست اولیه، اولیه پایه بیولوژی. به عبارت دیگر در زمانی که انفعالات فیزیکی و شیمیایی هنوز به وجود موجودات دیگر وابسته نبود. تکامل «هموسپین» به ظاهر صلح‌آمیز و بدون هیچگونه تداخل انقلابی، میانبر زده و وارد فرضیه تکامل می‌شود. اساس نظریه «مونو» این است که: -رویداد قطعی حیات فقط یک بار انجام شده.

«مونود» می‌گوید:

-بشر می‌داند که در این کهکشان آرام بی‌پایان، او تنهاست. از کهکشانی که بطور اتفاقی وارد زمین شده است. در مورد سرنوشت و وظایفش، هیچ چیز، در هیچ زمانی مشخص نشده است. زندگی بعنوان برنده بخت طبیعت؟ هر چند که نظریه الحادی دانشمندان امکان دارد بر مبنای صادقانه علمی بنیان گذاشته شده باشد، اما سؤال قطعی همچنان بدون پاسخ مانده است. چه نیروی آغازگری عناصر شیمیایی را برای یافتن حیات آماده کرد؟ از کجا مواد غذایی اولین محلول که در آن، اولین حیات مثل حلقه‌های چربی به سطح رسید، آماده شد؟ دانش امروز بشر، که پاسخی می‌دهد مبنی بر اینکه: در خارج از جو. اما این پاسخ مرا متقاعد نمی‌کند. مثل یک کودک کنجکاو اینک می‌پرسم:

1 Jacques Monod

۲ Nucleotides، محلول‌هایی از اسید فسفریک و پایه‌های اتمی «کربوهیدرات» هستند که به طور خاص در هسته‌های سلول پیدا می‌شوند.

۳ Amino Acids، اسیدهای ارگانیک هستند که نقش مهمی در ساختن آلبومین دارند.

۴ Macromolecules، که شامل یک هزار اتم یا بیشترند.

- آتمسفر از کجا آمده است؟  
 - از سطح در حال سرد شدن زمین پسر جان.  
 - زمین از کجا آمده است؟  
 - زمین قسمتی از خورشید است، پسر جان.  
 - و خورشید از کجا آمده است؟  
 - خورشید قسمتی از «راه شیری» است، پسر جان.  
 - راه شیری از کجا آمده است؟  
 - این هم بخشی از «راه شیری»هایی است که در فضا هستند، پسر جان.  
 - و تمام راه‌های شیری از کجا آمده‌اند؟  
 - در این مورد پسر جانم فقط تئوری‌ها و فرضیاتی وجود دارد.  
 پروفیسور «جرج لامیتز»<sup>۱</sup> یک فیزیکدان و ریاضی‌دان اهل «بروکس» است. او از نظریه حیرت‌انگیزی حرف می‌زند که: بحث پایان‌ناپذیری را در زمینه پیدایش جریان مطرح می‌سازد. میلیاردها سال پیش ماده در فضا و یک اتم مجرد فشرده شد، یک جرم سنگین ماده، که نیروی جاذبه ذرات آن به طور پیوسته به هسته آن فشار می‌آورد. نیروهای فشار باور نکردنی، افزایش یافتند و چندین برابر شدند، تا سرانجام، این مرتبه ماده منفجر شد و به میلیاردها قطعه، شکسته شد. در یک دوره متبلور ذرات این ماده کهکشانی‌های بی‌شماری را بوجود آوردند.  
 «جورج گاموف»<sup>۲</sup> (۱۹۰۴) فیزیکدان روسی، بر سر راه سفرش به «لندن» و «پاریس» به دانشگاه «میشیگان» آمده است. وی در دنیای دانش، به خاطر عبارت علمی‌اش به نام «انفجار بزرگ» شهرت جهانی‌گیری یافته است. او به کتاب‌های علوم، عبارت قابل استفاده «انفجار بزرگ»<sup>۳</sup> را اضافه کرد تا فرضیه‌ای را که در بیشتر مجالس علمی پذیرفته شده بود، معرفی کند. این همان تئوری است که بر اساس آن: «تمام دنیا و در نتیجه حیات بر اثر یک انفجار بزرگ پدید آمده است».  
 این به طور کامل امکان‌پذیر می‌نماید که جهان بر اثر یک انفجار بزرگ بوجود آمده باشد. فرضیه انفجار بزرگ، این مزیت را بر دیگر فرضیات دارد که قابلیت اثبات بر اساس مسأله‌ای است که به «تأثیر دوپلر»<sup>۴</sup> معروف است.  
 به سال ۱۸۴۲ پروفیسور «کریستین دوپلر» (۱۸۵۳ - ۱۸۰۳) یک فیزیکدان اطریشی، تأثیری را کشف کرد که بر تمام انواع امواج شامل: نور و صدا، قابل بسط و گسترش است.  
 تأثیر «دوپلر» عبارت است از تغییر درجه صدا هنگامی که منبع صدا و یا شنونده حرکت می‌کند. یعنی به مبداء صدا، دور و یا نزدیک می‌شود. اگر فاصله زیاد شود، تن صدا، بم می‌شود، اگر فاصله کم شود، بالا می‌آید.  
 این حالت به سادگی می‌تواند هنگام دور شدن و یا نزدیک شدن یک «لوکوموتیو» شناخته شود. در امواج نوری، «اسپکتروم»<sup>۵</sup>، هنگامی که منبع نور به سوی بیننده می‌آید، میل به آبی پیدا

1 Georges Lamaitre  
 2 George Gamow  
 3 Gig Bang  
 4 Doppler effect  
 5 Spectrum

می‌کند، و اگر منبع نور از بیننده دور شود، به سمت قرمز می‌رود. شتاب حرکت همه ستارگان را می‌توان با تأثیر «دوپلر» اندازه‌گیری کرد. زیرا ثابت شده است که ستارگان در تمام کهکشان‌ها مواد شیمیایی مشابه و اغلب موقعیت‌های فیزیکی مشابه کهکشان «راه شیری» ما را دارند.

بر این اصول، ثابت شده «ادوین پاول هیوبل»<sup>۱</sup> (۱۹۵۳ - ۱۸۸۹) که وی یک فیزیکدان نجومی<sup>۲</sup> است، به دنبال پژوهش‌هایش پیرامون اجسام فضایی و سیستم ستاره‌ای، کشف کرد که: تغییر رنگ «گالاکسی»ها به قرمز، هنگامی که از ما دورتر می‌شوند بیشتر می‌گردد. وی در مرکز مطالعاتی «مونت ویلسون»<sup>۳</sup> مشغول کار بود.

پروفسور «هانس آلفون»<sup>۴</sup> استاد فیزیک «پلاسم» در دانشکده فنی سلطنتی «استکهلم» می‌گوید: - کهکشان‌ها با سرعتی به نسبت فاصله ما با آنها از ما دور می‌شوند. تابش مداوم نور، یک درصد کمتر می‌شود و این به هنگامی انجام می‌شود که منبع نور با سرعت یک درصد سرعت نور (۲۷۹۰۰۰ کیلومتر در ثانیه) از ما دور می‌گردد.

خواننده باید بادکنک‌های رنگی بچه را که هنوز باد نشده‌اند را به یاد بیاورد. اگر به بادکنک نقطه‌هایی اضافه کنیم و بعد آن را باد کنیم، هر نقطه از دیگری شروع به دور شدن می‌کند، با سرعتی که باد می‌شود، یعنی سرعت باد شدن با سرعت دور شدن نقطه‌ها از هم مساوی است. هر چه بادکنک بزرگتر شود، هر نقطه از دیگری سریعتر کشیده می‌شود. هر کس آشکارا می‌تواند زمانی را که دایره‌ها متمرکز بودند از سرعتی که از فاصله نقطه از هم در جهات مختلف که حرکت می‌کردند، به دست آورد.

سن کهکشان از روش جابجایی به طرف رنگ قرمز، محاسبه شده است. این روش، سنی معادل با شش تاده میلیارد سال تعیین کرده است.

مثل هر کس دیگری که این تقریب را پذیرفته، «جورج آبل»<sup>۵</sup> مدیر بخش ستاره‌شناسی دانشگاه «کالیفرنیا»، در سخنرانی خودش در نوامبر سال ۱۹۷۱ گفت:

- آقایان شما اشتباه می‌کنید. پس از سیزده سال مشاهده هشت کهکشان که بسیار از هم فاصله دارند، من می‌توانم قابت کنم که سن فضا دو برابر چیزی است که به تازگی ثابت شده است. انفجار عظیم!

فضا مانند خانم‌هایی که اگر سن آنها را بیشتر از آنچه که هست حدس بزنند، به آنان توهین خواهد شد. برای من هم تفاوت نمی‌کند که شش یا هشت یا بیست میلیارد سال از «انفجار عظیم» گذشته باشد. سن و سال، مبین و مشخص کننده چیزی که منشاء اولین نوع حیات می‌باشد، نیست. به هر حال تفاوتی ندارد که چه زمانی «انفجار عظیم» انجام شده است. آنچه معلوم است این است که پیش از انفجار ماده وجود داشته که منفجر شود. انفجار اتم اولیه شاید در مورد پیدایش کهکشان‌هایی که میلیاردها میلیارد ستاره توضیحی بدهد.

1 Edwin Powell Hubble

2 Astrophysicist

3 Mount Wilson Observatory

4 Hannes Alfven - Stockholm

5 George Abell

دانشمندان مکتب‌های گوناگون، حتی مکتب فلسفه، امکان دارد بیشتر از اینها در «راز اتم» به عنوان شروع همه چیز پژوهش و تحقیق بکنند. شاید کافران با شدتی افزایشده، وجود قدرت لایزالی که برای کلمه‌ای بهتر که ما «خدا» نام می‌دهیم، نفی کنند، و در مقابل بگویند که در آغاز هم خلقت مطرح بوده است.

اگر ماده‌ای که تمام ستارگان را می‌سازد، از اتم اولیه منشاء گرفته باشد، پس تنها این نکته قابل قبول است که بگوئیم تمام ستارگان کهکشان‌ها، از یک جنس می‌باشند. یعنی تمام عناصر ترکیبی آنها با هم مشابه است.

با اینکه، فرضیه «انفجار عظیم» می‌تواند با جابجایی نور قرمز تایید شود. آنهم بر این اساس که تمام مواد در یک کلوخه تحت فشار قرار گرفته‌اند یا اینکه به هیچ عنوان انفجار بزرگی انجام نشده که در این صورت، هیچ نتیجه‌ای از جابجایی نور قرمز یا «تأثیر دوپلر» نمی‌توان گرفت. به طور عملی، در دو سال گذشته، خیلی بیشتر اسیدهای آمینه و تجمع ترکیبات پیچیده مولکولی، در مواد خاکی تشخیص داده شده‌اند.

«گوستاولین»<sup>۱</sup> در ۲۹ اکتبر سال ۱۹۷۱، و «دیوید ب. اریکسون»<sup>۲</sup> از دانشگاه کلمبیای نیویورک، اعلام داشتند که طی پژوهش‌هایی در آزمایشگاه موفق شده‌اند که اسیدهای آمینه‌ای از راه قرار دادن ترکیبی از چهار ماده در سر راه جرقه الکتریکی بوجود آورند که آشکارا در کهکشان وجود دارند. تا حدودی، به طور مداوم، محققین «رادیو آسترونومی» رصدخانه «گرین بنک» واقع در «ویرجینیای» غربی گزارش داده‌اند که در توده ابر گاز «ب ۲» (B2) در شکل‌های فلکی «ساگیتاروس»<sup>۳</sup> ترکیباتی کشف کرده‌اند که محتوی مواد اولیه لازم برای بوجود آوردن زندگی و حیات می‌شود. «سیانو استیلن»<sup>۴</sup> پیچیده‌ترین ترکیب شیمیایی است که تا کنون در فضا، توانسته‌اند آن را نشان بدهند. مولکول‌های هیدروژن، «مونو اکسید کربن»<sup>۵</sup> آمونیاک، آب، «هیدرو سیانور»<sup>۶</sup>، «فرمال دی هاید»<sup>۷</sup>، «اسید فرمیک»<sup>۸</sup>، «الکل متیل»<sup>۹</sup> و یک گروه از هیدروکربن‌ها تا کنون وجودشان در فضا ثابت شده است.

همانگونه که اسیدهای آمینه، در سنگ‌های کره ماه و شهاب‌ها دیده شده‌اند. در اکتبر سال ۱۹۷۱ دانشمندان «ناسا» گزارش دادند که می‌توانند تعداد ۱۷ عدد اسید آمینه را، علاوه بر آن دسته که سازنده پروتئین هستند را در سیستم ارگانیزم زمینی، در شهاب‌های «مورکینسون»<sup>۱۰</sup> و «موری»<sup>۱۱</sup> (که با نام محل‌هایی در جنوب استرالیا نام‌گذاری شده‌اند) ثابت کنند.

- 1 Gosta Vollin
- 2 David B. Ericson
- 3 Sagittarius
- 4 Cyano azethylene
- 5 Carbon Monoxide
- 6 Hydrocyanide
- 7 Formaldehyde
- 8 Formic acid
- 9 Methyl alcohol
- 10 Murchinson
- 11 Murray

دانشگاه «میامی» دو نوع اسید آمینه که سازنده پروتئین هستند به نام‌های «گلیسین»<sup>۱</sup> و «آلانین»<sup>۲</sup> در سنگ‌های ماه که به وسیله سرنشینان «آپولو ۱۱» آورده شده است، کشف کرده‌اند. بشری که از اینگونه تنهایی گریزان است، به طور عملی، باید از این اثبات‌های علمی شادمان گردد. زیرا اینها او را مطمئن می‌سازند که در کهکشان‌ها تنها نیست و بعکس شاید بسیاری از اندیشمندان در فضا باشند که منتظرند تا او اثرهایی از ملاقات گذشته را پیدا کنند.

بر اساس موقعیت دانش امروزی بشر، باید مسایل زیر را پذیرفت:

- تمام مواد موجود در فضا اول در یک اتم اولیه مجتمع بودند.
- مواد اولیه شیمیایی برای تشکیل زندگی در تمام ستاره‌های دیگر کهکشان ما وجود دارد.

اینک این پرسش:

- مکانی که برای این خدای خوب در ساختمان این فرضیه باور نکردنی که دانش بر پا نموده است، کجاست؟

«آن» پیش از انفجار عظیم، وجود داشته است. «آن» ضامن این تغییرات عظیم را رها کرده است. «آن» باعث پدید آمدن تمام دنیا از یک انفجار شده است. «آن» نیروی اولیه کنترل‌ناپذیر، کار مسلم اولیه، به ماده تبدیل شد و نتیجه انفجار عظیم را می‌دانسته است. «آن» می‌خواسته که قدرت و نیروی خود را در مخلوقات خویش بنمایاند.

با اینهمه بحث‌های بی‌شمار، سعی کرده‌ام که تصور خودم را با ساده‌ترین مثال‌ها تشریح کنم. به راستی خیلی ساده!

پیشنهاد کردم، کامپیوتری را باید تصور کرد که با ۱۰۰ میلیارد واحد حافظه کار کند. این کامپیوتر اطلاعات شخصی خواهد داشت. (این اصطلاح را پروفیسور «میکي» از دانشگاه «ادینبورگ» که اولین کامپیوترهای سخنگو را ساخته، به کار برده است) خودآگاهی شخصی کامپیوتر بسیار نزدیک به ماشین‌ها و میلیاردها مدار آن بسته می‌شود. اگر کامپیوتر منفجر شود، این آگاهی شخصی نیز از بین می‌رود. پیش از انفجار این کامپیوتر اندیشمند، تمام واحدهای خود را مغناطیسی نکرده است. انفجار انجام می‌شود. این ۱۰۰ میلیارد واحد با سرعت‌هایی گوناگون با توجه به اندازه‌های آنها به اطراف رها می‌شوند.

اطلاعات اولیه مرکزی کامپیوتر دیگر وجود ندارد. اما همین نابود کننده اندیشمند، خودش آینده بعد از انفجار را برنامه‌ریزی کرده است.

تمام واحدهای مغناطیسی با اطلاعات جداگانه خود، یک بار دیگر در زمانی در مرکز انفجار جمع خواهند شد، و به زمان بازگشت، هر قسمت از فاکتورهای جدید، تجربه شخصی را به اطلاعات خصوصی ماشین اولیه اضافه می‌کند.

از زمان انفجار تا زمان بازگشت، هیچیک از تکه‌ها نمی‌دانند که پاره‌هایی از یک وجدان بزرگتر باشند، اما دوباره به سوی آن مراجعت می‌کنند. اگر یک تکه، خودش، با ظرفیت اندیشه پایین، موفق شده باشد برسد که: «احساس و دلیل این سفر من در چه چیزی است؟» و یا برسد که: «چه کسی

1 Glycin  
2 Alanin



مرا آفریده، و از کجا آمده‌ام؟» بدون تردید چنین سؤال کننده‌ای پاسخی نخواهد گرفت. به هر حال این آغاز و انجام ماجرا بوده است. یعنی یک نوع آفرینش «آگاهی» ضربدر «عامل تجربه» فقط به طور دقیق در نقطه «امگا» «تیل هارد چاردین»<sup>۱</sup> (۱۹۵۵ - ۱۸۸۱). آیا یک بار دیگر ما خواهیم دانست که در خودمان: «دلیل و نتیجه آفریده شدن را مجتمع داریم؟» به نظر من «آن» به عنوان یک مفهوم مشابه برای «خدا» که باید پیش از «انفجار عظیم» وجود داشته باشد، یک نظر غیر قابل بحث و گفتگوست.

«سنت جان عالم دین»<sup>۲</sup> - که به شکل وحی نشان می‌دهد که به اسرار نهان واصل شده است - منشاء تمام موجودات را اینطور شرح می‌دهد:

- در ابتدا کلمه بود. و کلمه با خدا بود. و کلمه خدا بود. تمام چیزها به وسیله او ساخته شد. و بدون او چیزی نبود که ساخته شده باشد.

در صورتی که طی دو هزار سال داستانی از خلقت که به درد بچه‌ها و وحشیان بی تمدن می‌خورد، به مفهوم خدا اضافه نمی‌شد، تمام اینها منطقی می‌بود. تنها همین مانع می‌شود که ما به قلب رمز واقعی خلقت برسیم. اما اگر این ذات: «آن» (خدا) تصمیم می‌گرفت که خود را به قالب ماده و جسم در آورد، همزمان «آن» هم خلقت و هم محصولی از خلقت می‌شد.

پروفسور «د. ل. پی‌پر»<sup>۳</sup> از دانشگاه «استانفورد» چه می‌گوید؟:

- ترس از خطا، مرگ هرگونه پیشرفتی است. عشق به حقیقت کلمه ارتباطی ایمنی است. مانند تکه‌های کامپیوتر ما خودمان را دوباره در اتحاد می‌بینیم. ما تکه‌هایی هستیم. قطعاتی کوچک از او که راهمان را دوباره به اجتماع بی‌انتهای هستی پیدا می‌کنیم. تمام فرضیه‌ها، تمام فلسفه‌ها با پرسش‌هایی مانند: چرا... از کجا... دانش... خودشان را زجر می‌دهند. پروفسور «پوچتی»<sup>۴</sup> می‌نویسد:

- هیچ لزومی ندارد که در عرصه و دانش برنده بود. در واقع هیچ حقوق مذهبی از راه اثبات علمی تا کنون به دست نیامده است.

در آغاز سومین دوره تاریخ ما، دنیا به پنج دین بزرگ و هزاران شاخه تقسیم شده است. با اعتمادی بی‌مانند تکنولوژی به ما آن نیروی لازم را می‌دهد تا ارتباطی با اندیشمندان ناشناخته در فضا برقرار کنیم.

- ما آنها را به چه شکلی در خیال داریم؟

- مانند کاتولیک‌ها؟ مانند پروتستان‌ها؟ مانند لوتران‌ها؟ مانند مورن‌ها؟ مانند مسلمان‌ها؟ مانند

بودایی‌ها؟ مانند هندوها؟ مانند ارتدکس‌های یونانی؟

آیا آن اندیشمندان ناشناخته، ما را به چشم‌آنهایی که مغزهای ناقص دارند نگاه می‌کنند؟

چون هرگز نخواستیم شنبه‌ها چراغ روشن کنیم؟ (مثل آداب یهودیان ارتودوکس) چون گوشت خوک نمی‌خوریم (مانند مسلمانان و یهودیان) چون ما گاوهای لاغر و موش‌های چاق را بعنوان مقدسات قبول داریم (مثل هندوها و مذاهب هند) و یا به دلیل اینکه ما خدای خود را به

1 Teilhard de chardins - Omega Point

2 St. John The Divine

3 D. L. Pieper - Stanford

4 Puccetti

نحو هولناکی به صلیب کشیده‌ایم. من گمان می‌کنم با گام‌های نوینی که در دوره سوم به دنیای ستارگان می‌گذاریم، این گام‌گذاری پایانی بر تعداد ادیان خواهد بود و همگی به سوی یک اعتقاد پیش خواهند رفت. برای من مشکل است که در باره سؤال «آن» و یا «خدا» به زبان ساده‌تری حرف بزنم. نمی‌خواهم. زیرا می‌دانم که مذاهب با معبودان بسیار خودشان از پیشرفت بشر جلوگیری می‌کنند. چگونه این مذاهب و ادیان که هر یک به یک معبود تعظیم می‌کنند باعث جنگ و نگوینختی و ویرانی شده‌اند! اگر آنها نخواهند وسعت دید بیابند، بدون تردید آنان خود جزئی از دلایل نابودی بشریت خواهند بود.

«جی. و. فورستر»<sup>۱</sup> که استاد دانشگاه «ماساچوست» در رشته سیستم آنالیز تکنولوژی است، تحقیقات بسیار وسیع و دامنه‌داری در مورد میزان رشد انسان و نتایج آن بعمل آورده است که شامل جزئیات بسیار ناچیز هم می‌شود.

پروفسور «دنيس میدوز»<sup>۲</sup> کتابی تحت عنوان «حد رشد» در ماه می سال ۱۹۷۲ منتشر کرد که در آن با دیدگاه هولناک آینده بر اساس محاسبات، او دنیا را بر اساس محاسبات خود هشدار می‌دهد. شمارش رشد روزانه انسان‌ها، هر ساعت یک سیل جمعیت بشری است که دارد سیاره‌ها را می‌پوشاند. تمام این انسان‌ها به خوراک احتیاج دارند. به پوشاک و مسکن احتیاج دارند. تمام این بشر مدفوع و زباله دارند و «ازت» را زیاد می‌کنند. برای آنان نیاز به زمین کشاورزی و مواد خام است. بیش از آنچه آنان اینک در اختیار دارند. آنان درست مانند یک غده سرطانی در حال رشد و توسعه هستند و سطح زمین پوشیده از شهرها و خانه‌های مردم است. اگر بشر جنگل‌ها و بیشه‌ها را برای نیازمندی‌های اولیه خود، نابود کند، خودکشی کرده است. این بشر منبع اکسیژن را نابود می‌کند. ماده حیاتی زندگی، آب. دیگر حتی اگر اقیانوس‌ها و حجم یخ‌های قطبی را هم حساب کنیم کفایت نخواهد کرد.

دانشمندان هشدار می‌دهند که زمین پیش از سال ۲۱۰۰ نابود خواهد شد.

تنها یک راه حل برای این دشواری‌ها موجود است. یک کنترل جمعیت سریع و به طور کامل جدی.

اگر رهبران جوامع مختلف بزرگ و کوچک مذهبی به یک کارتل جهانی تبدیل شوند به این مخالفند. هر جامعه‌ای گوسفندان خود را می‌شمارد، و گوسفندان بیشتر یعنی قدرت بیشتر. حتی اگر نخواهند که مصیبت‌های بشر را به عنوان مشیت الهی تلقی کنند.

آنچه که اینک به نام خداوند پیش می‌آید، بازی‌های سیاستمداران قدرت‌هاست که بر سر بدبخت‌ترین موجودات انجام می‌گیرد. این جنایتی هولناک علیه بشریت است. بشری که روزی به شکل خدایان آفریده شده است؟

- آیا سرانجام، بشر نباید خود را بخش مهم جهان تصور کند؟

اگر از این نقطه آغاز کند، برای خود ارزشی متعادل‌تر قایل شده است. در این صورت می‌تواند

1 Jay w. Forrester

2 Dennis Meadows

دنیای خود را به عنوان خانه خود حفظ کند و در این صورت می تواند آن شجاعت را در خود بیابد که به ستارگان دسترسی پیدا نماید.

آینده همراه خواهد بود با سفرهای فضایی. فرود بر سطح ماه تنها یک شروع بود، به خاطر اینکه ما به مواد خام و جا احتیاج داریم. اما احتمال می رود که با الهه‌ای از ستاره دیگر بر خودهایی نیز - شاید - بوجود آورد.

چنین برخوردی در اصول عقاید ۲۰،۰۰۰ مذاهب و ادیان مختلف آنها وجود ندارد. زیرا برای مؤمنان، بشر باید در قله حقیقت باقی بماند.

اما اگر موجوداتی بسیار پیشرفته‌تر از ما در سیارات دیگر وجود داشته باشند و در عین حال از خصوصیات الهی هم برخوردار نباشند، آن وقت چه پیش خواهد آمد؟

آیا دشوار است که با داستان‌های آشنا و دوست داشتن جن و پری، بدرود بگوییم؟  
«آنها» با افسون‌های شیطانی می کوشند تا در اهداف و سفرهای فضایی خرابکاری کنند. «آنها» در مورد نتایج پژوهش‌هایی که برای این هدف‌ها انجام می گیرد هشدار می دهند.

این طرز فکر به حدی موزیانه است که بسیاری از انتقادگران زیرک برنامه‌های سفرهای فضایی وقتی مباحث خود را در مقالات بررسی می کنند، دیگر متوجه نخواهند بود که چه کسی دارد قلم‌های آنان را دنبال می کند؟

پس چه باید کرد؟

آیا باید معابد را ویران کرد؟ کلیساها را نابود کرد؟ البته که نه.

در تمام نقاطی که مردم اجتماع می کنند تا جهان آفرین را عباد نمایند. آنان قدرت رو به افزایش «با هم بودن» و «اجتماع» را حس می کنند. بسان آهنگی که از «پاپازون» بلند می شود، احساس مشترکی در قلب‌های همه، در سکوت انعکاس می یابد. مساجد و کلیساها مکان‌هایی برای اندیشیدن هستند. فضایی مناسب برای دعاها و صف‌ناپذیری برای «آن». همان «آن» که آموخته ایم برای خواستن دنیایی بهتر، باید او را «خدا» بنامیم. مکان‌هایی برای اجتماع بسیار لازم است، اما باقی مانده زائد است.

پایان

جهت آشنایی بیشتر با «نظریه بیگانگان باستانی» و همچنین دسترسی به منابع دیگر و تصاویر بیشتر در این زمینه به سایت «بیگانگان باستانی» در آدرس زیر مراجعه نمایید.

[www.ancientaliens.ir](http://www.ancientaliens.ir)

www.ancientaliens.ir

# ANCIENT ALIENS

معرفی سایت

## بیگانگان باستانی

میلیونها نفر در جهان بر این باورند که ما در گذشته با موجوداتی فضایی ملاقات داشته‌ایم. اگر این باور حقیقی باشد چه؟ آیا این «غریبه‌های فضایی» در شکل گرفتن تاریخ ما نقش داشته‌اند؟ و اگر اینطور بوده باشد و رد پاهایی از آنها در مناظری ساده پنهان باشد چه؟ اگر این «شواهد» را بیابیم چه؟ آنها که بوده‌اند؟ چرا به اینجا آمدند؟ چه چیزی از خود به جای گذاشتند؟ کجا رفتند؟ آیا هرگز باز میگردند؟ اینها سوالاتی است که نظریه «بیگانگان باستانی» در پی پاسخ به آنهاست.

www.ancientaliens.ir

ارایه مطالب، تصاویر و فیلمهای با کیفیت بالا جهت علاقمندان

جامع ترین منبع جهت آشنایی با نظریه بیگانگان باستانی

جهت آشنایی بیشتر با «نظریه بیگانگان باستانی» و همچنین دسترسی به منابع دیگر و تصاویر بیشتر در این زمینه به سایت «بیگانگان باستانی» در آدرس زیر مراجعه نمایید.

www.ancientaliens.ir